

ساختارهای وندی مشتقهای فعلی

دکتر محسن حافظیان
دکترای زبان‌شناسی از دانشگاه سوربن پاریس



به نام خدا

ساختارهای وندی مشتقهای فعلی

نگارش:

محسن حافظیان

دکترای زبان شناسی از دانشگاه سوربن

نشر گل آفتاب مشهد - ۱۳۸۸

Multissage, Inc
Montreal Canada - March 2009

سر شناسه	عنوان و نام پدیدآور
مشخصات ناشر	مشخصات آثاری
مشخصات ظاهری	شابک
وضعیت فهرست نویسی	وضعیت فهرست نویسی
موضوع	موضوع
موضوع	موضوع
موضوع	رده بندی کنگره
رده بندی دیوبی	رده بندی دیوبی
یادداشت کتابشناسی ملی	یادداشت کتابشناسی ملی

Multissage. Inc + 1 514 – 770 – 1771

WWW. Multissage. com

نشر گل آفتاب

مشهد - بلوار ناصر خسرو - ناصر خسرو ۱۹ - خیابان فروردین - شماره ۳۰
فاکس: ۰۵۱۱ - ۸۴۶۲۰۹۳ - تلفن: ۰۵۱۱ - ۸۴۴۱۴۶۰

ساختمانهای وندی مشتقهای فعلی

نگارش : دکتر محسن حافظیان

لیتوگرافی

: مهرنگار ۰۵۱۱ - ۸۷۹۰۸۴۷

چاپ

: پارت ۳ - ۰۵۱۱ - ۸۸۱۸۸۸۰

صحافی

: حافظ ۰۵۱۱ - ۳۷۱۰۹۳۷

چاپ دوم

: تابستان ۱۳۸۸

شمارگان

: ۱۰۰۰ نسخه رقعي

بهای

: ۳۵۰۰۰ ریال

شابک

: ۹۶۴-۵۵۹۹-۷۶-۸

ISBN: 978 – 2 – 923709 – 03 – 1 in canada

کلیه حقوق برای نشر گل آفتاب و انتشارات مولتی ساز کانادا محفوظ می باشد.

All rights are reserved for aftab.pub and multissage. Inc

به یاد مادرم احترام شقایقی طوسی

فهرست

۹	پیش گفتار
۱۱	نویسه‌ها و واج‌ها
۱۲	ویژه نامها
۱۴	نشانه‌ها
۱۴	کوتاه نوشته‌ها
۱۵	۱ واژه
۱۶	۱-۱ واژه و واژگان‌نامه
۱۷	۱-۲ واژه و تبیین واژگانی
۱۷	۲ گونه‌های واژگانی
۱۸	۱-۲ واژه مرکب اشتراقی
۱۸	۱-۱ بن
۱۸	۲-۱-۲ وند
۱۹	۱-۲-۱-۲ سنجه‌های توزیعی
۱۹	۲-۲-۱-۲ سنجه‌های کارکردنی
۲۰	۳-۲-۱-۲ گونه‌های وندی
۲۱	۴-۲-۱-۲ توزیع ساختاری وندها
۲۲	۲-۲ واژه‌های مرکب ترکیبی
۲۲	۳ گروه‌های اشتراقی
۲۳	۴ خانواده اشتراقی واژگانی
۲۴	۵ حوزه و روش‌های پژوهش
۲۴	۱-۵ پیکره و منابع
۲۵	۲-۵ پیکره و سنجه‌های گزینش
۲۵	۳-۵ واژه‌های حذف شده
۲۶	۶ ساختارهای واژگانی

۲۶	۱-۱ فعل‌های ساده، گروه‌ها و بن‌های فعلی
۳۱	۲-۱ فعل‌های مشتق
۳۱	۲-۲-۱ فعل‌های مشتق میانوندی
۳۲	۲-۲-۲ فعل‌های مشتق پیشوندی
۳۲	۳-۱ فعل‌های ساده و ساختار‌های اشتواقی
۳۴	۴-۱ بن ۱ و ساختار‌های اشتواقی
۳۸	۵-۲ بن ۲ و ساختار‌های اشتواقی
۴۲	۶-۱ ریشه بریده در ساختار‌های اشتواقی
۴۳	۷-۱ توزیع داده‌های اشتواقی
۴۳	۷ تغییرات نویسه‌ای
۴۴	۷-۱ تغییرات نویسه‌ای تاریخی
۴۵	۷-۲ تغییرات نویسه‌ای اشتواقی
۴۶	۸ ساختار پیکره
۴۹	۹ فهرست فعل‌ها
۸۹	۱۰ پیکره
۲۲۰	پانویس‌ها
۲۲۵	کتابنامه‌ها

پیش گفتار

شناخت بنیادین سامانه‌ای که در درونش واژگان زاده شده و روییده و بر جای مانده‌اند، پیش درآمد بایسته همه آن تلاشهایی است که واژگان سازی را، بر اندیشه پاسداری از زبان مادری، در دستور کار دارند.

از توانایی‌های واژگان‌سازی زبان فارسی بسیار شنیده و خوانده‌ایم. در نوشته‌ای که پیش رو دارید، تلاش کرده‌ام توانایی‌های زبان فارسی را در لایه‌ای از لایه‌های زبانی باز بنمایانم. در نخستین کتابم در این مجموعه، از فعل‌های ساده زبان فارسی و ساختارهای آن نوشتم. در این نوشتۀ ساختارها، گونه‌های وندی و بسامد این وندها را، در واژگانی که از فعل‌های ساده فارسی به دست آمده‌اند، بررسی کرده‌ام. امید دارم که داده‌های این پژوهش راه را بر پشتیبانان سختکوش زبان فارسی هموارتر کند.

واج ها و نویسه ها

هم خوان ها

ذ، ز	[z]	ب [b]
ش	[ʃ]	پ [p]
ژ	[ʒ]	ت، ط [t]
ح، ه	[h]	د [d]
م	[m]	ک [k]
ن	[n]	گ [g]
ل	[l]	چ [tʃ]
ر	[r]	ج [dʒ]
ق، غ	[q]	ف [f]
خ، خو	[χ]	و [v]
س، ص	[s]	

واکه ها

آ، آ	[ɑ]
ا	[a]
ه، ۀ	[e]
أ	[o]
ای	[i]
او	[u]

نیمه واکه ها

ی	[j]
و	[w]

ویژه نامها

Affixes grammaticaux	وندهای دستوری
Affixes lexicaux	وندهای واژگانی
Allomorphe	متجانس
Alternance dérivative	اشتقاق تبدیلی
Consonne	همخوان
Contexte	متن
Critère distributionnel	سنجه توزیعی
Critère fonctionnel	سنجه کارکردی
Définition dictionnaire	تبیین واژگان نامه‌ای
Définition paraphrastique	تبیین گزاره‌ای
Définition synonymique	تبیین هم معنایی
Dérivation affixale	اشتقاق وندی
Dérivation impropre	اشتقاق صفر
Diachronique	در زمانی
Entrée dictionnaire	سر واژه
Graphémologie	نویسه‌شناسی
Graphétique	خط‌شناسی
Lexème de base	بن واژه
Lexème polysémique	واژه چند معنایی
Lexèmes homonymiques	واژه‌های هم شکل
Lexique	واژگان
Macrostructure	کلان سازه

Microstructure	خرد سازه
Morphologie	ریخت شناسی
Parasyntétique	فراترکبی
Phonétique	آواشناسی
Phonologie	واج شناسی
Racine	ریشه
Racine tronquée	ریشه بریده
Sémantique	معنی شناسی
Sémiotique	نشانه شناسی
Synchronique	همزمانی
Voyelle	واکه

نشانه ها

/	گونه های نوشتاری (مصحف ها)
◊	مصحف سروژه
←	تبديل می شود به
[]	نشانه آوانگاری
*	واژه ناموجود
°	واژه داری ریشه بریده

کوتاه نوشته ها

نا.	نام
صف.	صفت
ق.	قيد
ف. گذ.	فعل گذرا
ف. ناگذ.	فعل ناگذر
نم.	نمونه
نک.	نگاه کنید به

۱ واژه

- در پژوهش‌های واژگان شناسی، واژه به عنوان یکی از اجزای موجود و یا ممکن زنجیره پیام زبانی و وابسته به یکی از گروه‌های دستوری^۱ شناخته می‌شود.

در این حوزه، واژه موضوع دو رویکرد پژوهشی جدا ولی وابسته به یکدیگر است:

آ. رویکرد معنا شناسانه^۲: در این رویکرد، واژه بخشی از داده‌های زبانی است که معنی^۳ آن به مفهومی از داده‌های جهان بیرونی و یا ذهنی دلالت می‌کند.

ب. رویکرد ساختارشناسانه: در این رویکرد به ساختار درونی واژه و اجزا سازنده آن پرداخته می‌شود.

- با توجه به لایه‌های گوناگون ساختار زبانی، اجزا سازنده واژه موضوع پژوهش‌های دو حوزه‌اند:

آ. حوزه اظهار زبانی که به زیرگروه‌های واج‌شناسی^۴ در زبان گفتاری و نویسه‌شناسی^۵ در زبان نوشتاری، تقسیم می‌شود.

ب. حوزه ریخت شناسی (morphologie) که شناسایی، ترکیب، توزیع و نقش اجزا سازنده معنی‌دار واژه (بن‌ها و وندها، نک. ۱-۲) را پی می‌گیرد.

- روش‌های پژوهش، گزینش واحدهای واژگانی و نتایج نظری بدست آمده به کاربرد این دو رویکرد و حوزه زمانی که پژوهشگر برای کار خود بر می‌گزیند، بستگی تام دارد. در واژگان شناسی به مانند دیگر شاخه‌های نظری زبان‌شناسی دو حوزه زمانی وجود دارد: آ. حوزه درزمانی (diachronique)^۶ که در آن به تحول واژگان در طول تاریخش می‌پردازد و ب. حوزه همزمانی (synchronique) که ساختار و کارکرد واژگان را در برهه زمانی معینی بررسی می‌کند.

حوزه زمانی این پژوهش حوزه همزمانی است و پژوهش درباره بخشی از واژگان فارسی امروز را در دستور کار دارد.

۱-۱ واژگان و واژگان‌نامه

نzd ملل متعدد، پیدید آمدن واژگان‌نامه پاسخی بوده است به ضرورت‌هایی که ریشه در روابط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی میان آنان داشته است. چنین است که نخستین واژگان‌نامه‌ها عموماً دوزبانه یا چندزبانه بوده‌اند. برآمد مفاهیمی چون ملیت و مرزهای ملی، پیدایش حکومت‌های مقندر ملی، ضرورت پاسداری از زبان ملی و بازنمودن روایتی رسمی از آن (هم به عنوان بخشی از هویت ملی و هم به عنوان شیرازه اجتماعی به گاه حضور گویش‌های گوناگون) و ضرورت آموزش واژه‌های حوزه‌های گوناگون دانش، پیشزمینه‌های تاریخی پیدایش واژگان‌نامه‌های تک زبانه‌اند.

هر چند که واژگان نامه‌ها از تاریخ پیدایش خود دگرگونی‌های بی‌شماری را از سر-گذرانده‌اند، دو بخش ثابت در همه آنها به چشم می‌خورد. این دو بخش از سروواژه‌ها (Entrée dictionnaire) و تبیین واژگانی (Définition dictionnaire) تشکیل شده‌اند. برای نمونه، واژه دین سروواژه است و "فرشتۀ ای که به محافظت قلم مامور است" تبیینی واژگانی آن است.^۱

مجموعه سروواژه‌هایی که در نظام القبایی، موضوعی و یا ساختاری سامان یافته‌اند، به کلان‌سازه (Macrostructure) واژگان‌نامه و مجموعه تبیین‌های واژگانی به خردسازه (Microstructure) واژگان‌نامه تعلق دارند. خردسازه می‌تواند، بنا به نوع واژگان‌نامه، زبان به کاررفته و تعداد واژه‌های نگاشته شده‌اش، همه یا بخشی از دانسته‌های زیر درباره واژه را در برگیرد: آ. تلفظ، ب. ریشه تاریخی، ج. گونه‌های

نوشتاری (تغییرات نویسه ای، نک. ۷)، د. ساختار واژه، ۵. گروه دستوری، و. حوزه کاربرد، ز. مثال و یا مثالهای به کارگرفته شده از واژه در متون و گ. تبیین واژگانی.

با توجه به اهمیت تبیین واژگانی در این پژوهش، اندکی درباره آن می‌نویسیم.

۱- واژه و تبیین واژگانی

تبیین واژگانی به دوگونه در واژگان‌نامه‌ها صورت می‌گیرد:

- آ. با ارجاع به واژه و یا واژه‌هایی که به یک حوزه معنایی مشترک وابسته‌اند.^۷ برای نمونه، واژه‌های پژمرده، پرسان و پروا در لغتنامه دهخدا به ترتیب به واژه‌های پلاسیده، پرسنده و پاک ارجاع داده شده‌اند و
- ب. با گزاره تبیینی.^۸ برای نمونه، "هر حیوانی که آن را می‌دوشند، از قبیل گاو و گوسفند"، "بر رفتن به هوا با بال چنان که مرغان" و "از اندام های بدن آن از بین ران تا سر پنجه پا باشد" به ترتیب تبیین‌های گزاره‌ای واژه‌های دوشنا، پرواز و پا می‌باشند. در بخش خردسازه بسیاری از واژگان‌نامه‌ها، این هر دو گونه تبیین با هم دیده می‌شوند.

۲ گونه‌های واژگانی^۹

واژه در ساختار خود می‌تواند ساده یا مرکب باشد:

- آ. واژه ساده سازه‌ای است که تجزیه‌پذیر به اجزا معنی‌دار کوچکتر از خود نیست. آب، دست و مهر نمونه‌هایی از واژه‌های ساده‌اند.
- ب. واژه مرکب سازه‌ای است که از بیش از یک واحد معنی‌دار ساخته شده باشد. این سازه می‌تواند ۱. ترکیب چند واژه یا ترکیب واژه‌ای با بن فعلی باشد که به آن واژه مرکب ترکیبی می‌گوییم (نم. پرکار و نیک سرشت) یا ۲. ترکیب بن با وند باشد (نک).

۲-۱)، در این صورت با واژه مرکب اشتقاقی سروکار داریم (نم. آزمایش، بازجو و آسوده) که به شرح آن می‌پردازیم.

۱-۲ واژه مرکب اشتقاقی

۱-۱-۲ بن

بن به بخش ثابت واژه مرکب اشتقاقی گفته می‌شود که به آن وند افزوده‌اند. بن‌ها به سه گروه بن واژه، ریشه و ریشه بریده بخش می‌شوند:

آ. بن‌واژه (Lexème de base) واژه‌ای است که وند به آن افزوده می‌شود. بن واژه می‌تواند ساده یا مرکب باشد. برای نمونه، اندوه در اندوهگین و شنوا در واژه ناشنوا بن‌واژه‌اند.

ب. ریشه (Racine) بخشی از یک واژه است. این بخش به هیچ‌کدام از گروه‌های دستوری وابسته نیست و نمی‌تواند به تنها ی نوی نقشی در جمله بازی کند. آموز در واژه آموزنده نمونه یک ریشه است. بن‌های ۱ و ۲ فعل‌های فارسی همگی به این گروه تعلق دارند.

ج. ریشه بریده (Racine tronqué) بخش مشترک چند ریشه است. گری نمونه ریشه بریده در بن‌های گریز و گریخت از فعل گریختن است. در برخی از واژه‌های مشتق وند مستقیماً به ریشه بریده افزوده می‌شود. افس و پال در واژه‌های افسون و پالش از این جمله‌اند. پیدایش ریشه‌های بریده گاه به روند اشتقاق بستگی دارد که آن را در فصل ۷-

۲ توضیح داده‌ایم.

۲-۱-۲ وند

وند بخشی از اجزا واژه مشتق است که نمی‌تواند به تنها ی در زنجیره پیام زبانی شرکت جوید. چگونه وندها را باز می‌شناسیم؟

سنجه‌های به کار رفته در شناسایی اجزا سازنده واژه مشتق، از جمله وندها، به ترتیب عبارتند از: آ. سنجه توزیعی (Critère distributionnel) و ب. سنجه کارکردنی (Critères fonctionel).

۱-۲-۱-۲ سنجه توزیعی

بنا به این سنجه، وند واحدی از واژه است که آ. بخش مشترک دو واژه اشتراقی باشد (نم. گر در آشوبگر و آشوبگری) و یا ب. بخش تمایزدهنده دو واژه اشتراقی باشد (نم. ی در آشوبگر و آشوبگری).

با بکارگیری این سنجه‌ها، که گام نخست شناسایی اجزای وندی است، ما می‌توانیم، برای نمونه، درباره وا و ور در واژه‌های ورترقیدن و واقلنیبدن تصمیم بگیریم. در لین واژه‌ها، وا و ور هیچکدام پیشوند نیستند چرا که واژه‌های ترقیدن به معنی "پیشرفت کردن" و قلنیبدن در واژگان فارسی وجود ندارند.

۱-۲-۲-۲ سنجه‌های کارکردنی

با سنجه کارکردنی نقش وندها در ساختار واژه، رابطه وندها و توالی الحاق وندها را بررسی می‌کنیم. نمونه‌های زیر را برای روشنتر کردن حوزه کاربرد سنجه‌های یاد شده آورده‌ایم:

- پیشوند ور را می‌توان در واژه برجسته جانشین پیشوند بر کرد و واژه برجسته را ساخت. این وندها را وندهای متجانس^۱ (گونه‌های یک وند) می‌نامیم، چرا که جانشینی یکی از وندها به جای دیگری نه تغییری در معنی و نه در نقش دستوری واژه ایجاد می‌کند. همین وندها در واژه‌های برآمده و ورآمده وندهای متجانس نیستند. این دو واژه دارای معنی و زیر گروههای معنایی یکسانی در واژگان‌نامه‌های مرجع این نوشته (نک. ۱-۵) نیستند.

- واژه نابودنی نمی‌تواند از الحاق پسوندی به بن واژه نابودن نتیجه شده باشد. معنی واژه نابودنی صفت کسی است که "نمی‌تواند باشد" و در این معنی متضاد واژه بودنی است. این بدین معنایست که پیشوند نا به بن واژه بودنی اضافه شده است. اگر بن واژه نابودن را بن اشتقاق در نظر بگیریم، معنی واژه نابودنی "منسوب به نابودن" خواهد بود، که نادرست است.

سنجه کارکردی مکمل سنجه توزیعی است و آن را زمانی به کار می‌بریم که سنجه توزیعی به تنهایی در تشخیص وندها و نقش‌شان در واژه نارسا باشد.

۳-۲-۱-۲ گونه های وندی

وندهای زبان فارسی، بنا به اینکه به واحدهای واژگانی محور جانشینی تعلق داشته باشند یا به واحدهای محور همنشینی به دو گروه بخش می‌شوند: وندهای واژگانی و وندهای دستوری:

آ. وندهای واژگانی (Affixes lexicaux) به کارساختن واژه‌های نو می‌آیند. برای نمونه با افزودن وندهای اش و آنده به ریشه ارز واژه‌های ارزش و ارزنده بدست می‌آید به گروه اشتقاق واژگانی تعلق دارند.

ب. وندهای دستوری (Affixes grammaticaux) نشانگر نقش واژه‌ها در محور هم-نشینی می‌باشند. چند نمونه بیاوریم. وندهای می، ه، و اند در واژه می‌آمده‌اند از جمله "نیاکان ما برای نیایش به این مکان می‌آمده‌اند" به ترتیب نشانگر پیوستگی کار اظهار شده توسط فعل، وجه پیشینی (antériorité) و فاعل فعل‌اند. نمونه دیگر این وندها وند تر است. این وند در واژه بزرگتر در جمله "کاوه از سروش بزرگتر است" نیز به کار مقایسه موارد ارجاع واژه‌های کاوه و سروش در محور همنشینی است و به همین دلیل وندی دستوری است. واژه‌های بدست آمده از افزودن وندهای دستوری،

گونه‌های مختلف یک وند یا واژه در ساختاری دستوری‌اند (نم. رفته ام^{۱۱} و می‌رفت).

ناگفته نماند که وندهای دستوری و واژه‌های مشتقی که با این وندها ساخته شده‌اند، بیرون از حوزه پژوهش این نوشته‌اند.

۱-۲-۴- توزیع ساختاری وندها

وندها، بنا به توزیع خود در ساختار واژه اشتراقی به سه گروه بخش می‌شوند:^{۱۲}

آ. ساختار پسوندی (نم. ۱ در توانا)،

ب. ساختار میانوندی (نم. ان در رهاننده) و

ج. ساختار پیشوندی (نم. بی در بی خواب).

در واژه‌هایی که بیش از یک وند دارند (نم. ناپزنده، همپایه و درآویزی) برای دریافتن این که واژه‌ای ساختاری پیشوندی دارد یا پسوندی، مبنای تحلیل را بر تشخیص بن واژه و معنی آن در کل واژه (نک. ۲-۱-۲) می‌گذاریم. مثلاً واژه همپایه ساختاری پیشوندی دارد (هم + پایه) چرا که معنی همپا "هرماه" در معنی همپایه "هم رتبه" وجود ندارد. در تحلیل برخی از واژه‌ها دو گونه تحلیل شدنی است. واژه‌ای مانند ناپزنده هم می‌تواند نتیجه افزودن پیشوند نا به بن واژه پزنده باشد و هم نتیجه افزودن آنده به بن واژه ناپز.

واژه‌ای که تشخیص روند الحق وندها در آن ممکن نباشد ساختاری فراترکیبی دارد (Parasyntétique)، یعنی این که پیشوند و پسوند هم‌زمان به بن افزوده می‌شوند. در واژه‌ای مانند درآویز نه *درآویز بن واژه است و نه *آویزی. هیچ‌کدام از این دو ترکیب در واژگان‌نامه‌ها نیامده است.

۲-۲ واژه‌های مرکب ترکیبی

این گروه از واژگان از ترکیب چند واژه و یا بن فعلی و واژه بدست می‌آیند. گیرودار، سخت گیر، گرگ و میش از این جمله‌اند. برخی از این واژه‌ها به عنوان بن واژه در ساختار واژه‌های مرکب اشتراقی شرکت می‌کنند. (نم. سخت گیر در واژه سخت گیرانه). در نوشته حاضر به واژه‌های مرکب ترکیبی نپرداخته‌ایم.

۳ گروه‌های اشتراقی

واژه‌های مشتق فارسی به یکی از گروه‌های اشتراقی زیر وابسته‌اند:^{۱۳}

آ. اشتراق الحاقی (Dérivation affixale)، بی و ای در بیکاری و ان و آنده در لغزان و پرسنده.

ب. اشتراق صفر (Dérivation impropre) به جریان تغییر گروه دستوری یک واژه افزودن وند گفته می‌شود. برای نمونه، اگر بن فعلی دید را به عنوان نام به کار ببریم، می‌گوییم که بن فعلی دید با اشتراق صفر به دید (نام) تبدیل شده‌است. به همین گونه است پیوند اشتراقی که به گروه‌های دستوری مختلف وابسته‌اند (نم. داشتمند، نام و صفت).

ج. اشتراق حذفی (Dérivation régretive) از حذف وندها برای بدست آوردن واحدهای زبانی ناشی می‌شود. برای نمونه، می‌گوییم که بن فعلی ارز از بن فعلی ارزید با حذف اید ناشی شده‌است. خود بن فعلی ارزید از حذف شناسه مصدری آن از فعل ارزیدن آمده‌است.

د. اشتراق تبدیلی (Alterance dérivative) از تبدیل وندی به وند دیگر به دست می‌آید. بخش ثابت این مشتق‌ها یک ریشه بریده است (نم. است و آند در بن‌های فعلی بست و بند از فعل بستن).

۴ خانواده اشتقاقی واژگانی

بنا به سنجه‌هایی که در پی می‌آید، واژه‌هایی را هم‌خانواده اشتقاقی، در رویکرد همزمانی، می‌دانیم که: آ. حداقل در یک مفهوم از مفاهیم بیان شده توسط گزاره تبیینی موجود، یا ممکن،^{۱۴} با یکدیگر شریک باشند.^{۱۵} ب. در برخی از اجزاء نوشتاری (یا آوای) بن‌ها مشترک باشند و نسبت واژه‌ها به هم، با یکی از گروه‌های اشتقاقی (نک. ۳) تعریف شود. این بدان معنی است که می‌توان اجزای این واژه‌ها را، با توجه به یکی از گروه‌های اشتقاقی، بازناخت.

به کارگیری سنجه‌های یادشده هم گزینش دقیق واژه‌های هم‌خانواده را ممکن می‌سازد و هم مرز میان رویکرد همزمانی و در زمانی را در گزینش یادشده آشکار می‌کند. به سه نمونه زیر توجه کنیم:

- تمیدن و برتمیدن، علی‌رغم داشتن نویسه‌های مشترک و شباهت ساختاری با اشتقاق پیشوندی (پیشوند+ فعل)، هم‌خانواده نیستند. در واقع، هیچ مفهوم مشترکی در گزاره‌های تبیینی آن‌ها را به هم پیوند نمی‌دهد. برای تمیدن دو معنی آورده شده‌است: "شکسته زبان سخن گفتن" و "آمسیدن". معنی نخست در معنی منسوب به برتمیدن نیامده است و معنی گزاره‌های "انباشتن مانند پنه در جوال"، "تبحال پیدا شدن بر لب"، "درد داشتن در شکم به واسطه گرما" و غیره که برای برتمیدن آورده شده‌اند نمی‌توانند از افزودن پر بر تمیدن نتیجه شده باشند.

- آوردن و بردن واژه‌های هم‌خانواده در زمانی‌اند، چرا که در این واژه‌ها ۱. مفهوم "جا به جا کردن" در هر دو واژه هست، ۲. نویسه‌های و / ب و د در هر دو واژه هست و ۳. آوردن از افزودن آ به عنوان پیشوند فعلی در ایرانی باستان، که "به سوی گوینده" معنی می‌داده است به Br (ریشه تاریخی هر دو واژه) بست آمده است. در همین نمونه واژه‌های یادشده هم‌خانواده همزمانی نیستند؛ در فارسی امروز، آ

پیشوند فعلی نیست و آوردن بدون آ * (وردن) واژه به شمار نمی‌رود و در نتیجه هیچ رابطه اشتراقی آنها را به هم پیوند نمی‌دهد.

- فعل انداختن، تاختن، گذاختن و پرداختن در یک ریشه تاریخی یعنی *tak* از ایران باستان مشترکند، با این حال این واژه‌ها به یک خانواده همزمانی متعلق نیستند چرا که در تبیین واژگانی آن‌ها هیچ مفهوم مشترکی دیده نمی‌شود.

۵ حوزه و روش‌های پژوهش

گردآوری واژه‌های مشتق همانواده فعل‌های ساده^{۱۶} و شناسایی ساختارها و اجزای سازنده این واژه‌ها و توزیع و بسامدشان محور‌های عمدۀ پژوهش حاضرند. نوع واژه‌های گردآوری شده، گزینش منابع استخراج و ساماندهی واژه‌ها بستگی تام و تمامی دارد به اهداف، پیش فرض‌های نظری و کاربردهای پیش‌بینی شده نتایج پژوهش. در حوزه واژگان‌شناسی، پیکره (corpus) به گروهی از واژه‌ها می‌گوییم که در سمت و سوی پژوهشی از منابع تعریف شده‌ای برگرفته شده و سامان یافته باشند.

۱- پیکره و منابع

بهرگیری از واژگان‌نامه‌ها پاسخی است به ضرورت فراهم آوردن پیکره‌ای که هم به کار پژوهش بباید و هم مبنی بر داده‌های مشترک فارسی زبانان باشد. پیکره این نوشتۀ با بیش از ۵۰۰۰ واژه با مراجعه به ۲ واژگان‌نامه زیر فراهم آمده است :

آ. لغتنامه دهخدا (دوره ۵۰ جلدی)،^{۱۷} انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ و روایت دوم الکترونیکی آن (لوح فشرده) که توسط موسسه لغتنامه دهخدا تهیه و منتشر شده است.^{۱۸}

ب. واژگان‌نامه برهان قاطع (دوره ۵ جلدی)، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲، تهران.

ناگفته نماند که مبنای اصلی پیکره این نوشته سرواژه‌های لغتنامه دهخدا بوده است و تنها برای رفع ابهام در مواردی از واژگان نامه بر همان قاطع بهره جسته‌ایم.^{۱۹}

۲-۵ پیکره و سنجه‌های گزینش

داده‌های پیکره موجود واژه‌هایی هستند که :

آ. از سروواژه‌های یکی از واژگان‌نامه‌های یاد شده‌اند و یا در متن خردسازه (نک. ۱-۱) آمده‌اند. برای نمونه واژه‌های برید و بردیلک به عنوان سروواژه در لغتنامه دهخدا ثبت نشده‌اند و در متن خردسازه آمده‌اند.

ب. بیش از یک بن، در رویکرد همزمانی، ندارند.

ج. از یکی از گروه‌های اشتقاقی واژگان (نک. ۳) نتیجه شده‌اند. از این روست که واژه‌هایی مانند آغازیان، چرب تر، افسوسا در پیکره ثبت نشده‌اند. در این نمونه‌ها، وندهای ان، تر و ا به وندهای دستوری تعلق دارند.

د. به یکی از خانواده‌های اشتقاقی همزمانی وابسته باشند (نک. ۴) برای نمونه، واژه باتاب به معنی‌های "مساوی"، "مشابه" و "مقابل" از خانواده تابیدن نیست، چرا که هیچ واژه‌دیگری از خانواده فعل تابیدن چنین مفاهیمی را در بر ندارد.

۳-۵ واژه‌های حذف شده

با توجه به سمت و سوی پژوهش حاضر، واژه‌هایی که به یکی از موارد زیر تعلق داشتند در پیکره نوشته نشده‌اند :

آ. فعل‌هایی که هیچ خانواده اشتقاقی واژگانی از آنها نتیجه نشده است (نم. آزندن، درمیدن و داختن)،

ب. فعل‌هایی که در منابع مشکوک قلمداد شده‌اند (نم. نوبشتن، نهادین و تروهیدن)،

ج. واژه‌هایی که از فرهنگ دستاير برگرفته شده‌است (نم. فرگفت، پرخیدن و افزایستان)،

د. یکی از دو یا چند واژه‌ای که دارای بن مشترک و وندهای متجانساند (نم. ورجستگی / برجستگی و اندردمیدن / دردمیدن)،

ه. واحدهای واژگانی که در محل سروازه آمده اند ولی تنها در واژه‌های ترکیبی دیده می‌شوند (نم. افسا در مارافسا و خوانی در دعاخوانی).^{۱۰}

و. مصحف‌های (نک. ۱-۷) واژه‌های مشتق (نم. شرمگاه مصحف شرمگه) و مصحف‌های فعل‌هایی که مشتق نداشته‌اند (نم. چرخیدن مصحف چخیدن).

۶ ساختارهای واژگانی

گفته‌یم که فعل‌های ساده و مشتق‌های واژگانی آنها داده‌های پیکره را تشکیل می‌دهند. در این بخش به ساختارهای این واژه‌ها و اجزای سازنده آنها می‌پردازیم.

۶-۱ فعل‌های ساده، گروه‌ها و بن‌های فعلی^{۱۱}

فعل‌های ساده در کاربرد امروزی زبان به وندهای اشتراقی و واژه بخش‌پذیر نیستند. فعل‌های یادشده در بردارنده یک شناسه (وند) مصدری و دو بن است. بن‌های ۱ و ۲ از دگرگونی‌های پی در پی در ساختار فعل ساده بدست می‌آینند:

آ. بن ۱، نتیجه حذف وند *ن* می‌باشد. بر این قاعده هیچ استثنایی نیست.

ب. بن ۲، نتیجه دگرگونی‌هایی چند در نویسه و یا نویسه‌های پایانی بن ۱ است. این دگرگونی‌ها به سه گروه تعلق دارند و به تمامی روشنمند می‌باشند.

در هر گروه از فعل‌ها، شناسایی تغییرات، حذف و تبدیل نویسه و یا مجموع نویسه‌ها که در گذر از بن ۱ به بن ۲ دیده می‌شوند ضروری است. آن چه که در پی می‌آید، مجموعه این نویسه‌ها و نوع تغییرات آن‌ها در گروه فعلی نشان می‌دهد.^{۱۲}

اکنون به بررسی گروههای فعلی می‌پردازیم:

- گروه آ تمامی مصدرهایی را در بر می‌گیرد که بن ۲ آنها نتیجه حذف گروه نویسه‌ای پایانی بن ۱ است. گروه نویسه‌ای مورد اشاره در برگیرنده:

- یک نویسه است. این نویسه‌ها د و ت می‌باشند.^{۲۳}

نمونه: آوردن، بن ۱. آورد، بن ۲. آور
: بافت، بن ۱. بافت، بن ۲. باف

- دو نویسه است. این گروه نویسه‌ای اد و ست یا اید است.
نمونه: افتادن، بن ۱. افتاد، بن ۲. افت
: زیستن، بن ۱. زیست، بن ۲. زی
: پریدن، بن ۱. پرید، بن ۲. پر

- سه نویسه است. گروه نویسه‌ای است و مَد و ایست و اشَت و یا افت است.
نمونه: دانستن، بن ۱. دانست، بن ۲. دان
: آمدن، بن ۱. آمد، بن ۲. آ
: نگریستن، بن ۱. نگریست، بن ۲. نگر
: پذیرفتن، بن ۱. پذیرفت، بن ۲. پذیر
: برشتن، بن ۱. برشت، بن ۲. بر

- گروه ب. در گروه ب مصدرهایی جای دارند که بن ۲. آن‌ها نتیجه تبدیل گروه نویسه‌ای پایانی بن ۱. به گروه نویسه‌ای دیگری باشد. گروه نویسه‌ای تبدیل شده می‌تواند دارای:

- یک نویسه باشد. تنها جفت تبدیلی در این مورد د ن است.
نمونه: زدن، بن ۱. زد، بن ۲. زن

- دو نویسه باشد. جفت‌های تبدیلی در این گروه عبارتند از : ست/ند ، شت/رد، اید/او، آد/او، آه، فت/نب.

نمونه : بستن، بن ۱. بست، بن ۲. بند

: گشتن، بن ۱. گشت، بن ۲. گرد

: شنیدن، بن ۱. شنید، بن ۲. شنو

: شدن، بن ۱. شد، بن ۲. شو

: دادن، بن ۱. داد، بن ۲. ده

: سفتن، بن ۱. سفت، بن ۲. سب

تنها موردی که تبدیل مورد اشاره شامل تمامی نویسه‌های بن ۱ می‌شود، مورد فعل دیدن است. بن ۱ این فعل دید و بن ۲ آن بین است.

- گروه ج در برگیرنده تمامی فعل‌هایی است که بن ۲. آن‌ها نخست با حذف و سپس با تبدیل یک یا چند نویسه پایانی بن ۱. به دست می‌آید. گروه نویسه‌ای تغییریافته و می‌تواند شامل یک یا چند نویسه باشد. در آن چه به دنبال می‌آید طبقه بندی زیرگروههای گروه ج بر اساس نویسه‌های حذف شده انجام یافته است.

◆ گروه نویسه‌ای حذف شده و تبدیل شده از یک نویسه تشکیل شده‌اند.
نویسه‌های حذف شده د و ت می‌باشند :

• حذف د، تبدیل او/آ

نمونه : اندودن، بن ۱. اندود، بن ۲. اندا

• حذف د، تبدیل او/ا

نمونه : بردن، بن ۱. بُرد، بن ۲. بر

• حذف د، تبدیل او/ای

نمونه: مردن، بن ۱. مرد، بن ۲. میر

• حذف د، تبدیل آ / آ

نمونه: آزرن، بن ۱. آزرد، بن ۲. آزار

• حذف ت، تبدیل خ / ز

نمونه: انداختن، بن ۱. انداخت، بن ۲. انداز

• حذف ت، تبدیل خ / س

نمونه: شناختن، بن ۱. شناخت، بن ۲. شناس

• حذف ت، تبدیل خ / ش

نمونه: فروختن، بن ۱. فروخت، بن ۲. فروش

• حذف ت، تبدیل س / ل

نمونه: بن ۱. گستاخ، بن ۲. گسل

• حذف ت، تبدیل س / ه

نمونه: خواستن، بن ۱. خواست، بن ۲. خواه

• حذف ت، تبدیل س / ن

نمونه: شکستن، بن ۱. شکست، بن ۲. شکن

• حذف ت، تبدیل ش / ر

نمونه: داشتن، بن ۱. داشت، بن ۲. دار

• حذف ت، تبدیل ش / ل

نمونه: هشتمن، بن ۱. هشت، بن ۲. هل

• حذف ت، تبدیل ف / ب

نمونه: یافتن، بن ۱. یافت، بن ۲. یاب

• حذف ت، تبدیل ف / و

نمونه: رفتن، بن ۱. رفت، بن ۲. رو

◆ ◆ گروه نویسه‌ای حذف شده از یک نویسه و گروه نویسه‌ای تبدیلی از دو با سه نویسه تشکیل شده‌اند:

• حذف د، تبدیل آر / آن

نمونه: کردن، بن ۱. کرد، بن ۲. کن

• حذف ت، تبدیل آس / این

نمونه: نشست، بن ۱. نشست، بن ۲. نشین

• حذف ت، تبدیل آخ / آز

نمونه: پختن، بن ۱. پخت، بن ۲. پز

• حذف ت، تبدیل اش / ایس

نمونه: نوشتن، بن ۱. نوشت، بن ۲. نویس

• حذف ت، تبدیل اش / آر

نمونه: آغشت، بن ۱. آغشت، بن ۲. آغار

• حذف ت، تبدیل آف / آب

نمونه: خفتن، بن ۱. خفت، بن ۲. خواب

• حذف ت، تبدیل آف / اوپ

نمونه: آشفتن، بن ۱. آشفت، بن ۲. آشوب

• حذف ت، تبدیل اس / ایز

نمونه: خاستن، بن ۱. خاست، بن ۲. خیز

◆ ◆ گروه نویسه‌ای حذف شده از چند نویسه و گروه نویسه‌های تبدیلی از یک نویسه تشکیل شده‌اند:

• حذف افت، تبدیل ا / ای

نمونه: گرفتن، بن ۱. گرفت، بن ۲. گیر

• حذف فت، تبدیل آ / او

نمونه: گفتن، بن ۱. گفت، بن ۲. گو

• حذف ست، تبدیل آ / او

نمونه: شستن، بن ۱. شست، بن ۲. شو

در پیکره، فعل ساده و بن های ۱ و ۲ زیر گروه خانواده اشتراقی‌اند که ورودی آن خود فعل ساده است این فعل‌های ساده پیکره را در اینجا سروازه می‌نامیم پیکره دارای سروازه است.

۶-۲-۱ فعل های مشتق

فعل‌های مشتق به دو گروه بخش می‌شوند، فعل‌های مشتق میانوندی و فعل‌های مشتق پیشوندی.

۶-۲-۱-۱ فعل های مشتق میانوندی

فعل‌های مشتق میانوندی از افزودن میانوند ان به بن ۲ فعل به دست می‌آیند. در مورد فعل‌های گروه ب و ج، افزون بر وند یادشده وند ید (د) نیز پیش از شناسه مصدری قرار می‌گیرد. نمونه‌های زیر فعل‌های میانوندی‌اند که به ۳ گروه فعلی تعلق دارند:

- خوردن، بن ۲. خور + ان (خوران) + د یا ید ← خوراندن / خورانیدن

- گشتن، بن ۲. گرد + ان (گردان) + د یا ید ← گرداندن / گردانیدن

- پختن، بن ۲. پز + ان (پزان) + د یا ید ← پزاندن / پزانیدن

همانگونه که می‌بینیم تمامی فعل‌های مشتق میانوندی در گروه فعلی آ جای می‌گیرند، چرا که بن ۲ آن‌ها از حذف د یا ید از بن ۱ بدست می‌آید. بد نیست که به ثبت دو مورد از واژگان این گروه اشاره‌ای بکنیم. فعل‌هایی مانند خفتانیدن و ایستادانیدن را، که از

افزودن میانوند ان به بن ۱. نتیجه شده اند، حذف کرده ایم چرا که فعل های خوابانیدن و استانیدن نیز در واژگان نامه ها ثبت شده است. در عوض فعل میانوندی شمردانیدن را، که به مانند موارد پیشین بر مبنای بن ۲ ساخته شده است، در پیکره آورده ایم چون که فعل *شمرانیدن در واژگان نامه های مرجع ثبت نشده بود. مورد دیگر فعل نشاندن است که از افزودن میانوند ان به ریشه بفریده فعل نشستن ساخته شده است. بدون حذف این از بن ۲ فعل نشستن که نشین باشد، مشتق میانوندی این فعل می بایست *نشیناندن باشد که در واژگان نامه ها نیافتیم و همان نشاندن را در پیکره آوردیم.

۲-۶ فعل های مشتق پیشوندی

این فعل ها از افزودن پیشوندهای بر / ور، در / اند، باز / وا / فا، فرو، فرا، ب و هم به فعل به دست می آیند (نمونه : بر + گرفتن ← برگرفتن و باز + آمدن ← بازآمدن).

می توان برخی از پیشوندها را به مبنای ریشه تاریخی آن ها به عنوان گونه های یک پیشوند در نظر گرفت. در مواردی که گونه های وندی معانی مختلفی را دربر داشته اند (نک ۲-۱-۲) آنها را جداگانه نوشتیم.

در آنچه در پی می آید، گروه های اشتراقی را بر مبنای ساختارها، جایگاه و شمار وندها شناسانده و شماره گذاری شده اند. یاد آوری کنیم که شماره مشتق هایی که بن آنها یک فعل میانوندی است با خط فاصله ای از دیگر مشتق ها متمایز شده است.

۳-۶ فعل های ساده و ساختارهای اشتراقی

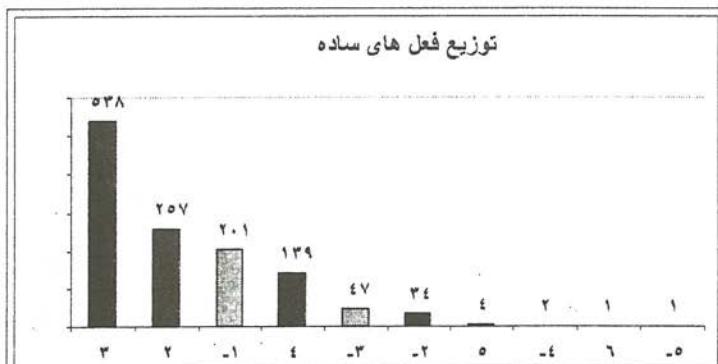
۱۰ ساختار اشتراقی الحاقی که بن آنها فعل ساده است، بنا به جایگاه آن واژه و شماروندها به قرار زیرند :

- فع.س. + میانوند (نم. روانیدن) ، ۱ -
- فع.س+ پسوند (نم. خوردنی) ، ۲ -

- فع.س + میانوند + پسوند (نم. رمانیدنی)، ۲
- پیشوند + فع.س (نم. دررفتن)، ۳
- پیشوند + فع.س + میانوند (نم. واگردانیدن)، ۴
- پیشوند + فع.س + پسوند (نم. دریافتی)، ۴
- پیشوند + فع.س + میانوند + پسوند (نم. نارهاتیدنی)، ۴
- پیشوند + پیشوند + فع.س (نم. برهمنهادن)، ۵
- پیشوند + پیشوند + فع.س + میانوند (نم. برهمنشاندن)، ۵
- پیشوند + پیشوند + فع.س + پسوند (نم. نافرسودنی)، ۶

نمودار زیر توزیع وندها را در ساختارهای اشتقاقی الحاقی این گروه نشان می‌دهد.

نمودار ۱



از دیدگاه آماری، می‌بینیم که ساختارهای ۳، ۲، ۱ و ۴ به ترتیب $\% ۲۱$ ، $\% ۴۴$ ، $\% ۲۱$ و $\% ۱۶$ کل واژه‌های این گروه (۱۲۲۴) را در بر می‌گیرند. واژه‌های مشتق ۶ ساختار دیگر تنها $\% ۷/۵$ کل داده‌های این گروه اشتقاقی است.^۴

- در این گروه، ۳۷۴ واژه مشتق پیکره با پیشوندهای زیر ترکیب شده‌اند:

- نا / ن (۲۲۰)، ^{۵۰} نم. ناچریدن، نیاوردن
 بَر (۱۰۰) / وَر (۲۴)، ^{۶۶} نم. برگشتن ، ورشکستن
 ذَر (۸۸) / اندر (۱۷)، نم. درخوردن، اندرافتادن
 باز (۸۲) / وا (۶۲) / فَا (۱)، ^{۷۷} نم. بازخریدن، وابستن، فاتولیدن
 فرو (۸۱)، ^{۷۸} نم. فرونهادن
 فرا (۲۷)، ^{۷۹} نم. فراخواندن
 ب (۲۵)، نم. بستودن
 فر (۸)، ^{۸۰} نم. فرسودن و
 هم (۸)، نم. هم زدن.

- ۲۶۹ واژه این گروه با تنها میانوند فعل های فارسی ان ساخته شده اند (نم. خواباندن).

- ۱۶۴ واژه پیکره با پسوندهای زیر ترکیب شده اند :
- ای (۳۹۶)، ^{۳۱} نم. رفتگی
 گاه (۱۶)، نم. نشستگاه
 اک (۲)، نم. خوردنک
 اکی (۱)، نم. خوابیدنکی و
 این (۱)، ^{۳۲} نم. رستنین.

میانگین توزیع وندهای الحاقی در تمامی واژه های مشتق این گروه برابر با ۱/۱۶ وند برای هر واژه است.

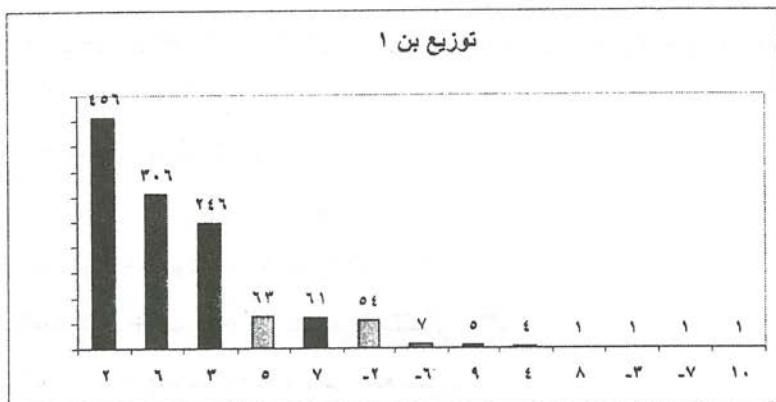
۶-۴ بن ۱ و ساختارهای اشتقاقی

با آنچه در پی می‌آید ۱۳ ساختاری که بن ۱. فعل ساده، بن اشتقاق الحاقی آن هاست را نشان داده‌ایم:

- بن ۱ + پسوند (نم. گرفتار)، ۱. ۱
- بن ۱ میانوندی + پسوند (نم. پیچانیده)، ۱-۲
- بن ۱ + پسوند + پسوند (نم. کشتارگاه)، ۱. ۳
- بن ۱ میانوندی + پسوند + پسوند (نم. خمانندگی)، ۱-۳
- بن ۱ + پسوند + پسوند + پسوند (نم. دیده بانی)، ۱. ۴
- پیشوند + بن ۱ (نم. برگشت)، ۱. ۵
- پیشوند + بن ۱ + پسوند (نم. بازیافنی)، ۱. ۶
- پیشوند + بن ۱ میانوندی + پسوند (نم. برگردانیده)، ۱-۶
- پیشوند + بن ۱ + پسوند + پسوند (نم. نازمودگی)، ۱. ۷
- پیشوند + بن ۱ میانوندی + پسوند + پسوند (نم. برگردانیدگی)، ۱-۷
- پیشوند + پیشوند + بن ۱ (نم. بی برگشت)، ۱. ۸
- ۱۲ - پیشوند + پیشوند + بن ۱ + پسوند (نم. نابرگرفته)، ۱. ۹
- پیشوند + پیشوند + بن ۱ + پسوند + پسوند (نم. نافرسودگی)، ۱. ۱۰

مطالعه داده‌های نموداری که در پی می‌آید نشان می‌دهد که ساختارهای ۲، ۳، ۶، ۵، ۷ و ۲- به ترتیب $\%_{38}$ ، $\%_{20}$ ، $\%_{25/5}$ ، $\%_{5/5}$ و $\%_{4/5}$ کل ۱۲۰۸ که این گروه را دربرمی‌گیرند. واژه‌های مشتق ۴ ساختار دیگر تنها $\%_{1/5}$ داده‌های این گروه است.

نمودار ۲



- در این گروه، ۴۸۰ واژه مشتق پیکره با پیشوندهای زیر ترکیب شده‌اند:
- نا (۲۱)، نم. ناامیخته، نیفزوده
بر (۵۶) / ور (۸)، برخاسته، ورچروکیده
در (۳۹) نم. درگذشته
باز (۳۵) / وا (۳۰)، نم بازنشسته، وابسته
فرو (۲۱)، نم. فروگذشت،
بی (۱۸)، نم. بی گذشت،
فر (۱۰)، نم. فرسوده
ب (۷)، نم. بمانده
هم (۷)، هم زیستی
با (۳)، نم. با گذشت
فرا (۲)، نم. فرابسته و
دُز (۱)، نم. دُزگوارد

- میانوند ان در ۶ واژه این گروه دیده می شود (نم. پوشانیده).

- ۱۴۷۶ واژه مشتق پیکره با پسوندهای زیر ترکیب شده اند:

۵. نم. ماسیده (۱۰۰۹)، ۳۲

ای (۳۵۴)، نم. نهادی

آر (۳۸)، نم. گفتاری

- گر (۱۸)، نم. رفتگار

گاه (۱۶)، نم. زیستگاه

گار (۱۳)، نم. کردگار

مان (۵)، نم. ساختمان

اک (۴)، نم. خستک

اش (۳)، ۳۴ نم. اندودش

بان (۳)، نم. دیدبان

مند/ اومند (۳)، نم. نابودمند، کندومند

او/ اوک (۳)، ۳۵ نم. مشتو، برشتو

انده (۲)، ۳۶ نم. خستنده

ناک (۲)، ۳۷ نم. بستنک

زار (۲)، ۳۸ نم. کشتزار

آنہ (۱)، ۳۹ نم. پروانه

واره (۱)، ۴۰ نم. مشتواره

آ (۱)، ۴۱ نم. گشتیا

آک (۱)، نم. رستاک

وَش (۱)، نم. کنده وش

وار (۱)، نم. شکسته وار
ور (۱)،^۴ نم. دیده ور

- ۸۴ واژه با اشتقاق صفر از بن ۱ به دست آمده‌اند (نم. نهاد، بن ۱ - نهاد، نام).

میانگین توزیع وندهای الحاقی در تمامی واژه‌های مشتق این گروه برابر ۱/۶۷ وند برای هر واژه است.

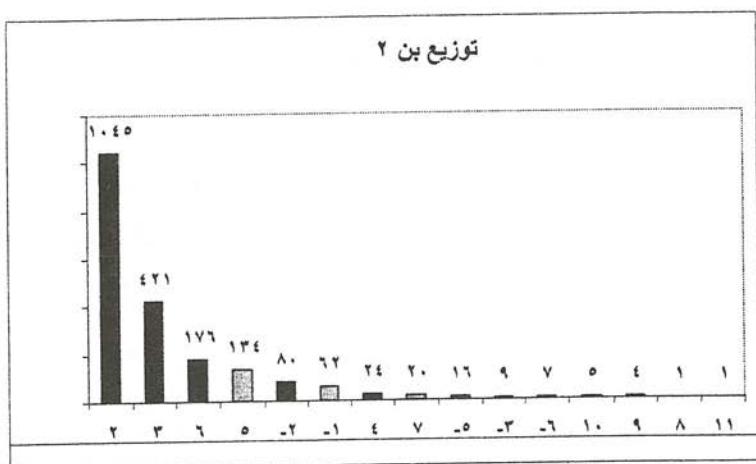
۶-۵ بن ۲ و ساختارهای اشتقاقی

- ۱۵ ساختاری که بن ۲ فعل ساده بن اشتقاق الحاقی آن هاست به شرح زیرند:
- بن ۲ میانوندی (نم. پریشان)، ۲-۱
- بن ۲ + پسوند (نم. پرنده)، ۲.۲
- بن ۲ میانوندی + پسوند (پریشانی)، ۲-۲
- بن ۲ + پسوند + پسوند (نم. رهایی)، ۲.۳
- بن ۲ میانوندی + پسوند + پسوند (نم. روانگی)، ۲-۳
- بن ۲ + پسوندی + پسوندی + پسوندی (نم. دانشمندانه)، ۲.۴
- پیشوند + بن ۲ (نم. برچسب)، ۲.۵
- پیشوند + بن ۲ میانوندی (نم. ناروان)، ۲-۵
- پیشوند + بن ۲ + پسوند (نم. ناتوانا)، ۲.۶
- پیشوند + بن ۲ میانوندی + پسوند (نم. ناآگاهانی)، ۲-۶
- پیشوند + بن ۲ + پسوند + پسوند (نم. ناسازگاری)، ۲.۷
- پیشوند + بن ۲ + پسوند + پسوند + پسوند (نم. دریوزه گری)، ۲.۸
- پیشوند + پیشوند + بن ۲ (نم. نابکار)، ۲.۹
- پیشوند + پیشوند + بن ۲ + پسوند (نم. نابفرمان)، ۲.۱۰

- پیشوند + پیشوند + بن ۲ + پسوند + پسوند (نم. نابفرماتی)، ۱۱. ۴

مطالعه داده های نموداری که در پی می آید نشان می دهد که ساختارهای ۲، ۳، ۶، ۵، ۴، ۲۱، ۶/۵، ۸/۵، ۶٪، ۴٪ و ۳٪ کل ۴۰۰۵٪ و از این گروه را در خود جای می دهند. واژه های مشتق ۹ ساختار دیگر تنها ۴٪ کل داده های این گروه است.

نمودار ۳



در این گروه ۳۸۴ واژه مشتق پیکره با پیشوندهای زیر ترکیب شده اند:

نا (۱۵۴)، نم. نآرام

بی (۳۸)، نم. بی گمان

باز (۳۷) / وا (۱۸)، نم. بازجو، واگیر

بر (۲۴) / ور (۱)، نم. برگزین، ورپوشه

در (۲۸) / اندر (۱)، نم. درگیری، اندرخوری

هم (۲۷)، نم. هم دم

- ب (۲۱)، نم. بچسب
 فر (۱۳)، نم. فرسایش
 فرو (۶)، نم. فروگذار
 با (۴)، نم. فراخور
 دژ / دش (۹)، نم. دژآهنگ، دشنام

- میانوند ان در ۱۷۶ واژه این گروه دیده می شود.^{۴۳}

- ۲۳۱۲ واژه مشتق پیکره با پسوندهای زیر ترکیب شده اند :

- انده / اند (۵۶۶)، نم. پرنده
 ای (۵۴۷)، نم. گنری
 اش (۲۴۷)، نم. گسترش
 ناله (۲۲۱)، نم. ناله
 ا (۱۵۲)، نم. فربیبا
 گر (۱۰۲)، نم. آمارگر
 گاه (۶۶)، نم. خوابگاه
 ان (۱۵۲)، نم. خواهان^{۴۴}
 مند (۳۰)، نم. گمانمند
 ناک (۳۷)، نم. ریشناک
 اگ (۲۷) / ایگ (۱)، نم. پفک، انبارگ
 گار (۲۵)، نم. ناسازگار
 ور (۱۴) / اور (۵)، نم. پایور، رنجور
 این (۱۵)، نم. نگارین
 وار (۱۴)، نم. گوشوار

استان (۱۲)، نم. تابستان

آک (۱۰)، نم. خوراک

آنہ (۱۰)، نم. گرانه

بان (۹) / وان (۱)، نم. پاسبان، پالاوان

گین (۹) / گن (۱)، نم. شوخگین، آویزگن

آر (۷)، نم. پرستار

او (۶۵) / اوگ (۱)، نم. ورزو، رموک

مان (۶)، نم. زایمان

دان (۶)، نم. زهدان

اون (۴)، نم. گردون

چه (۴)، نم. بندچه

زار (۴)، نم. خشکزار

سار (۴)، نم. شرمصار

وش (۴)، نم. چرخوش

اول (۴)، نم. شتگول

چی (۴)، نم. شکارچی

ایزه (۲) / ایز (۲)، ^۰نم. بخشیزه ، رزیز

اشت (۴)، نم. خورشت

اکی (۳)، نم. زورکی

اینه (۳)، نم. پوشینه

گان (۳)، نم. شایگان

ان (۲)، نم. دوشه

آده (۲)، نم. سنباده

آگین (۲)، نم. پنداگین

آل (۲)، نم. روال

سیر (۲)، نم. گرم‌سیر

کده (۲)، نم. پرسن‌شکده

باره (۱)، نم. جنگ باره

سا (۱۱)، نم. چرخسا (منقل سور)

واره (۱)، نم. اندخ‌سواره

- ۳۲۲ واژه با اشتاقاق صفر از بن ۲ به دست آمده‌اند (نم. چرخ، بن ۲ - چرخ، نام).

میانگین توزیع وندهای الحاقی در تمامی واژه‌های مشتق این گروه برابر با $1/43$ وند برای هر واژه است.

۶-۶ ریشه بریده در ساختارهای اشتاقاقی

ریشه‌های بریده زیر در ۷ خانواده اشتاقاقی دیده می‌شوند :

- آژیاته. آژ از فعل آژندیدن (بن ۱: آژندید، بن ۲: آژند) نتیجه شده است.

- آشنا، آشنایی، ناآشنا، ناآشنایی. در این واژه‌ها، شنا از فعل شناختن (بن ۱ شناخت، بن ۲ شناس) آمده است. آی ابتدای واژه ظاهرا پیشوند فعلی‌ای است که از ایرانی باستان به جامانده است.

- افشك. افش ریشه بریده فعل افشناندن (بن ۱ افشناده، بن ۲ افسان) است.

- آونگ، آونگان. آو، به عنوان بن این واژه‌ها، از فعل آویختن (بن ۱، آویخت، بن ۲ آویز) آمده است. انگ می‌تواند از پسوند *andag* ایرانی میانه آمده باشد.

- استوار، بی استوار، ناستوار، ناستواری. است ریشه بریده فعل ایستادن (بن ۱. ایستاد، بن ۲ ایست) است که با تغییری در واکه نخست، بن واژه‌های اشتاقاقی بالا شده است.

- پرت، ریشه بریده پرتاپیدن (بن ۱ پرتاپید، بن ۲ پرتاپ) است که با اشتقاق صفر به صفت تبدیل شده است.

واژه‌های یادشده را در پیکره آورده و با نشان^۰ مشخص کرده‌ایم. واژه‌های پرواز، پاشنه و خشکانچ، داخج، فلخ (از فعل فلخیدن)، که در لغتنامه دهخدا آمده‌اند و توضیحی برای ساختار همزمانی آن‌ها نیافته‌ایم، را حذف کرده‌ایم.

۷-۶ توزیع داده‌های اشتقاقی

برخی از گرایش‌های غالب در توزیع وندها و واژه‌های اشتقاقی در داده‌های پیکره به شرح زیرند:

آ. بیشترین شمار وندها به بن ۲ افزوده شده‌اند (۶۲ وند) بن ۱ در ترکیب با ۳۴ وند و فعل ساده با ۱۶ وند در جایگاه دوم و سوم جای دارند.

ب. میانگین بسامد وندها رابطه معکوس دارد با شمار وندهای بکاررفته در هر گروه. میانگین بسامد وندها در مشتق‌های فعل ساده ۷۲ واژه، در مشتق‌های بن ۱، ۳۵ واژه و در مشتق‌های بن ۲، ۳۲ واژه است.

ج. شماره واژه‌ها در ساختارهای این ۳ گروه عموماً رابطه معکوس دارد با شمار وندهای ساختارها. به بیان دیگر، هرچه ساختارها ساده‌ترند شمار بیشتری از واژه‌ها را در خود جای می‌دهند.

د. در حالی که شمار پیشوندها در این ۳ گروه تغییر چندانی نمی‌کند (برای فعل ساده ۹ پیشوند، برای بن ۱، ۱۱ پیشوند و برای بن ۲، ۱۲ پیشوند داریم)، میان شمار پیشوندهایی که به فعل ساده، به بن ۱ و به بن ۲ افزوده می‌شوند تفاوت چشمگیری دیده می‌شود: بن ۲ پذیرای ۴۸ پیشوند، بن ۱ پذیرای ۲۲ پیشوند و فعل ساده پذیرای ۶ پیشوند می‌باشند.

پژوهش‌های آماری دیگری درباره واحدهای هجایی، ساختارهای آن‌ها و توزیع شان در بن‌ها و واژه‌های اشتراقی ممکن بوده است که با توجه به محورهای پژوهش حاضر به آن پرداخته نشده است.

۷ تغییرات نویسه‌ای

تغییرات نویسه‌ای در گونه‌های نوشتاری یک واژه به فراوانی در واژگان‌نامه‌های مرجع به چشم می‌خورد و این خود یکی از علتهای پرشماری، گاه بی‌دلیل، واژه‌های ورودی این واژگان‌نامه‌ها است. برای نمونه، گونه‌های واژه افکنند (فکنن، افگنند، افکنیدن و فکنندن) در جای چهار سروازه نشسته‌اند. این تغییرات نویسه‌ای به ۲ گروه بخش می‌شوند:

آ. تغییرات نویسه‌ای تاریخی که گونه‌های نوشتاری مختلف واژه‌های ثبت‌شده را در متون مختلف در بر می‌گیرد (واژه‌های ناشی از این گونه تغییرات در لغتنامه دهخدا مصحف نامیده شده‌اند) و

ب. تغییرات نویسه‌ای اشتراقی که در مرز ساختاری واژه مشتق، در رویکردی همزمانی، صورت می‌پذیرد.

۱-۷ تغییرات نویسه‌ای تاریخی

 این تغییرات به دو گروه بخش می‌شوند :

آ. تغییرات اضافی و حذفی، بنا به واژه‌ای که به عنوان سروازه گرفته‌ایم. تغییرات یاد شده می‌تواند یک نویسه و یا چند نویسه باشد: ای / - در آجیدن / آجدن، ی / - در یارستن / آرستن، آ / - در شوریدن / آشوریدن، هی / - در آهیختن / آختن، اید / - در آزندن / آژنیدن و گم / - در گمیزیدن / میزیدن). در مورد این نمونه آخری گفتی است که آن‌ها را مصحف گرفته‌ایم چرا که گم، در فارسی امروزه وند نیست.^۶

ب. تبدیل یک یا چند نویسه به یکدیگر؛ ج / ژ در آجدن / آژیدن، غ / گ در آخشتن / آگشتن، ف / و در اوژولیدن / افزولیدن، ! / آ در پرور / پروار و ب / و در برزیدن / ورزیدن نمونه‌هایی از این گونه تغییراتند.

ج. شمار بسیار اندکی از مصحف‌ها از جابجایی نویسه‌ها در درون هجاها نتیجه می‌شوند (نم. خشاییدن / شخاییدن و ورغلاتیدن / آغالیدن). افزون بر این‌ها، گاهی مصحفی از فعلی به مانند فعل مشتق میانوندی آن است مانند ستدن و ستاندن. در این موارد، تنها در مراجعته به معنی آن‌ها در فرهنگ واژگان است که مصحف بودنشان آشکار می‌گردد.

شمار مصحف‌های سروواژه‌ها در پیکره به ۱۶۱ واحد می‌رسد.

۴-۷ تغییرات نویسه‌ای اشتراقی

پیدایش این گونه تغییرات وابسته به حضور همزمان دو واکه (voyelle) و یا دو هم‌خوان (Consonne) در مرز اشتراقی است. در این مرز ساختاری، تغییرات نویسه‌ای از حذف و یا تبدیل یکی از نویسه‌های بن و یا افزودن یک نویسه حاصل می‌شود. به چند نمونه آن توجه کنیم:

- واژه‌های آزمون، افسانه، پالش، ژفگین و زیور به ترتیب از بن ۲ فعل‌های آزمودن (بن ۲ آزمایش)، افساییدن (بن ۲ افسا)، پالودن (بن ۲ پالا)، ژفکیدن (بن ۲ ژفک) و زیدن (بن ۲ زیب) و پسوندهای اون، آنه، اش، گین و ور ساخته شده‌اند. درسه واژه نخست، آی پایانی بن ۲ جای خود را به واکه آغازین پسوندها داده‌است و در دو واژه آخری نویسه گ به جای ک و نویسه و به جای ب نشسته است.

- در واژه‌های پیاده و پوشیدگی، وندهای آده و ای به بن‌های پا و پوشیده افزوده شده‌اند. نویسه پایانی آ در نتیجه به ی (در واژه پیاده) تبدیل شده و نویسه ه، در نویسه ترکیبی ه، به گ (در واژه پوشیدگی) تغییر یافته‌است.

- نویسه‌های و در سخاوان، *ی* در آزمایش و *م* در چرامین به میان ۲ واکه مشابه دوچرخه ساختاری افزوده شده‌اند.

۸ ساختار پیکره

داده‌های پیکره به ترتیبی که در پی می‌آید سامان یافته‌اند:

۱. سروازه. سروازه فعل ساده خانواده اشتراقی واژگانی است. اگر چند مصحف برای یک سروازه وجود داشته‌است، آنی برگزیده شده‌است که بیشترین شمار واژه‌های مشتق از آن نتیجه شده باشد.

۲. تلفظ سروازه که آوانگاری شده‌است (نم. **گفتن** [goftan]). چون در بیشتر موارد، بیش از یک تلفظ برای سروازه‌ها در لغتنامه دهخدا آمده است، در آوانگاری سروازه‌ها تلفظی را نگاشته‌ایم که آشناتر می‌نموده است.

۳. گروه فعلی سروازه. بنا به آنچه در فصل ۱-۶ نوشتم، سنجه به کاررفته در تشخیص گروه‌های فعلی چگونگی تغییرات نویسه‌ای بن ۱ در تبدیلش به بن ۲ بوده. است. در نتیجه فعل‌هایی که بن ۲ آن‌ها را نیافتیم گروه فعلی ندارند (نم. پوختن). در تمامی پیکره تنها ۱۸ فعل بدون گروه فعلی اند.

۴. بن ۱ و بن ۲ (نم. بن ۱ گماشت، بن ۲ گمار).

۵. فعل‌های ساده‌ای که از بن ۲ برخی فعل‌ها نتیجه شده‌اند (نم. بن ۱ گماشت، بن ۲: گمار \leftarrow گماردن). شمار این گونه فعل‌ها در پیکره ۷۶ واحد است.

۶. مصحف‌های سروازه‌ها و یا مصحف‌های فعل‌هایی که از بن ۲ نتیجه شده‌اند. این واژه‌ها بلافصله پس از نشانه ۰ نوشته شده‌اند. در گروه‌های اشتراقی بن ۱ و بن ۲ زمانی که بن‌های سروازه در گروه‌های اشتراقی، جای خالی واژه‌های مشتق در این یا آن ساختار را با مشتق مصحف پر کرده‌ایم.

۷. واژه‌های مشتقی که سروواژه بن اشتفاقی آن هاست. این واژه‌ها به ترتیب ساختارهای اشتفاقی که در فصل ۳-۶ آمده نوشته شده‌اند. گروه‌های دستوری واژه مشتق نیز ثبت گردیده‌اند.^{۴۷}

۸. واژه‌های مشتقی که بن اشتفاقی آن ها بن^۱ سروواژه است. این واژه‌ها به ترتیب ساختارهای اشتفاقی که در فصل ۶-۴ آمده است ثبت شده‌اند.

۹. واژه‌های مشتقی که بن آنها بن^۲ سروواژه‌اند. این واژه‌ها به ترتیب ساختارهای اشتفاقی که در فصل ۶-۵ آمده است ثبت شده‌اند.

۱۰. واژه‌های مشتقی که بن آنها را یک ریشه بریده تشکیل می‌دهد (نم. آونگ و استوار) و واژه‌هایی که با داشتن وندی دستوری با اشتقاق صفر به گروه واژه‌های مشتق واژگانی پیوسته اند (نم. پاید و شاید) در آخر این بخش آمده‌اند.

در تمامی این موارد گروه‌های دستوری واژه‌ها درست پیش از گروه اشتفاقی نوشته شده‌اند.

فهرست فعل‌ها

[ɑ] آ

آجَدَنْ [ɑdʒdan] / آجیدن

آجِيدَنْ [adʒidan] آ. گذ.

آچَارَدَنْ [atʃardan] / آچاریدن

آچَارِيدَنْ [atʃaridan] آ. گذ.

آخَتَنْ [axtan] / آهیختن

آراستَنْ [arastan] آ. گذ.

آرامِيدَنْ [aramidan] آ. ناگذ.

آرایِيدَنْ [arajidan] ← آراستن

آرسَتنْ [arestan] / یارستان

آرُغَدَنْ [aroqdan] / آرغیدن

آرمَدَنْ [aramdan] / آرامیدن

آزارَدَنْ [azardan] / آزاریدن

آزارِيدَنْ [azaridan] آ. گذ.

آزَدَنْ [azdan] / آجیدن

آزُردَنْ [azordan] / آزاریدن

آزمودَنْ [azmudan] ج. گذ.

آزَدَنْ [aʒdan] / آجیدن

آزَنَدنْ [aʒandan] / آزنیدن

آزَنَديَدَنْ [aʒandidan] آ. گذ.

آزَيَدَنْ [aʒidan] / آجیدن

- آژیریدن [aʒiridan] آ. کذ.
- آساییدن [asaʒidan] ← آسودن
- آسَغَدَن [asaqdan] - کذ.
- آسوَدَن [asudan] ج. ناگذ.
- آشامیدن [aʃamidan] آ. گذ.
- آشُفْتَن [aʃoftan] ج. گذ. ناگذ.
- آشکوخیدن [aʃkuxidan] / شُکوخیدن
- آشَمِيدَن [aʃamidan] / آشامیدن
- آشوبیدن [aʃubidan] ← آشُفْتَن
- آشوریدن [aʃuridan] / شوریدن (۲)
- آغاریدن [aqaridan] ← آغِشتَن
- آغازیدن [aqazidan] آ. گذ.
- آغالیدن [aqalidan] آ. گذ.
- آغَستَن [aqastan] - گذ.
- آغِشتَن [aqestan] ج. گذ.
- آغَنَدَن [aqandan] / آکنَدَن
- آغوشیدن [aquʃidan] آ. گذ.
- آفریدن [afaridan] ب. گذ.
- آفَنديَدَن [afandidan] آ. ناگذ.
- آکنَدَن [akandan] آ. گذ.
- آگاهیدن [agahidan] آ. گذ.
- آگَشَتَن [ageʃtan] / آغِشتَن

آگندن / آکندن [agandan]

آگاهیدن / آگاهیدن [agahidan]

آلاییدن [alajidan] ← الودن

الودن [aludan] ج. گذ. ناگذ.

آلیزیدن [alizidan] ج. ناگذ.

آمادن - [amadan]

آماردن / آماریدن [amardan]

آماریدن [amaridan] آ. گذ.

آماسیدن [amasidan] آ. ناگذ.

آماهیدن / آماسیدن [amahidan]

آموختن / آموختن [amoxtan]

آمدن [amadan] آ. ناگذ.

آمرزیدن [amorzidan] آ. گذ.

آموختن [amuxtan] ج. گذ.

آمودن [amudan] آ. گذ. ناگذ.

آموزیدن [amuzidan] ← آموختن

آمیختن [amixtan] ج. ناگذ. گذ.

آمیغدن / آمیختن [amiqdan]

آوردن [avardan] آ. گذ.

آوردیدن [avardididan] آ. ناگذ.

آوریدن / آوردن [avaridan]

اویختن [avixtan] ج. گذ.

آهاردن [ahardan] آ. گذ.

آهختن [ahextan] / آهیختن

آهنگیدن [ahangidan] ← آهیختن

آهنگیدن [ahangidan] آ. گذ.

آهیختن [ahixtan] ج. گذ.

آ [a], ا [e], او [o], ای [i]

آرزیدن [arzidan] آ. ناگذ.

آرغیدن [arqidan] آ. ناگذ.

آرمانیدن [armanidan] آ. گذ.

استادن [estadan] / استادن

استدن [estodan] / ستاندن

استردن [ostordan] / سُتردن

استیزیدن [estizidan] / سِتیزیدن

اسکیزیدن [eskizidan] / سِکیزیدن

اسگالیدن [esgalidan] / سِگالیدن

اشپوختن [eʃpuxtan] / اشپیختن

اشپیختن [eʃpixtan] آ. گذ.

اشکافتن [eʃkaftan] / شکافتن

اشکستن [eʃkastan] / شِکستن

اشکوخیدن [eʃkuxidan] / شُکوخیدن

اشنودن [eʃnudan] / شِنیدن

آفتابَدَن [oftādan] آ. ناگذ.

آفتالِیدَن [eftalidān] / فتالیدَن

آفديَدَن [afdidān] آ. ناگذ.

آفراخَتَن [afraxtan] ج. گذ.

آفراخِيدَن [afraxidān] / فراخیدَن

آفرازِیدَن [afrāzidān] ← آفراخَتَن

آفراشتَن [afrāʃtan] / آفراختَن

آفرانِیدَن [afrāndidān] آ. گذ.

آفروزِیدَن [afruzidān] ← آفروختَن

آفروخَتَن [afruxtan] ج. گذ. ناگذ.

آفزايَدَن [afzaʃidān] ← آفزوَدَن

آفزوَدَن [afzudān] ج. گذ.

آفرونيَدَن [afzunidān] / آفزوَدَن

آفژوليَدَن [afʒulidān] آ. گذ.

آفسانِیدَن [afsānidān] / آفسايَدَن

آفسايَدَن [afsajidān] آ. گذ.

آفسُرَدَن [afsordān] آ. ناگذ.

آفسوسيَدَن [afsusidān] / فسوسيَدَن

آفشارَدَن [afʃardān] / آفشرُدَن

آفشاَنَدَن [afʃāndān] آ. گذ.

آفشاَنِیدَن [afʃānidān] / افشاَنَدَن

آفشرُدَن [afʃordān] آ. گذ.

افکنَدن [afkandan] آ. گذ.

افکنیدَن [afkandan] / افکنَدن

افگارَدن [afgordan] آ. گذ.

افگنَدن [afgandan] / افکنَدن

الفَخْتَن [alfaxtan] / الفَنْجِيدَن

الفَنْجِيدَن [alfandjidan] آ. گذ.

الفَنْدِيدَن [alfandidan] / الفَنْجِيدَن

انبارَدن [ambardan] ← آبَاشتَن

انبازِیدَن [ambazidan] آ. گذ.

انباشتَن [ambastan] ج. گذ.

انبودَن [ambudan] / انبوسیدَن

انبوسیدَن [ambusidan] آ. ناگذ.

انبوشتَن [ambustan] / انبوسیدَن

انجامِیدَن [andjamidan] آ. ناگذ.

انجوختَن [andjuxtan] ← انجوخیدَن

انجوخیدَن [andjuxidan] آ. ناگذ.

انجوغِیدَن [andjuqidan] / انجوخیدَن

انجيَدَن [andjidan] آ. گذ.

انجيَرَدن [andjirdan] آ. گذ.

انداختَن [andaxtan] ج. گذ.

اندازِیدَن [andazidan] آ. گذ.

انداوِیدَن [andavidan] / آندايَدَن

آنداییدن [andaʒidan] ← آندودن

آندخسیدن [andaxsidan] آ. گذ.

آندوختن [anduxtan] ج. گذ.

آندودن [andudan] ج. گذ.

آندوزیدن [anduzidan] ← آندوختن

آندوهیدن [anduhidan] آ. گذ.

آندیشیدن [andisfidan] آ. گذ. ناگذ.

انگاردن [engaʃtan] ← انگاشتن

انگاشتن [engaʃtan] ج. گذ.

آنگیختن [angixtan] ج. گذ.

آنگیزیدن [angizidan] ← آنگیختن

اوباردن [awbardan] ← اوپاشتن

اوپاشتن [awbaʃtan] ج. گذ.

اورنیدیدن [awrandidän] آ. ناگذ. گذ.

اوژنیدن [awʒanidan] / افکنیدن

اوژولیدن [awʒulidan] / افزولیدن

اوفتادن [uftadan] / افتادن

ایستادن [istədan] آ. ناگذ.

ب [b]

باختن [baxtan] ج. گذ.

باریدن [baridan] آ. ناگذ.

- بازیدن [bazidan] ← باختن
 باشیدن [baʃidan] آ. ناگذ.
 بافتن [baftan] آ. گذ.
 باکیدن [bakidan] آ. ناگذ.
 بالودن [baliudan] / بالیدن
 بالیدن [bolidan] آ. ناگذ.
 بانگیدن [bangidan] آ. ناکذ.
 باوریدن [bavaridan] آ. گذ.
 باهکیدن [bahakidan] آ. گذ.
 بايستن [bajestan] آ. ناگذ.
 بجاردن [beğordan] - گذ.
 بخستن [baxestan] - ناگذ.
 بخسیدن [baxsidan] آ. گذ.
 بخشاییدن [baxʃajidan] ← بخشودن
 بخشودن [baxʃudan] ج. گذ.
 بخشیدن [baxʃidan] آ. گذ.
 بخنودن [baxnudan] آ. ناگذ.
 برآزیدن [barazidan] آ. گذ.
 بُردن [bordan] ج. گذ.
 برزیدن [barzidan] / ورزیدن
 برشتن [berestan] آ. گذ.
 برماسیدن [barmasidan] / پرواسیدن

برهودن / [basardan] پرهودن

بریدن آ. گذ.

بریدن آ. گذ.

بساردن آ. گذ.

بساریدن / [basavidan] پراسیدن

بستن [bastan] ب. گذ.

بُسوریدن / [bosuridan] بسووریدن

بُسولیدن آ. گذ. ناگذ.

بسیجیدن آ. گذ.

بشپولیدن آ. گذ.

بشكالیدن آ. گذ.

بشكولیدن آ. ناگذ.

بشلیدن آ. گذ.

بشنجیدن / [baʃanʒidan] پشنچیدن

بلغیدن آ. گذ.

بلندیدن آ. گذ.

بنديدن ← [bandidan] بندیدن

بنگشتن آ. گذ.

بوختن - گذ.

بودن - ناگذ.

بوسييدن آ. گذ.

بوشيدن آ. گذ.

بوسیدن [bu jidan] آ. کذ.

بیختن [bixtan] ج. کذ.

بیزیدن [bizidan] ← بیختن

بیوسیدن [bijusidan] آ. ناگذ.

بیهودن / پرهودن [bajhudan]

[پ] پ

پاسیدن [pasidan] آ. گذ.

پاشیدن [paʃidan] آ. گذ.

پالانیدن [palanidan] آ. ناگذ.

پالاییدن [palajidan] ← پالودن

پالودن [paʃidan] ج. گذ.

پالیدن / پالودن [palidan]

پاهکیدن [pahakidan] آ. گذ.

پایستن / پاییدن [paʃestan]

پاییدن [paʃijidan] آ. گذ.

پُختن [poxtan] ج. گذ.

پخچودن / پخچیدن [paxʃudan]

پخچیدن [paxʃidan] آ. گذ.

پخسیدن [paxsidan] آ. گذ.

پدرامیدن [pedramidan] آ. ناگذ.

پذیرفتن [paziroftan] آ. گذ.

پَراشیدَن [parafidan] / پریشیدن

پَراکنَدَن [parakandan] آ. گذ.

پَرتاپِیدَن [partapidan] آ. گذ.

پَرچِیدَن [parfidan] آ. گذ.

پَرداختَن [pardaxtan] ج. گذ.

پَرسْتِیدَن [parastidan] آ. گذ.

پُرسِیدَن [porsidan] آ. گذ.

پَرماسِیدَن [parmasidan] / پرواسیدن

پَرواپِیدَن [parvafidan] آ. گذ.

پَرواپِیدَن [parvajidan] آ. گذ.

پَرورَدَن [parvardan] آ. گذ.

پَرهودَن - ناگذ.

پَرھیزِیدَن [parhizidan] آ. گذ.

پَریدَن [paridan] آ. ناگذ.

پُریدَن [poridan] آ. گذ.

پَریشیدَن [parifidan] آ. ناگذ.

پَزِیدَن [pazidan] ← پختن

پِزُرَدَن [pezordan] آ. گذ.

پَژمُرَدَن [pazmordan] آ. ناگذ.

پَژولِیدَن [pažulidan] آ. ناگذ.

پَژوهِیدَن [pažuhidan] آ. گذ.

پَسَاوِیدَن / پرواسیدن

- پسنديدين [pasandidan] آ. گذ.
- پشكليدين [peʃkalidan] / بشكليدين
پشليدين [paʃalidan] / بشكليدين
- پشنجيدن [paʃanjidən] آ. گذ.
- پفيدين [pofidan] آ. ناگذ.
- پكيدن [pokidan] آ. ناگذ.
- پلاسيدين [palasidan] آ. ناگذ.
- پلغيدن [poloqidan] آ. ناگذ.
- پلكيدن [palekidan] آ. ناگذ.
- پناهيدن [panahidan] آ. گذ.
- پنداريden [pendaridan] ← پنداشتن
پنداشتن [pendastan] ج. گذ.
- پنديden [pandidan] آ. گذ.
- پوزيدن [puzidan] آ. ناگذ.
- پوسيدن [pusidan] آ. ناگذ.
- پوشيدن [puʃidan] آ. گذ.
- پوبيden [pujidan] آ. ناگذ.
- پنهniden [pahnidan] آ. گذ.
- پيچيدن [pitidan] آ. گذ.
- پيختن - [pixtan] - گذ.
- پيراستن [pirastan] آ. گذ.
- پيمايiden [pejmudan] ← پيمودن
پيمайдن [pejmaidən]

پیمودن [pejmudan] ج. گذ.

پیوستن [pejvastan] ب. ناگذ.

پیوندیدن [pejvandidan] ← **پیوستن**

ت [t]

تابیدن [tabidan] ← تافتَن

تاختَن [taxtan] ج. ناگذ.

تاراجیدَن [tarafidan] آ. گذ.

تارانیدَن [taranidan] آ. گذ.

تازیدَن [tazidan] ← تاخَن

تاسیدَن [tasidan] آ. ناگذ.

تافَن [taftan] آ. گذ. ناگذ.

تانستَن [tanestan] / توانستَن

تاویدَن [tavidan] / تابیدَن

تباهیدَن [tabahidan] آ. ناگذ.

تبسیدَن [tabsidan] آ. ناگذ.

تبیدَن [tabidan] / تابیدَن

تَپیدَن [tapidan] آ. ناگذ. (۱)

تَپیدَن [tapidan] آ. ناگذ. (۲)

تَخشیدَن [taxfidan] آ. ناگذ.

تَفتیدَن [taftidan] / تَبسیدَن

تَفْسِيْدَن [tafsidan] / تَبَسِيْدَن

تَفْيِدَن [tafidan] / تَبَسِيْدَن

تَرَاشِيْدَن [tarafsidan] آ. گذ.

تَرَازِيْدَن [tarazidan] آ. گذ.

تَرَاوِيْدَن [taravidan] آ. ناگذ.

تَرَسِيْدَن [tarsidan] آ. ناگذ.

تُرْشِيْدَن [torfidan] آ. ناگذ.

تَرَكِيْدَن [tarakidan] آ. ناگذ.

تُرْنَجِيْدَن [torandjidan] آ. ناگذ.

تَرَنْجِيْدَن [tarangidan] آ. ناگذ.

تَفْتِيْدَن [taftidan] / تَبَسِيْدَن

تَفْسِيْدَن [tafsidan] / تَبَسِيْدَن

تَكَانِيْدَن [takanidam] آ. گذ.

تَكَيْدَن [takidan] (۱) / تَكَيْدَن

تَكَيْدَن [takidan] (۲) آ. ناگذ.

تَكَيْدَن [tagidan] آ. ناگذ.

تَلَاشِيْدَن [talafsidan] آ. ناگذ.

تَمَرْكِيْدَن [tamargidan] آ. ناگذ.

تَمَيْدَن [tamidan] آ. ناگذ.

تَنَجِيْدَن [tanfjidan] / تُرْنَجِيْدَن

تُنْدِيْدَن [tondidan] آ. ناگذ. (۱)

تُنْدِيْدَن [tondidan] آ. ناگذ. (۲)

- تَنِيدَن [tanidan] آ. گذ.
 تَوَانِستَن [tavanestan] آ. ناگذ.
 تَوْخَتَن [tuxtan] ج. گذ.
 تَورِيدَن [toridan] / تَولِيدَن
 تَوزِيدَن [tozidan] ← تَوْخَتَن
 تَوفِيدَن [tufidan] آ. ناگذ.
 تَولِيدَن [tulidan] آ. ناگذ.
 تُهِيدَن [tohidan] آ. گذ.

ج [哲]

- جاوِيدَن [哲avidan] / جَويَدَن
 جَرَانِيَدَن [哲arangidan] آ. ناگذ.
 جَرِيدَن [哲eridan] آ. ناگذ.
 جَسْتَن [哲astan] ج. ناگذ.
 جُسْتَن [哲ostan] ج. گذ.
 جُنبِيدَن [哲onbidan] آ. ناگذ.
 جَنْيَيَدَن [哲angidan] آ. ناگذ.
 جوشِيدَن [哲usidan] آ. ناگذ.
 جَويَدَن [哲avidan] آ. گذ.
 جَهِيدَن ← [哲ahidan] جَستَن

چ [tʃ]

چاپیدن [tʃapidan] آ. گذ.

چامیدن [tʃamidan] آ. ناگذ.

چاویدن [tʃavidan] آ. ناگذ.

چاییدن [tʃajidan] آ. ناگذ.

چبیدن [tʃapidan] / تپیدن (۱)

چپیدن [tʃapidan] آ. ناگذ. (۲)

چخیدن [tʃaxidan] آ. ناگذ.

چربیدن [tʃarbidan] آ. ناگذ.

چرتیدن [tʃortidan] آ. ناگذ.

چرخیدن [tʃarxidan] آ. ناگذ.

چرستیدن [tʃarastidan] آ. ناگذ.

چرنگیدن [tʃarangidan] / جرنگیدن

چروکیدن [tʃorukidan] آ. ناگذ.

چرویدن [tʃarvidan] آ. ناگذ.

چریدن [tʃaridan] آ. گذ. ناگذ.

چزانیدن [tʃazanidan] آ. گذ.

چسبیدن [tʃasbidan] آ. ناگذ.

چسیدن [tʃosidan] آ. ناگذ.

چشیدن [tʃeʃidan] آ. گذ.

چغزیدن [tʃaqzidan] آ. ناگذ.

چکیدن [tʃakidan] آ. ناگذ.

چِلسکیدَن [tʃeleskidan] آ. گذ.

چَلیدَن [tʃalidan] آ. ناگذ.

چَمیدَن [tʃamidan] آ. کذ.

چوریدَن [tʃuridan] آ. گذ.

چوشیدَن [tʃusidan] آ. گذ.

چیدَن [tʃidan] ب. گذ.

خ [x]

خاریدَن [xaridan] آ. گذ. ناگذ.

خاستَن [xastan] ج. ناگذ.

خاموشیدَن [xamuʃidan] آ. ناگذ.

خایستَن / **خاییدَن** [xahestan]

خاییدَن [xajidan] آ. گذ.

خراشیدَن [xaraʃidan] آ. گذ.

خرامیدَن [xaramidan] آ. ناگذ.

خُروشیدَن [xorufidan] آ. ناگذ.

خَریدَن [xaridan] آ. گذ.

خَزیدَن [xazidan] آ. ناگذ.

خُسبیدَن / **خُسپیدَن** [xosbidan]

خُسپیدَن [xospidan] آ. ناگذ.

خَستَن [xastan] آ. گذ.

خُشاریدَن [xoʃaridan] آ. گذ.

خشاپیدن [xaʃɑjidan] / شخاییدن

خُشکیدن [xuʃkidan] آ. ناگذ.

خُشودن [xoʃudan] / خشاریدن

خُفتَن [xoftan] ج. ناگذ.

خَفیدن [xafidan] آ. ناگذ.

خَلیدن [xalidan] آ. ناگذ. گذ.

خَمیدن [xamidan] آ. ناگذ.

خُنبیدن [xombidan] آ. ناگذ.

خَنجیدن [xançidan] آ. ناگذ.

خَندیدن [xandidan] آ. ناگذ.

خَنیدن [xanidan] - ناگذ.

خواپیدن [xabidan] ← خُفتَن

خواردن [xardan] / خوردن

خواستَن [xustan] ج. گذ.

خواهیدن [xahidan] ← خواستَن

خوردن [xurdan] آ. گذ.

خوشیدن [xuʃidan] / خُشکیدن

خَویدن [xavidan] - گذ.

خوبیدن [xujidan] آ. ناگذ.

خیدن [xidan] / فلخیدن

خیزیدن [xizidan] ← خاستَن

خیسیدن [xisidan] آ. ناگذ.

د [d]

داخیدن [daxidan] / فَذَخِيدَن

دادن [dadán] ب. گذ.

داشتَن [daʃtan] ج. گذ.

دامیدن [damidán] آ. ناگذ.

دانستَن [danestán] آ. گذ.

دراییدن [daraʃidan] آ. ناگذ.

درخشیدن [daraxʃidan] آ. ناگذ.

درنگیدن [derangidan] آ. ناگذ.

دُرودَن [dorudán] / درویدن

درویدن [deravidan] آ. گذ.

دریَدَن [daridan] آ. گذ.

دُزدَيَدَن [dozdidán] آ. گذ.

دَمَيَدَن [damidán] آ. گذ.

دَنَدَيَدَن [dandidan] / دَنَيَدَن

دَنَيَدَن [danidán] آ. ناگذ.

دوختَن [duxtan] ج. گذ.

(۱) دوختَن [duxtan] ج. گذ.

دوزیدَن [duzidan] ← دوختَن (۲)

دوسیدَن [dusidan] آ. ناگذ.

(۱) دوشیدَن [duʃidan] ← دوختَن

دَوَيَدَن [davidán] آ. ناگذ.

دیدن [didan] ب. گذ.

ر [r]

راندن [rəndan] آ. گذ.

رباییدن [robajidan] ← رُبودن

رُبودن [robudan] ج. گذ.

رَخشیدن [raxʃidan] / درَخشیدن

رَزیدن [razidan] آ. گذ.

رسَتن [rastan] ج. ناگذ.

رسُتن [rastan] ج. ناگذ.

رسِیدن [rasidan] آ. ناگذ.

رشَتن [reʃtan] ج. گذ.

رشُتن [ruʃtan] - گذ.

رفَتن [raftan] ج. ناگذ.

رفُتن [roftan] ج. گذ.

رقَصیدن [raqsidan] آ. گذ.

رمِبیدن [rombidan] آ. ناگذ.

رمِیدن [ramidan] آ. ناگذ.

رنجِیدن [randʒidan] آ. ناگذ.

رنديَدين [randidan] آ. گذ.

روبيَدين [rubidan] ← رُفتَن

روفَتن [ruftan] / رُفتَن

روییدن [rujjidan] ← رُشتن

رهیدن [rahidan] ← رَشتن

ریختن [rixtan] ج. گذ. ناگذ.

ریدن [ridan] آ. گذ.

ریزیدن [rizidan] ← ریختن (۱)

ریزیدن [rizidan] آ. گذ.

رسیدن [risidan] ← رشتن

رشتن / ریشتان [riſtan]

رشیدن [riſidan] آ. ناگذ.

ریهیدن [rihidan] آ. ناگذ.

[z] ز

زادن [zadan] / زاییدن

زاریدن [zaridan] آ. ناگذ.

زاییدن [zaijdan] آ. ناگذ. گذ.

زخیدن [zaxidan] آ. ناگذ.

زُداییدن [zoda jidan] ← زُدوَدَن

زَدَن [zadan] ب. گذ. ناگذ.

زُدوَدَن [zodudan] ج. گذ.

زمودن [zamudan] - ناگذ.

زنگیدن [zangidan] آ. ناگذ.

زنوییدن [zanujidan] آ. ناگذ.

زنهاریدن [zenharidan] آ. ناگذ.

زوریدن [zavaridan] آ. گذ.

زوریدن [zuridan] آ. ناگذ.

زهیدن / **زاییدن** [zahidan]

زیبیدن [zibidan] آ. ناگذ.

زیستن [zistan] آ. ناگذ.

ژ [ʒ]

ژفکیدن [ʒafkidan] آ. ناگذ.

ژفیدن [ʒafidan] آ. ناگذ.

ژکاریدن [ʒakaridan] آ. ناگذ.

ژکیدن [ʒakidan] آ. ناگذ.

ژولیدن [ʒulidan] آ. ناگذ.

س [s]

ساختن [saxtan] ج. گذ.

سابیدن [sabidan] ← سودان

سازیدن [sazidan] ← ساختن

ساییدن [sa(jidan)] ← سودان

سپاردن / **سپردن** [separdan] / سپردن

سپاسیدن [sepasidan] آ. ناگذ.

سپردن [sepordan] آ. گذ. (۱)

سِپُرَدَن [sepordan] آ. ناگذ. (۲)

سِپُوختَن [sepuxtan] ج. گذ.

سِپُوزِیدَن [sepuzidan] ← سِپُوختَن

سِتَانَدَن [setandan] آ. گذ.

سِتَایِیدَن [setajidan] ← سُتُودَن

سُتُونَدَن [setodan] / سِتَانَدَن

سُتُورَدَن [sotordan] آ. گذ.

سُتَاهِیدَن [setahidan] آ. ناگذ.

سُتُودَن [sotudan] ج. گذ.

سُتُوهِیدَن [sotuhidan] آ. ناگذ.

سِتِيزِیدَن [setizidan] آ. ناگذ.

سِتِيهِیدَن [setihidan] / سِتِيزِیدَن

سَجِيدَن [sağidan] آ. ناگذ.

سَخْتَن - گذ.

سُرَايِیدَن [sorajidan] ← سُرُودَن

سِرَشْتَن [sereftan] آ. گذ.

سُرَفِیدَن [sorfidan] آ. ناگذ.

سُرُودَن [sorudan] آ. گذ.

سُرِيدَن [sordan] آ. ناگذ.

سِزِیدَن [sezidan] آ. ناگذ.

سُفْتَن [softan] ب. گذ.

سِکَالِيدَن [sekalidan] / سِگَالِيدَن

سِکْجِیدَن [sekonkidan] / شِكْجِيدَن

سِكِيزِيدَن [sekizidan] آ. ناگذ.

سِگَالِيدَن [segalidan] آ. ناگذ.

سِنَجِيدَن [sandgidan] آ. گذ.

سوخْتَن [suxtan] ج. گذ. ناگذ.

سودَن [sudan] ج. گذ.

سوزِيدَن [suzidan] ← سوختَن

سَهْمِيدَن [sahmidan] آ. گذ.

ش [ʃ]

شارِيدَن [ʃaridan] آ. ناگذ.

شاشِيدَن [ʃafidan] آ. ناگذ.

شانَدَن [ʃandan] آ. گذ.

شايسْتن [ʃajestan] آ. ناگذ.

شايسِيدَن [ʃajestan] ← شايسْتن

شِپَلِيدَن [sepalidan] آ. ناگذ.

شِپِيختَن [ʃepixtan] / اشِپِيختَن

شِپِيلِيدَن [sapilidan] آ. گذ.

شتَابِيدَن [setabidan] ← شِتابَن

شتَافَتَن [setaftan] ج. ناگذ.

شَجَيَدَن [ʃadgidan] آ. ناگذ.

شَخَانِيدَن [ʃaxanidan] / شَخَايدَن

شَخَابِيَدَن [ʃaxabiidan] آ. گذ.

شَخْشِيَدَن / **لَغْزِيَدَن** [laqzidan]

شَخْلِيَدَن / **شَخْوَلِيَدَن** [ʃaxulidan]

شَخْوَلِيَدَن [ʃaxulidan] آ. ناگذ.

شَخُودَن [ʃaxudan] / **شَخَابِيَدَن**

شُدَن [ʃodan] ب. ناگذ.

شَرْمِيَدَن [ʃarmidan] آ. ناگذ.

شُرِيَدَن / **شَارِيَدَن** [ʃaridan]

شُسْتَن [ʃostan] آ. ناگذ.

شِفْتِيَدَن [ʃeftidan] آ. ناگذ.

شِكَارِيَدَن [ʃekaridan] آ. گذ.

شِكَافَتَن [ʃekaftan] آ. گذ. ناگذ.

شِكَرَدَن / **شِكَارِيَدَن**

شِكَسَتَن [ʃekastan] ج. ناگذ. گذ.

شِكُوفَتَن [ʃekoftan] آ. ناگذ.

شِكُونْجِيَدَن [ʃekonȝidan] آ. گذ.

شِكَنْجِيَدَن [ʃekandȝidan] آ. گذ.

شِكُوكِيَدَن [ʃokuxidan] آ. گذ.

شِكُوفَتَن / **شِكُفتَن**

شِكُوهِيَدَن [ʃokuhidan] آ. ناگذ.

شِكُوهِيَدَن [ʃekuhidan] آ. ناگذ.

شِكَيَبِيَدَن [ʃakibidan] ← **شِكَيفَتَن**

شَكِيفَتَن [ʃakiftan] ج. ناگذ.

شِكْفَتَن [ʃegeftan] آ. ناگذ.

شَلِيدَن [ʃalidan] آ. ناگذ.

شُمارَدَن [ʃomardan] آ. گذ.

شُمُرَدَن [ʃomardan] / شُمارَدَن

شَمْغِيدَن [ʃamqidan] آ. ناگذ.

شَمِيدَن [ʃamidan] آ. ناگذ.

شناختَن [ʃenaxtan] ج. گذ.

شِناريَدَن [ʃenaridan] / شِناوِيدَن

شِناسيَدَن [ʃenaxtan] ← شناختَن

شِناويَدَن [ʃenavidan] آ. ناگذ.

شَنْجِيدَن [ʃangidan] آ. ناگذ.

شِنودَن [ʃenidan] / شِنيَدَن

شِنيَدَن [ʃenidan] ب. گذ.

شوخيَدَن [ʃuxidan] آ. ناگذ. (۱)

شوخيَدَن [ʃuxidan] آ. ناگذ. (۲)

شوريَدَن [ʃuridan] / شويَدَن

شوريَدَن [ʃuridan] آ. ناگذ. (۲)

شَولِيدَن [ʃulidan] / رُولِيدَن

شوميزِيدَن [ʃumizidan] آ. گذ.

شويَدَن [ʃujidan] ← شُستَن

شيارِيدَن [ʃijaridan] آ. گذ.

شیفتَن [ʃiftan] ج. ناکذ.

شیویدَن [ʃividan] آ. ناگذ.

ط [t]

طلَبیدَن [talabidan] آ. گذ.

غ [q]

غارَتیدَن [qaratidan] آ. گذ.

غاژیدَن [qažidan] آ. گذ.

غَراشیدَن [qaraʃidan] / غَرَشیدَن

غَرَشیدَن [qarʃidan] آ. ناگذ.

غُرْنوبیدَن [qorombidan] / غُرْبیدَن

غَرَنگیدَن [qarangidan] آ. ناگذ.

غُرَّبیدَن [qorridan] آ. ناگذ.

غَرِبِیویدَن [qarividan] آ. ناگذ.

غَرَشیدَن [qažidan] / خَزِیدَن

غَلَتیدَن [qaltidan] آ. ناگذ.

غُنچیدَن [qonçidan] آ. ناگذ.

غُنودَن [qonudan] آ. ناگذ.

غُنوَیدَن [qonavidan] / غُنوَدَن

ف [f]

فاژیدَن [fažidan] آ. گذ.

فَتَادَن [setadan] / افتادن

فَتَالِيدَن [fetalidan] آ. گذ.

فَرَاخْتَن [faraxtan] / افراختن

فَرَاخِيدَن [faraxidan] آ. گذ.

فَرَازِيدَن [farazidan] / افرازیدن

فَرَامُوشِيدَن [faramusfidan] آ. گذ.

فَرَجَامِيدَن [farjamidان] آ. ناگذ.

فَرَخُويَدَن [farxavidan] آ. گذ.

فَرِستَادَن [ferestadan] آ. گذ.

فَرَغَارِيدَن [farqaridan] آ. گذ.

فَرْمودَن [farmudan] ج. گذ.

فُروختَن [foruxtan] / افروختن

فُروختَن [foruxtan] ج. گذ. (۲۱)

فُروزِيدَن [foruxtan] / افروزیدن

فُروشِيدَن [foruxtan] ← فروختن

فَرَبِيبِيدَن [faribidan] ← فَرِيفَتن

فَرِيفَتن [fariftan] ج. گذ.

فَرِيورِيدَن [farivaridan] آ. گذ.

فَزاِيسَتَن [fazajestan] / افزایستن

فَزاِيدَن [fazajidan] / افزاییدن

فُزوَدَن [fozudan] / افزودن

فُژولِيدَن [fozulidan] آ. گذ.

فِسانیدَن [fesanidan] / افسانیدن

فَسُرْدَن [fesordan] / فَسَرْدَن

فُسُوسِيدَن [foususidan] آ. ناگذ.

فِشارَدَن [feʃordan] / افشارَدَن

فِشانَدَن [feʃandan] / افشاَنَدَن

فِشانِيدَن [feʃanidan] / افشاَنِيدَن

فِشرَدَن [feʃordan] / افشرَدَن

فِكَنَدَن [fekandan] / افکَنَدَن

فَگَارَدَن [fagardan] / انگارَدَن

فَلخِيمَدَن [falxamidan] / فَلَخِيدَن

فَلخُودَن [falxudan] / فَلَخِيدَن

فَلخِيدَن [falxidan] آ. گذ.

فُسُودَن [fonudan] - گذ.

فَهْمِيدَن [fahmidan] آ. گذ.

فِيرِيدَن [firidan] آ. ناگذ.

ق [q]

قاپِيدَن [qapidan] آ. گذ.

قبُولانَدَن [qabulandan] آ. گذ.

ک [k]

کارِيدَن [karidan] ← کاشتن

کاستَن [kastan] ج. گذ. ناگذ.

کافتیدن [kaftidan] / شکافتن

کاشتن [kaʃtan] ج. گذ.

کالفتن [kaloftan] / کالیدن

کالیدن [kalidən] آ. ناگذ.

کامیدن [kəmidən] آ. گذ.

کاویدن [kəvidən] آ. گذ.

کاهیدن [kəstan] ← کاستن

کبیدن [kabidan] / کیبیدن

کراشیدن [karafidən] آ. ناگذ.

گردن [kardan] ج. گذ.

گرشیدن [karʃidən] آ. گذ.

کشتن / کاشتن

کشتن [koʃtan] آ. گذ.

کشیدن [keʃidan] آ. گذ.

کفتن / شکافتن

کلاندیدن [kalandidən] آ. گذ.

کمیدن [kamidən] آ. گذ.

کندن [kandan] آ. گذ.

کنوریدن [kanuridan] آ. گذ.

کوییدن [kuftan] ← کوفتن

کوچیدن [kuʃidən] آ. ناگذ.

کوشیدن [kuʃidən] آ. ناگذ.

کوفتن [kuftan] ج. گذ.

کیبیدن [kibidan] آ. ناگذ.

گ [g]

گادن [gədan] آ. گذ.

گالیدن [galidan] آ. ناگذ.

گامیدن [gamidan] آ. ناگذ.

گاییدن [gajidan] / گادن

گداختن [godaxtan] آ. گذ. ناگذ.

گدازیدن [godaxtan] ← گداختن

گذاردن [gozaʃtan] ← گذاشتان

گذاشتان [gozaʃtan] ج. گذ.

گذشتان [gozaʃtan] ج. ناگذ.

گذردن [gozardan] ← گذشتان

گراشیدن [garafidan] / خراشیدن

گرامیدن [geramidan] آ. گذ.

گرازیدن [gorazidan] آ. ناگذ.

گرانیدن [geranidan] آ. ناگذ.

گراهیدن [gerahidan] / گراییدن

گرايستن [gerajestn] آ. ناگذ.

گرايسیدن [gerajidan] ← گرايستن

گردیدن [gaʃtan] ← گشتان

گرفتن [gereftan] ج. گذ.

گرمیدن [garmidan] آ. گذ.

گرویدن [geravidan] آ. ناگذ.

گریختن [gorixtan] ج. ناگذ.

گریستان [geristan] آ. ناگذ.

گزاردن [gozardan] آ. گذ.

گزاییدن / [gaza jidan] گزیدن

گوردن / [gozardan] گزیدن

گزیدن [gazidan] آ. گذ.

گزیدن [gozidan] ب. گذ.

گزیردن [gozirdan] آ. ناگذ.

گساردن [gosardan] آ. گذ.

گساریدن / [gosaridan] گساریدن

گستردن [gostardan] آ. گذ.

گسترن [gosastan] ج. گذ.

گسلیدن ← [gosalidan] گسلیدن

گسیختن / [gosixtan] گسیختن

گشادن [goʃudan] ← گشودن

گشتن [gaʃtan] ب. ناگذ.

گشنیدن [goʃnidan] آ. گذ.

گشودن [goʃudan] ج. گذ.

گفتن [goftan] ج. گذ.

گماشتَن [gomastan] / ج. گذ.

گمانیدَن [gomanidan] آ. گذ.

گمیختَن / [gomixtan] میختن

گنجیدَن [gonjidan] آ. ناگذ.

گندیدَن [gandidan] آ. ناگذ.

گواریدَن [gowaridan] آ. ناگذ.

گوازیدَن [gowažidan] آ. گذ.

گوالیدَن [gowažidan] آ. ناگذ.

گوریدَن [guridan] آ. ناگذ.

گوزیدَن [gužidan] آ. ناگذ.

گوشیدَن [guſidan] آ. گذ.

گهولیدَن [gahulidan] آ. گذ.

گیجیدَن [gidžidan] آ. ناگذ.

ل [l]

لاَيِدَن / لاییدَن [labidan]

لاَسيَدَن [lasidan] آ. ناگذ.

لاَشِيدَن [laſidan] آ. گذ.

لاَفيَدَن [lafidan] آ. ناگذ.

لاَنَدَن [landan] آ. گذ.

لاَيِيدَن [laſidan] آ. ناگذ.

لَخَشِيدَن / لَغَزِيدَن [laxſidan]

لرزیدن [laqzidan] آ. ناگذ.

لشتن [leʃtan] ج. گذ.

لغزیدن [laqzidan] آ. ناگذ.

لقيدين [laqidan] آ. ناگذ.

لکيدين [lokidan] آ. ناگذ.

لميدن [lamidan] آ. ناگذ.

لُنبانَدَن [lombandan] / **لُبانيَدَن**

لُبانيَدَن [lombanidan] آ. گذ.

لُنديدَن [londidan] آ. ناگذ.

لَنگيَدَن [langidان] آ. ناگذ.

لوچيدَن [luʃidan] آ. ناگذ.

لوسيَدَن [lusidan] آ. ناگذ.

لوشيدَن [luʃidan] آ. ناگذ.

لوغيدَن [luqidan] آ. گذ.

لوليَدَن [lulidan] آ. ناگذ.

لهيمَدَن [lehidan] آ. ناگذ.

ليزيَدَن [lizidan] آ. ناگذ.

ليسيَدَن [lisidan] ← **لشتن**

ليشتَن [listan] ← **لشتن**

لييَدَن [lijidan] آ. گذ.

م [m]

ماسیدن [masidan] آ. ناگذ.

مالیدن [malidan] آ. گذ.

ماندن [mandan] آ. ناگذ.

مانستن [manestan] آ. ناکذ.

مانیدن [manidan] ← مانستن

مخیدن [maxidan] آ. ناگذ.

مردَن [mordan] ج. ناگذ.

مرزیدن [marzidan] آ. ناگذ.

مروسیدن [marusidan] آ. ناگذ.

مزیدن [mazidan] آ. گذ.

مشتن [mostan] - گذ.

مَکیدن [makidan] آ. گذ.

منگیدن [mangidan] آ. ناگذ.

مولیدن [mulidan] آ. ناگذ.

موسیدن [mu jidan] آ. ناگذ.

میختن [mixtan] ج. ناگذ.

میزیدن [mizidan] ← میختن

ن [n]

نازیدن [nazidan] آ. ناگذ.

نالیدن [nalidan] آ. ناگذ.

- نامیدن [namidan] آ. کذ.
 ناویدن [navidan] آ. ناگذ.
 نبیشتن / نوشتن [nebestan]
 نپیشتن / نوشت [nepestan]
 نشاریدن [nesaridan] آ. گذ.
 نخچیزیدن [naxt̪izidan] آ. گذ.
 نشستن [neʃastan] ج. ناکذ.
 نشکنجیدن [neʃkondʒidan] / شکنجیدن
 نفریدن [nefridan] ب. گذ.
 نکندن [nekandan] / نگندن
 نکوهیدن [nekuhidan] آ. گذ.
 نگاریدن [negaridan] ← نگاشتن
 نگاشتن [negaʃtan] ج. گذ.
 نگاهیدن [negahidan] آ. گذ.
 نگریستن [negaristan] آ. گذ.
 نگندن [negandan] - گذ.
 نمادن [nomadan] ← نمودن
 نمودن [nomudan] ج. گذ.
 نمیدن [namidan] آ. ناگذ.
 نواختن [navəxtan] ج. گذ. (۱)
 نواختن [navəxtan] ج. گذ. (۲)
 نوازیدن [navazidan] ← نواختن (۱)

نوازیدن [navazidan] ← **نواختن** (۲)

نواییدن [navajidan] آ. نگذ.

نوشتَن [navaʃtan] ب. گذ.

نوشتن [neveʃtan] ج. گذ.

نوشیدن [nuʃidan] آ. گذ.

نوفیدن [nufidan] آ. ناگذ.

نوییدن [navidan] آ. ناگذ.

نهادَن [nahadan] آ. گذ.

نهاریدن [neharidan] آ. ناگذ.

نهفتَن [nahoftan] آ. گذ.

نهیبیدن [nahibidan] آ. ناگذ.

نهیدن ← **نهادَن**

نيازیدن [nijazidan] آ. گذ.

نيوشیدن [nijuʃidan] آ. گذ.

و [v]

واریدن [varidan] آ. گذ.

ورزیدن [varzidan] آ. ناگذ. گذ.

وزیدن [vazidan] آ. ناگذ.

وشتَن [vaʃtan] ← **وشتیدن**

وشتیدن [vaʃtidan] آ. گذ.

ويدين [vidan] / **ويديدين**

ویدیدن [vididan] آ. ناگذ.

ویشیدن [viʃidan] - گذ.

[h] ه

هاچیدن [haçidan] - گذ.

هارونیدن [harunidan] آ. ناگذ.

هازیدن [hazidan] آ. گذ.

هاسیدن / هراسیدن [hasidan]

هراسیدن [harasidan] آ. ناگذ.

هراشیدن [haraʃidan] آ. ناگذ.

هستن [hastan] - ناگذ.

هشتَن [heʃtan] ج. گذ.

هَلیدن [heʃtan] ← هشتَن

هنجیدن / آهنگیدن [hangidän]

هنگاریدن [hangaridan] آ. ناگذ.

هیختَن / آهیختَن [hixtan]

ی [j]

یابیدن [jabidan] ← یافتن

یارستَن [jafrestan] آ. ناگذ.

یازیدن [jazidan] آ. ناگذ.

یافتَن [jaftan] ج. گذ.

يَخِيدَن [jaxidan] آ. ناگذ.

يُوزِيدَن [juzidan] آ. گذ.

پیکره

آ [ə]

آجدَن [aɸd̪an] / آجیدَن

آجیدَن [aɸid̪an] آ. گذ. • بن ۱ : آجید، بن ۲ : آج

◊ آزیدَن، آزدَن، آجدَن، آزدَن

- آجیدَن، نا. ۱ | ناژدَن، نا.

- آجیدَه، ص. ۱.۲ | ناآجیدَه، ص. ۱.۶

- آجینَ، ص. ۲.۲

آچاردن [aʃɑrdan] / آچاریدَن

آچاریدَن [aʃɑridan] آ. گذ. • بن ۱ : آچارید، بن ۲ : آچار

◊ آچاردن

- آچاریدَن، نا. ۱

- آچار، نا. ۲.۱ | آچاردن، نا. ۲.۲

آخَنَ [əxtan] / آهیختنَ

آراستَن [arastan] آ. گذ. • بن ۱ : آراست، بن ۲ : آرا ← آراییدَن

- آراستَن، نا. ۱ | آراستَنی، ص. ۲ | نیاراستَن، نا. ۳ | نیاراستَنی، ص. ۴

- آراستَه، ص. ۱.۲ | آراستَگَی، نا. ۱.۳ | ناآراستَه، ص. ۱.۶

- آراینده، ص. نا. ۲.۲ | آرایشَن، نا. ۲.۲ | آرایشَگَرَن، نا. ۲.۳ | آرایشَگَری، ص. ۲.۴

آرامیدَن [aramidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : آرامیدَ، بن ۲ : آرام

◊ آرمَدن، رامیدَن

- آرامیدَن، نا. ۱ | آرامانیدَن، نا. ف.گذ. ۱ - | ناآرامیدَنی، ص. ۴

فروآرامیدَن، نا. فناگذ. ۳ | ناآرامیدَنی، ص. ۴

- آرامیدَه، ص. ۱.۲ | آرامیدَگَی، نا. ۱.۳ | ناآرامیدَگَی، نا. ۱.۷

- آرام، ص. ۲.۱ | آرامش، نا. ۲.۲ | آرامگاه، نا. ۲.۲ | آرامنده، ص. ۲.۲
 | ۲.۲ | رامش، نا. ۲.۲ | رامشت، نا. ۲.۲ | ناآرام، ص. ۲.۵
 آرامی، نا. ۲.۲ | ناآرامی، نا. ۲.۶

آراییدن [arajidan] ← آراستن

آرستن [arestan] / یارستان

آرغدن [aroqdan] / ارغیدن

آرمدن [aramdan] / آرامیدن

آزاردن [azardan] / آزاریدن

آزاریدن [azaridan] آ. گذ. • بن ۱ : آزارید، بن ۲ : آزار
 ۰ آزادن، آزدُن

- آزاریدن، نا. ۱ | آزدنه، ص. ۲ | نیازاردن، نا. ۳

- آزده، ص. ۱.۲ | آزدگی، نا. ۱.۳

| ۲.۱ | آزارش، نا. ۲.۲ | آزارمند، ص. ۲ | آزارنده، ص. ۲.۲
 - آزار، نا. ۲.۱ | آزاری، ص. ۲.۲

آزاری، ص. ۲.۲

آزدن [azdan] / آجیدن

آزُردن [azordan] / آزاریدن

آزمودن [azmudan] ج. گذ. • بن ۱ : آزمود، بن ۲ : آزما(ی)

- آزمودن نا. ۱ | آزمودنی، ص. ۲ | ناآزمودنی، ص. ۴

ص. ۲ | آزمودگی، نا. ۱.۳ | ناآزموده، ص. ۱.۶ | ناآزمودگی، نا. ۱.۷

- آزموده،

| ۲.۲ | آزمایینده، ص. نا. ۲.۲ | آزمایشگاه، نا. ۲.۳ | آزمون، نا. ۲.۲

- آزمایش،

| ۲.۳ آزمایشگاهی، ص. ۴ | ۲.۴

آزمایشگر، نا.

آزَدَن [əzdan] / آجیدن

آزَنَدن [əzandan] / آزندیدن

آزَنَدیدن [əzandidan] آ. گذ. • بن ۱ : آزندید، بن ۲ : آزند

◊ آزَنَدَن

- آزَنَدیدَن، نا. ۱

- آزَنَدیدَه، ص. ۱.۲

- آزَنَدَه، نا. ۲.۱ | آزَنَدَه، نا. ۲.۲ | ۰ آزِيانَه، نا.

آزَيدَن [əzidan] / آجیدن

آزِيرَيدَن [əziridan] آ. گذ. • بن ۱ : آزِيرَيد، بن ۲ : آزِير

- آزِيرَيدَن، نا. ۱

- آزِيرَيدَه، ص. ۱.۲

- آزِيرَه، نا. ۲.۱ | آزِيرَاه، نا. ۲.۲ | آزِيرَنَه، ص. ۲.۱

آسايَيدَن [asajidan] ← آسودَن

آسَغَدَن [əsaqdan] - گذ. • بن ۱ : آسَغَد، بن ۲ :

- آسَغَدَن، نا. ۱ | بِسَغَدَن، نا. ف. گذ. ۳ | نابسَغَدَن، ص. ۵ | نابسَغَدَنی، ص. ۶

- آسَغَدَه، ص. ۱.۲ | بِسَغَدَه، ص. ۱.۶ | نابسَغَدَه، ص. ۱.۹

آسوَدَن [asudan] ج. ناگذ. • بن ۱ : آسوَد، بن ۲ : آسا ← آسايَيدَن

- آسوَدَن، نا. ۱ | آسايَانَيدَن، نا. ف. گذ. ۱- | درآسوَدَن، نا. ف. ناگذ. ۳ | ناآسوَدَن، نا. ۳ |

فروآسوَدَن، نا. ف. ناگذ. ۳

- آسوَدَه، ص. ۱.۲ | آسوَدَگَی، نا. ۱.۳ | ناآسوَدَه، ص. ۱.۶

- آسايَش، نا. ۲.۲ | آسايَنَده، ص. ۲.۲ | آسايَشَگَاه، نا. ۲.۳

آشامَيدَن [afamidan] آ. گذ. • بن ۱ : آشامَيد، بن ۲ : آشام

◊ آشَمَيدَن

- آشامیدن، نا. ۱ | آشامانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | آشامیدنی، ص. ۲
 نیاشامیدن، نا. ۳ | نیاشامیدنی، نا. ۴ درآشامیدن، نا. ف.گذ. ۳ -
 آشامیده، ص. ۱.۲
- آشام، نا. ۲.۱ | آشامنده، ص. نا. ۲.۲
- آشُفتَن** [əʃftan] ج. گذ. ناگذ. • بن ۱ : آشت، بن ۲ : آشوب ← آشوبیدن
 - آشُفتَن، نا. ۱ | اندرآشفت، نا. ف.گذ. ناگذ. ۳ | برآشفت، نا. ف.گذ. ناگذ. ۳ |
 نیاشفت، نا. ۳
- آشته، ص. ۱.۲ | آشتگی، نا. ۱.۳
- آشوب، نا. ۲.۱ | آشوبش، نا. ۲.۲ | آشوبگر، ص. نا. ۲.۲ | آشوبناک، نا. ۲.۲
 آشوبنده، ص. ۲.۲ | آشوبگری، نا. ۲.۳ | آشوبناکی، نا. ۲.۳ | آشوبندگی، نا. ۲.۳
- آشکو خیدَن** [aʃkuxidan] / شُکو خیدن
- آشَمِيدَن** [aʃamidan] / آشامیدن
- آشوبیدَن** [aʃubidan] ← آشتمن
- آشوریدَن** [aʃuridan] / شوریدن (۲)
- آغاریدَن** [aqaridan] ← آغِشن
- آغازِیدَن** [aqazidan] آ. گذ. • بن ۱ : آغاز، بن ۲ : آغاز
- آغازیدن، نا. ۱ | اندرآغازیدن، نا. ف.گذ. ۳
- آغازیده، ص. ۱.۲
- آغاز، نا. ۲.۱ | آغازگر، نا. ۲.۲ | آغازنده، ص. ۲.۲
- آغالِيدَن** [aqalidan] آ. گذ. • بن ۱ : آغالید، بن ۲ : آغال
- آغالیدن، نا. ۱ | برآغالیدن، نا. ف.گذ. ۳
- آغالیده، ص. ۱.۲ | ورغلانیده، ص. ۱.۶ | ورغلانیدگی، نا. ۱.۷
- آغال، نا. ۲.۱ | آغالش، نا. ۲.۲ | آغالنده، ص. ۲.۲ | آغالشگر، نا. ۲.۳

آغْستَن [aqastan] - گذ. • بن ۱ : آغست، بن ۲ :

- آغْستَن، نا. ۱

- آغْستَه، ص. ۱.۲

آغْشتَن [aqestan] ج. گذ. • بن ۱ : آغشت، بن ۲ : آغار ← آغاریدن

۰ آگْشتَن

- آغشتَن نا. ۱ | آغشتَنی، ص. ۱ | نیاگشتَن، نا. ۱.

- آغشتَه، ص. ۱.۲ | آغشتَگی، نا. ۱.۳ | نیاگشتَه، ص. ۱.۶

- آغار، نا. ۲.۱ | آغارش، نا. ۲.۲ | آغاره، نا. ۲.۲

آغْنَدَن [aqandan] / آکَندَن

آغوْشِیدَن [aquafidan] آ. گذ. • بن ۱ : آغوْشید، بن ۲ : آغوْش

- آغوْشیدَن، نا. ۱

- آغوْش، نا. ۲.۱

آفرِيدَن [afaridan] ب. گذ. • بن ۱ : آفرید، بن ۲ : آفَرین

- آفَریدَن، نا. ۱ | آفریدَنی، ص. ۲ | نیاَفَریدَن، ص. ۳ | نیاَفَریدَنی، ص. ۴

- آفَریدَگار، نا. ۱.۲ | آفَریدَه، ص. ۱.۲ | نیاَفَریدَه، ص. ۱.۶

- آفَرینَ، نا. ۲.۱ | آفَرینَش، نا. ۲.۲ | آفَرینَنَه، نا. ۲.۲ | آفَرینَگَر، نا. ۲.۲

آفَنَدِيدَن [afandidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : آفَنَدَد، بن ۲ : آفَنَد

- آفَنَدِیدَن، نا. ۱

- آفَنَدَ، نا. ۲.۱

آكَندَن [akandan] آ. گذ. • بن ۱ : آكَندَن، بن ۲ : آكَن

۰ آغَنَدَن، آكَندَن

- آكَندَن، نا. ۱ | آكَندَنی، ص. ۲ | درآكَندَن، نا. ف. گذ. ۲

- آكَندَه، ص. ۱.۲ | آكَندَگَی، نا. ۱.۳

ن. ۲.۲ | آکننده، ص. نا. ۲.۲ | آکنه، نا. ۲.۳ | آکنشگر، ص. نا. ۲.۳
- آکنش،

آگاهیدن [agahidan] آ. گذ. • بن ۱: آگاهید، بن ۲: آگاه
◊ آگهیدن - آگاهیدن، نا. ۱ | آگاهانیدن، نا. ذ. گذ. ۱- | نا آگاهیدن، نا. ۳ | نیا آگاهانیدن، نا. ۳-
آگاهیده، ص. ۱.۲ | آگاهانیده، ص. ۱-۲

آگاه، ص. نا. ۲.۱ | آگاهی، نا. ۲.۲ | آگهی، نا. ۲.۲ | آگاهاننده، ص. ۲-۲
نا آگاه، ص. ۲.۵ | دڑ آگاهی، نا. ۶ | نا آگاهی، نا. ۶ | دڑ آگاه، ص. ۲.۶
نا آگاهانی، نا. ۶-

آگشتن [agestan] / آغشتَن

آگنَدن [agandan] / آکنَدن

آگهِیدَن [agahidan] / آگاهیدن

آلایِیدَن [ala jidan] ← آلودَن

آلودَن [aludan] ج. گذ. ناگذ. • بن ۱: آلود، بن ۲: آلا (ی) ← آلاییدن

- آلودن، نا. ۱ | آلودنی، ص. ۲ | نا آلودنی، ص. ۴

- آلوده، ص. ۱.۲ | آلودگی، نا. ۱.۳ | نا آلوده، ص. ۶

- آلایش، نا. ۲.۲ | آلاینده، ص. ۲ | آلایشگر، نا. ۲.۳ | آلایشناک، ص. ۲.۳

آلیزِیدَن [alizidan] ج. ناگذ. • بن ۱: آلیزید، بن ۲: آلیز

- آلیزیدن، نا. ۱ | آلیزیدنی، ص. ۲

- آلیزنده، ص. ۲.۲

آمادَن [amadan] - ناگذ • بن ۱: آماد، بن ۲: -

- آمادن، نا. ۱

- آماده، ص. ۱.۲ | آمادگی، نا. ۱.۳ | نا آماده، ص. ۱.۶

آماردن [amardan] / آماریدن

آماریدن [amaridan] آ. گذ. • بن ۱ : آمارد، بن ۲ : آمار

۰ آماردن

- آماریدن، نا. ۱

- آمار، نا. ۲.۱ | آماره، نا. ۲.۲ | آمارگر، نا. ۲.۲

آماسیدن [amasidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : آماسید، بن ۲ : آماس

۰ آماهیدن

- آماسیدن، نا. ۱ | آماسانیدن، نا. ف. گذ. ۱

- آماسیده، ص. ۱.۲ | آماسانیده، ص. ۱-۲ | آماسیدگی، نا. ۱.۳

- آماس، نا. ۲.۱ | آماسنده، ص. ۲.۲ | آماساننده، ص. ۲-۲

آماهیدن [amahidan] / آماسیدن

آموختن [amoxtan] / آموختن

آمدن [amadan] آ. ناگذ. • بن ۱ : آمد، بن ۲ : آ(ي)

- آمدن نا. ۱ | آمدنی، ص. ۲ | بازآمدن، نا. ف. ناگذ. ۳ | برآمدن، نا. ف. ناگذ. ۳

درآمدن، نا. ف. ناگذ. ۳ | فرآمدن، نا. ف. ناگذ. ۳ | فروآمدن، نا. ف. ناگذ. ۳ | نیامدن نا. ۳

ورآمدن، نا. ف. ناگذ. ۳ | فروآمدنگاه، نا. ۴ | نآمدنی، ص. ۴

- آمده، نا. ۱.۱ | آمده، ص. ۱.۲ | آمدگی، نا. ۱.۳ | برآمد، نا. ۱.۵ | درآمد، نا. ۱.۵

| برآمدگاه، نا. ۱.۶ | برآمده، ص. ۱.۶ | درآمده، ص. ۱.۶ | نآمده، ص. ۱.۶

ورآمده، ص. ۱.۶ | برآمده، نا. ۱.۷ | درآمده، نا. ۱.۷ | نآمده، ص. ۱.۷

- آینده، ص. نا. ۲.۲ | بازآینده، ص. ۲.۶ | درآینده، ص. ۲.۶ | بازآیندگی، نا. ۲.۷

آمرزیدن [amorzidan] آ. گذ. • بن ۱ : آمرزید، بن ۲ : آمرز

- آمرزیدن، نا. ۱ | آمرزیدنی، ص. ۲ | نیامرزیدن، نا. ۲

- آمرزیده، ص. ۱.۲ | نآمرزیده، ص. ۱.۶

- آمرزش، نا. ۲.۲ | آمرزگار، نا. ۲.۲ | آمرزنده، ص. ۲.۲ | آمرزگاری، نا. ۲.۳

آموختن [amuxtan] ج. گذ. • بن ۱ : آموخت، بن ۲ : آموز ← آموزیدن
◊ آمخُنَ

- آموختن، نا. ۱ | آموزانیدن، نا. ف. گذ. ۱ - آموختنی، ص. ۲

| نیاموختن، نا. ۳ | نیاموختنی، ص. ۴ | درآموختن، نا. ف. گذ. ۳
درآموزاندن، نا. ف. گذ. ۳

- آموختگار، ص. ۱.۲ | آموخته، ص. ۱.۲ | درآموخته، ص. ۱.۶ | نآموخته، ص. ۱.۶

- آموزش، نا. ۲.۲ | آموزگار، نا. ۲.۲ | آموزنده، ص. ۲.۲ | آموزشگاه، نا. ۲.۳
آموزشی، نا. ۲.۳ | آموزگاری، نا. ۲.۳ | دژآموز، نا. ۲.۵

آمودن [amudan] آ. گذ. ناگذ. • بن ۱ : آمود، بن ۲ : آما(ی)

- آمودن، نا. ۱ | برآمودن، نا. ف. گذ. ناگذ. ۳ | درآمودن، نا. ف. گذ. ۳

- آموده، ص. ۱.۲ | برآموده، ص. ۱.۶

آموزیدن [amuzidan] ← آموختن

آمیختن [amixtan] ج. ناگذ. گذ. • بن ۱ : آمیخت، بن ۲ : آمیز ← آمیزیدن

◊ آمیغدنَ

- آمیختن، نا. ۱ | آمیختنی، ص. ۲ | برآمیختن، نا. ف. گذ. ۳

| نیامیختن، نا. ۳ | نآمیختنی، ص. ۴ | درآمیختن، نا. ف. ناگذ. ۳ |

- آمیخته، ص. ۱.۲ | آمیختگی، ص. ۱.۲ | برآمیخته، ص. ۱.۶

| نآمیخته، ص. ۱.۶ | درآمیختگی، نا. ۱.۷ | درآمیخته، ص. ۱.۶

- آمیزش، نا. ۲.۲ | آمیزگار، ص. ۲.۲ | آمیزنده، ص. نا. ۲.۲ | آمیزه، ص. نا. ۲.۲

آمیغی، ص. ۲.۲ | آمیزگاری، نا. ۲.۳ | درآمیزنده، ص. ۲.۶ | نآمیزگار، ص. ۲.۶

نآمیزگاری، نا. ۲.۷

آمیغدن [amiqdan] / آمیختنَ

آورَدَن [avardan] آ. گذ. • بن ۱ : آورد، بن ۲ : آور
⁰ آورَيَدَن

- آوردن، نا. ۱ | آورانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - آوردنی، ص. ۲ | بازآوردن، نا. ف.گذ. ۳ |
برآوردن، نا. ف.گذ. ۳ | درآوردن، نا. ف.گذ. ۳ | فرآوردن، نا. ف.گذ. ۴ |
نیاوردن، نا. ۳ | برآوردنی، ص. ۴ | نیاوردنی، ص. ۴ فروآوردن، نا. ف.گذ. ۳ |
- آرده، ص. ۱.۲ | بازآورده، نا. ۱.۵ | برآورده، نا. ۱.۶ | برآورده، نا. ۱.۶ |
نیاورده، ص. ۱.۶ فرآورده، نا. ۱.۶ |

- آورک، نا. ۲.۲ | آورنده، ص. نا. ۲.۲ | بیاور، نا. ۲.۵ | برآورنده، ص. نا. ۲.۶ |
آورَدِيدَن [avardidān] آ. ناگذ. • بن ۱ : آوردید، بن ۲ : آورده
- آوردیدن، نا. ۱

- آورده، نا. ۲.۱ | آورده‌گاه، نا. ۲.۲
آورَيَدَن [avaridan] / آورَدَن

آویختن [avixtan] ج. گذ. • بن ۱ : آویخت، بن ۲ : آویز
- آویختن، نا. ۱ | آویختنی، ص. ۲ | اندرآویختن، نا. ف.گذ. ۳ | برآویختن، نا. ف.گذ. ۳ |
درآویختن، نا. ف.گذ. ۳ | فروآویختن، نا. ف.گذ. ۳ | نیاویختن، نا. ۳ | نیاویختنی، ص. ۴ |
- آویخته، ص. ۱.۲ | درآویخته، ص. ۱.۶ | نیاویخته، ص. ۱.۶ | آویختگی، نا. ۱.۳ |
- آویز، نا. ۲.۱ | آویزان، ص. ۲.۲ | آویزش، نا. ۲.۲ | آویزگن، ص. ۲.۲ |
آویزه، نا. ۲.۲ | درآویزنه، ص. ۲.۶ | درآویزی، نا. ۲.۶ | آویزنه، ص. ۲.۲ |
⁰ آونگ، ص. نا. | ° آونگان، ص.

آهارَدَن [ahardan] آ. گذ. • بن ۱ : آهارد، بن ۲ : آهار
- آهاردن، نا. ۱ | آهاردنی، ص. ۲ | ناآهاردن، نا. ۱ | ناآهاردنی، ص. ۴ |
- آهارده، ص. ۱.۲ | ناآهارده، ص. ۱.۶ |
- آهار، نا. ۲.۱ | ناآهار، ص. ۲.۵ |

آهختن [ahextan] / آهیختن

آهنگیدن [ahangidan] ← آهیختن

آهنگیدن [ahangidan] آ. گذ. • بن ۱: آهنگید، بن ۲: آهنگ

- آهنگیدن، نا. ۱

- آهنگ، نا. ۲.۱ | آهنگی، ص. ۲.۲ | دڑآهنگ، ص. ۲.۵

آهیختن [ahixtan] آ. گذ. • بن ۱: آهیخت، بن ۲: آهیز / آهنچ ← آهنگیدن

◊ آهختن، آختن، هیختن، هنجیدن

- آهیختن، نا. ۱ | آهیختنی، ص. ۲ | برهیختن، نا. ۳. گذ. ۳

فرهیختن، نا. ۳. گذ. ۳ | نیاهیختن، نا. ۳ | ناآهیختنی، ص. ۴ | فرهنگیدنی، ص. ۴

- آهیخته، ص. ۱.۲ | فرهیخته، ص. ۱.۶ | ناآهیخته، ص. ۱.۶ | نافرهیخته، ص. ۱.۶

فرهیختگی، نا. ۱.۷

- هنج، نا. ۲.۱ | آهنگش ص. نا. ۲.۲ | آهنگنده، ص. نا. ۲.۲ | آهنجه، نا. ۲.۲

| فرهنچ / فرنگ، نا. ۲.۵ | فرهنجه، ص. ۲.۶ | فرنگستان، نا. ۲.۶

فرهنگور، ص. ۲.۶ | فرنگی، ص. نا. ۲.۶ | بافرهنگ، ص. ۲.۹ | بی فرنگ، ص. ۲.۹

آ [i], [e], آی [i], [o], آی [i]

آرزیدن [arzidan] آ. ناگذ. • بن ۱: ارزید، بن ۲: ارز

- ارزیدن، نا. ۱ | ارزیدنی، ص. ۲ | ارزانیدن، نا. ۳. گذ. ۱

- ارزیده، ص. ۱.۲

- ارز، نا. ۲.۱ | ارزان، ص. ۲-۱ | ارزش، نا. ۲.۲ | ارزنده، ص. ۲.۲ | ارزانی، نا. ۲-۲

| ارزندگی، نا. ۲.۳ | بالارز، ص. ۲.۵ | ناalarz، ص. ۲.۵ | بی ارزش، ص. ۲.۶

آرگیدن [arqidan] آ. ناگذ. • بن ۱: ارغید، بن ۲: ارغ

◊ آرگدن

- ارغیدن، نا. ۱

- ارغیده، ص. ۱.۲

- ارغنده، ص. ۳.۲ | ارغندگی، نا. ۲.۳

ارمانیدن [armanidan] آ. گذ. • بن ۱ : ارمانید، بن ۲ : ارمان

- ارمانیدن، نا. ۱

- ارمان، نا. ۲.۱

استادَن [estadan] / ایستادَن

استُدَن [estodan] / سِتَاندن

أَسْتُرْدَن [ostordan] / سُترَدن

استیزیدَن [estizidan] / سِتیزیدَن

اسکیزیدَن [eskizidan] / سِکیزیدَن

اسِگالیدَن [esgalidan] / سِگالیدَن

اشپوختَن [eʃpuxtan] / اشپیختَن

اشپیختَن [eʃpixtan] آ. گذ. • بن ۱ : اشپیخت، بن ۲ : اشپیخ

◊ اشپوختَن، شِپیختَن

- اشپیختن، نا. ۱ | اشپیختنی، ص. ۲

- اشپیخته، ص. ۱.۲ | اشپیختگی، نا. ۱.۳

- اشپیخنده، ص. ۲.۲ | اشپیخندگی، نا. ۲.۳

اشِکافَن [eʃkaftan] / شِکافتَن

اشِکَسَن [eʃkastan] / شِکستَن

اشکوخیدَن [eʃkuxidan] / شُکوخیدَن

اشنوودَن [eʃnudan] / شِنیدَن

آفتابادن [oftabdan] آ. ناگذ. • بن ۱ : افتاد. بن ۲ : افت

◊ اوافتادن، فتابادن

- افتادن، نا. ۱ | افتادنی، ص. ۲ | افتانیدن، نا. ف.گذ. ۱- بازافتابادن، نا. ف.ناگذ. ۳ | ۳
- | برافتابادن، نا. ف.ناگذ. ۳ | درافتادن، نا. ف.ناگذ. ۳ | فروافتادن، نا. ف.ناگذ. ۳ | ۳
- | ناافتادن، نا. ۳ | والافتادن، نا. ف.ناگذ. ۳ | ورافتابادن، نا. ف.ناگذ. ۳ | نیفتابادنی، ص. ۴
- افتاد، نا. ۱.۱ | افتاده، ص. ۱.۲ | افتادگی، نا. ۱.۳ | برافتاده، ص. ۱.۶ | فروافتاده، ص. ۲.۶ | نافتاده، ص. ۲.۶ | درافتاده، ص. ۱.۶
- افت، نا. ۳.۱ | افتان، ق. ۳-۱ | افتا، ص. ۳.۲ | افتنه، ص. ۲.۲

آفتالیدن [eftalidan] / فتالیدن

- آفديدين [afdidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : افديد، بن ۲ : افده
- آفديدين، نا. ۱
 - افده، ص. نا. ۲.۱ | افده، ص. ۲.۲

آفراختن [afraxtan] ج. گذ. • بن ۱ : افراخت، بن ۲ : افراز ← آفرازيدين

◊ فراختن، آفراشتمن، فرازيدين

- افراختن، نا. ۱ | افرازانيدن، نا. ف.گذ. ۱- | افراختنى، ص. ۲ | برافراختن، نا. ف.گذ. ۳ | نيفراختن، ص. ۳ | نيفراختنى، ص. ۴
- افراخته، ص. ۱.۲ | افراختگی، نا. ۱.۳ | برافراخته، ص. ۱.۶ | افراز، نا. ۲.۱ | فرازه، نا. ۲.۲ | افرازنده، ص. ۲.۲ | افرازي، نا. ۲.۲ | افرازندگي، نا. ۲.۳

آفراخيدن [afroxidan] / فراخيدن

آفرازيدين [afrazidan] ← آفراختن

آفراشتمن [afraftan] / آفراختن

آفرنديدن [afrandidam] آ. گذ. • بن ۱ : افرنديد، بن ۲ : افرند

◊ آفرنديدن، نا. ۱

- افرند، نا. ۲.۱

افروزیدن [afruzidan] ← افروختن

افروختن [afruxtan] ج. گذ. ناگذ. • بن ۱: افروخت، بن ۲: افروز ← افروزیدن

◊ فُرُوزِيدَن، فُرُوخْتَن (۱)

- افروختن، نا. ۱ | افروزانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | افروختنی، ص. ۲

| برافروختن، ف. گذ. ناگذ. ۳ | درافروختن، نا. ف. گذ. ناگذ. ۳ | برافروزانیدن، نا. ف.گذ. ۳- | نیافروختنی، ص. ۴

- افروخته، ص. ۲ | افروختگی، نا. ۱.۳ | برافروخته، ص. ۱.۶ | نیافروخته، ص. ۱.۶

برافروختگی، نا. ۱.۷

- فروز، نا. ۲.۱ | افروزان، ص. ۲-۱ | افروزنده، ص. ۲.۲ | فروزش، نا. ۲.۲

| فروزینه، نا. ۲.۲ | افروزنده‌گی، نا. ۲.۳ | فروزشگر، ص. نا. ۲.۳ | فروزه‌مند، ص. ۲.۳

آفزاییدن [afzajidan] ← آفزودن

آفزودن [afzudan] ج. گذ. • بن ۱: افزود، بن ۲: افزا(ی) ← آفزاییدن

◊ آَزَوْنِيدَن، فُزُودَن، فَزَائِيدَن، فَزِيَستَن .

- افزودن، نا. ۱ | افزودنی، ص. ۲ | برافزودن، نا. ف.گذ. ۳ | درافزودن، نا. ف.گذ. ۳-

- افزوده، ص. ۱.۲ | افزودگی، نا. ۱.۳ | نیافزوده، ص. ۱.۶

- افزون، ص. ۲.۱ | افزایا، نا. ۲.۲ | افزایش، نا. ۲.۲ | افزاینده، ص. ۲

برافزون، ص. ۲.۵ | افزونی، نا. ۲.۲

آفزونیدن [afzunidan] / افزودن

آفشویلیدن [afʒulidan] آ. گذ. • بن ۱: آفشویلید، بن ۲: آفشوول

◊ اوَرْشُولِيدَن

- آفشویلیدن، نا. ۱ | آفشولانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | برافشویلیدن، نا. ف.گذ. ۳

- آفشویلیده، ص. ۱.۲ | آفشویلیدگی، نا. ۱.۳

- افزول، نا. ۲.۱ | افزولنده، ص. ۲.۲ | افزولنده‌گی، نا. ۲.۳

آفسانیدن [afsanidan] / **افساییدن**

آفساییدن [afsa jidan] آ. گذ. • بن ۱ : افسایید، بن ۲ : افسا(ی)

◊ **آفسانیدن**, **فسانیدن**

- افساییدن، نا. ۱ | افسایانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | افساییدنی، ص. ۲.

- افساییده، ص. ۱.۲

- افسایش، نا. ۲.۲ | افسانه، نا. ۲.۲ | افساینده، ص. ۲.۲ | افسون، نا. ۲.۲.

افساینده‌گی، نا. ۲.۳ | افسونگر، ص. ۲.۳ | افسونی، ص. ۲.۳ | افسونگری، نا. ۲.۴

آفسُردن [afsordan] آ. ناگذ. • بن ۱ : افسرد، بن ۲ : افسر

◊ **فسرُدن**

- افسردن، نا. ۱ | افسرانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | افسردنی، ص. ۲ | وافسردن، نا. ف.ناگذ. ۳

- افسرده، ص. ۱.۲ | افسرده‌گی، نا. ۱.۳ | وافسرده‌گی، نا. ۱.۷ | فسراشنده، ص. ۲-۴

آفسوسيیدن [afsusidan] / **فسوسيیدن**

آفشاردن [afʃardan] / **افشَردن**

آفشاندن [affəndan] آ. گذ. • بن ۱ : افشاند، بن ۲ : افshan

◊ **فشاشندن**, **آفشاپیدن**, **فشاپیدن**

- آفشاشندن، نا. ۱ | افشاپیدن، نا. ف.گذ. ۱- | افشاپیدنی، ص. ۲

درافشاشندن، نا. ف.گذ. ۳ | فروافشاشندن، نا. ف.گذ. ۳ | برافشاشندن، نا. ف.گذ. ۳ |

- افشاپیده، ص. ۱.۲ | افشاپیدگی، نا. ۱.۳

- افshan، نا. ۲.۱ | افشاپیده، ص. ۲.۲ | افشاپیدگی، نا. ۲.۳ | برافشاشان، نا. ۲.۵ |

◦ **افشَک**, نا.

آفشاپیدن [afʃənidan] / **آفشاپیدن**

آفشرُدن [affərdan] آ. گذ. • بن ۱ : افسرد، بن ۲ : افسر

◊ فِشَرْدَن، فِشَارْدَن، آفَشَارْدَن

- افشدَن، نا. ۱ | افشدَنی، ص. ۲ | فروفسَرْدَن، نا. ذ.گذ. ۳
- افسَرْدَه، ص. ۱.۲ | افسَرْدَگی، نا. ۱.۳
- فَشَار، نا. ۲.۱ | افسَرَه، نا. ۲.۲ | فَشَارَش، نا. ۲.۲ | فَشَارَی، نا. ۲.۲
- افسَرَهَگَر، نا. ۲.۳

آفَکَنَدَن [afkandan] آ. گذ. • بن ۱ : افکند، بن ۲ : افکن

◊ افَگَنَدَن، فِکَنَدَن، آفَکَنَیدَن، آوْزَانَدَن

- افکنَدَن، نا. ۱ | افکانَیدَن، نا. ذ.گذ. ۱-۰ | افکنَدَنی، ص. ۲
- | اندرافکنَدَن، نا. ذ.گذ. ۳ | بازافکنَدَن، نا. ذ.گذ. ۳ | برافکنَدَن، نا. ذ.گذ. ۳
- | درافکنَدَن، نا. ذ.گذ. ۳ | فرافکنَدَن، نا. ذ.گذ. ۳ | فروافکنَدَن، نا. ذ.گذ. ۳
- افکنَدَه، ص. ۱.۲ | افکنَدَگی، نا. ۱.۳ | برافکنَدَه، ص. ۱.۶
- افکنَنَه، ص. ۲.۲ | افکانَه، ص. نا. ۲-۲ | افکنَه، نا. ۲.۲ | آوْزَانَه، ۳. ۲.۲
- | بازافکنَه، نا. ۲.۵ | فرافکنَه، نا. ۲.۶

آفَکَنَیدَن [afkandan] / افَکَنَدَن

آفَگَارَدَن [afgardan] آ. گذ. • بن ۱ : افگارَد، بن ۲ : افگار

- ◊ فَگَارَدَن
- افگارَدَن، نا. ۱ | افگارَدَنی، ص. ۲
 - افگارَدَه، ص. ۱.۲ | افگارَدَگی، نا. ۱.۳
 - افگار، ص. ۲.۱ | افگارَنَه، ص. ۲.۲ | افگارَی، نا. ۲.۲

آفَگَنَدَن [afgandan] / افَکَنَدَن

الفَخَنَ [alfaxtan] / الْفَنَجِيدَن

- آلْفَنَجِيدَن [alfanjidān] آ. گذ. • بن ۱ : الفنجید، بن ۲ : الفتحَن
- ◊ الْفَنَدِيدَن، الْفَخَنَ

- الفنجیدن، نا. ۱ | برالفنجیدن، ن. ف. گذ. ۲

- الفنجيدة، ص. ۱.۲

- الفنجگاه، نا. ۲.۲

الفندیدن [alfandidan] / **الفنجیدن**

آنباردن [ambardan] ← آنباشتن

آنبازیدن [ambazidan] آ. گذ. • بن ۱: آنبازید، بن ۲: آنباز

- آنبازیدن، نا. ۱ | آنبازانیدن، نا. ف. گذ. ۱

- آنباز، ص. ۲.۱ | آنبازناک، ص. ۲.۲ | آنبازی، نا. ۲.۲

آنباشتَن [ambastan] ج. گذ. • بن ۱: آنباشت، بن ۲: آنبار ← آنباردن

- آنباشتن، نا. ۱ | آنباشتنی، ص. ۲ | درآنباشتُن، نا. ف. گذ. ۳

- آنباشت، نا. ۱.۱ | آنباشته، ص. ۱.۲ | آنباشتگی، نا. ۱.۳

- آنبار، نا. ۲.۱ | آنبارستان، نا. ۲.۲ | آنبارش، نا. ۲.۲ | آنبارگ، نا. ۲.۲

| آنباری، نا. ۲.۲ آنباره، نا. ۲.۲

آنبودَن [ambudan] / **آنبوسیدَن**

آنبوسیدَن [ambusidan] آ. ناگذ. • بن ۱: آنبوسید، بن ۲: آنبوس

۰ آنبودن، آنبوشتَن

- آنبوسیدَن، نا. ۱

- آنبوسیده، ص. ۱.۲

- آنبوس، ص. ۲.۱ | آنبوSSH، نا. ۲.۲ | آنبوسنده، ص. ۲.۲

آنبوشتَن [ambustan] / **آنبوسیدَن**

آنجامیدَن [andjamidan] آ. ناگذ. • بن ۱: آنجامید، بن ۲: انجام

- آنجامیدن، نا. ۱ | آنجامانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | آنجامیدنی، ص. ۲

| درآنجامیدن، نا. ف. ناگذ. ۳

- انجام‌میده، ص. ۱.۲ | انجام‌اندیده، ص. ۲

- انجام، نا. ۲.۱ | انجام‌ش، نا. ۲.۲ | انجام‌مین، ص. ۲.۲ | انجام‌انده، ص. ۲

درانجام، ق. ۲.۵

انجوختن [anq̚uxtan] ← انجوخیدن

انجوخیدن [anq̚uxidan] آ. ناگذ. • بن ۱: انجوخید، بن ۲: انجوخ ← انجوختن

◊ آنجوخیدن

- آنجوخیدن، نا. ۱

- انجوخ، نا. ۲.۱

- انجوخيده، ص. ۱.۲ | انجوخيديگي، نا. ۱.۳

- انجوخه، نا. ۲.۲

آنجوغيدن [anq̚uqidan] / آنجوغيدن

آنجيدن [anq̚idan] آ. گذ. • بن ۱: آنجيد، بن ۲: انج

- آنجيدن، نا. ۱

- آنجيده، ص. ۱.۲ | آنجيدگي، نا. ۱.۳

- آنجن، ص. نا. ۲.۲ | آنجنده، ص. ۲

آنجيردن [anq̚irdan] آ. گذ. • بن ۱: آنجيره، بن ۲: آنجير

- آنجيرден، نا. ۱

- آنجير، نا. ۲.۱ | آنجيرش، نا. ۲.۲ | آنجيرك، نا. ۲.۲ | آنجيرنده، ص. ۲.۲

آنجيره، نا. ص. ۲.۲

آنداختن [andaxtan] ج. گذ. • بن ۱: آنداخت، بن ۲: آنداز

- آنداختن، نا. ۱ | آنداختنى، ص. ۱ | آندرانداختن، نا. ف. گذ. ۳ |

برانداختن، نا. ف. گذ. ۳ | درانداختن، نا. ف. گذ. ۳ | بازانداختن، نا. ف. گذ. ۳ |

فروانداختن، نا. ف. گذ. ۳ | ورانداختن، نا. ف. گذ. ۳

- انداخت، نا. ۱.۱ | انداخته، ص. ۱.۲ | نانداخته، ص. ۱.۶
- اندازا، نا. ۲.۲ | اندازنده، ص. ۲.۲ | برانداز، ص. ۲.۵ | براندازی، نا. ۲.۶ | دراندازی، نا. ۲.۶
- آندازیدن [andazidan] آ. گذ. • بن ۱ : اندازید، بن ۲ : انداز
 - آندازیدن، نا. ۱
 - اندازیده، ص. ۱.۲
 - اندازه، نا. ۲.۲
- آنداویدن [andavidan] / آنداییدن
 - آنداجیدن [anda jidan] ← آندودن
 - آندَخسیدن [andaxidan] آ. گذ. • بن ۱ : اندخسید، بن ۲ : اندخس
 - اندخسیدن، نا. ۱
 - اندخسیده، ص. ۱.۲
 - اندخس، ص. ۲.۱ | اندخسو، ص. نا. ۲.۲ | اندخسواره، ص. نا. ۲.۲
 - آندوختن [anduxtan] ج. گذ. • بن ۱ : آندوخت، بن ۲ : آندوز ← آندوزیدن
 - آندوختن، نا. ۱
 - آندوخته، ص. نا. ۱.۲ | آندوختگی، نا. ۱.۳
 - آندوزش، نا. ۲.۲ | آندوزنده، ص. ۲.۲ | آندوزندگی، نا. ۲.۳
 - آندوَدن [andudan] ج. گذ. • بن ۱ : آندود، بن ۲ : آندا(ی) ← آنداییدن
 - ◊ آنداویدن
 - آندودن، نا. ۱
 - آندود، نا. ۱.۱ | آندودگر، نا. ۱.۲ | آندوده، ص. ۱.۲ | آندودش، نا. ۱.۲
 - آنداش، نا. ۲.۲
 - آنداینده، ص. نا. ۲.۲ | آندایه، نا. ۲.۲ | آندایشگر، نا. ۲.۳ | آندایندگی، نا. ۲.۳

آندوزیدن [anduzidan] ← آندوختن

• بن ۱: آندوهید، بن ۲: آندوه آندوههیدن [anduhidan] آ. گذ. ناگذ.

- آندوههیدن، نا. ۱

- آندوه، نا. ۲.۱ | آندوهگین، ص. ۲.۲ | آندوهمند، ص. ۲.۲ | آندوهناک، ص. ۲.۲

آندوهه، نا. ۲.۲ | آندوهگینی، نا. ۲.۳ | آندوهمندی، نا. ۲.۳ | آندوهناکی، نا. ۲.۳

آنديشيدن [andisfidan] ← آ. گذ. ناگذ. • بن ۱: آنديشيد، بن ۲: آنديش

- آنديشيدن، نا. ۱ | آنديشانيدن، نا. ف. گذ. ۱- | در آنديشيدن، نا. ف. گذ. ناگذ. ۲

- آنديشيده، ص. ۱.۲ | آنديشيدگی، نا. ۱.۳ | نا آنديشيده، ص. ۱.۶

- آنديشمند، ص. نا. ۲.۲ | آنديشناک، ص. ۲.۲ | آنديشنده، ص. ۲.۲

آنديشه گار، ص. ۲.۳ | آنديشه گر، ص. نا. ۲.۳ | آنديشگی، نا. ۲.۳ | آنديشه، نا. ۲.۳

آنديشه ناک، ص. ۲.۳ | آنديشندگی، نا. ۲.۳ | آنديشه مند، ص. نا. ۲.۳ | نا آنديش، ص. ۲.۴

آنالديشه گاري، نا. ۲.۴ | آنديشه مندی، نا. ۲.۴ |

انگاردن [engaʃtan] ← انگاشتن

انگاشتن [engaʃtan] ج. گذ. • بن ۱: انگاشت، بن ۲: انگار ← انگاردن

- انگاشتن، نا. ۱ | انگاشتنی، ص. ۱.۲

- انگاشته، ص. ۲.۲

- انگار، نا. ۳.۱ | انگارش، نا. ۳.۲ | انگارنده، ص. ۳.۲ | انگاره، نا. ۳.۲

آنگيختن [angixtan] ج. گذ. • بن ۱: آنگيخت، بن ۲: آنگيز ← آنگيزيدن

- آنگيختن، نا. ۱ | آنگيزاندن، نا. ف. گذ. ۱- | بر آنگيختن، نا. ف. گذ. ۳-

بر آنگيزاندن، نا. ف. گذ. ۳-

- آنگيخته، ص. ۱.۲ | بر آنگيخته، ص. ۱.۶ | بر آنگيختگی، نا. ۱.۷ |

- آنگيزش، نا. ۲.۲ | آنگيزنده، ص. ۲.۲ | آنگize، نا. ۲.۲ | بر آنگيزنده، ص. ۲.۲

آنگيزيدن [angizidan] ← آنگيختن

اوباردَن [awbordan] ← اوپاشتن

اوپاشتَن [awbastan] ج. گذ. • بن ۱: اوپاشت، بن ۲: اوپار ← اوباردَن

- اوپاشتن، نا. ۱

- اوپاشته، ص. ۱۰۲

- اوپار، نا. ۲۰۱ | اوپارنده، ص. ۲۰۲

اورنديَن [awrandidan] آ. ناگذ. گذ. • بن ۱: اورنديد، بن ۲: اورنده

- اورنده، نا. ۲۰۱

اوژَيَنَ [awʒanidan] / اوکنَدَن

اوژولِيدَن [awʒulidan] / اوکنَدَن

اوْتادَن [uftadan] / افتادَن

ايستادَن [istədan] آ. ناگذ. • بن ۱: ايستاد، بن ۲: ايست

◊ استادَن

- ايستادن، نا. ۱ | ايستانيَنَ، نا. ف. گذ. ۱ - | ايستادنگاه، نا. ۲ |

ايستادني، ص. ۲ | بازايستادن، نا. فناگذ. ۳ | برايستادن، نا. فناگذ. ۳

| فروايستادن، نا. فناگذ. ۳ | نايستادن، نا. ۳ | درايستادن، نا. فناگذ. ۳

ورايستادن، نا. فناگذ. ۳

- ايستاده، ص. ۱۰۲ | ايستادگي، نا. ۱۰۳ | بازايستاده، ص. ۱۰۶ |

بازايستادگي، نا. ۱۰۷

- ايست، نا. ۲۰۱ | ايستگاه، نا. ۲۰۲ | ايستنده، ص. ۲۰۲ | بازايستنده، ص. ۲۰۶ |

استوار، ص. | بي استوار، ص. | ناستوار، ص. | ناستواري، نا.

ب [b]

باختَن [baxtan] ج. گذ. • بن ۱: باخت، بن ۲: باز ← بازيَنَ

- باختن، نا. ۱ | بازانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | باختنی، ص. ۲ | درباختن، نا. ف.گذ. ۳
- باخت، نا. ۱.۱ | باخته، ص. ۱.۲ | باختگی، نا. ۱.۳ | درباخته، ص. ۱.۶
- بازندۀ، ص. نا. ۲.۲ | بازی، نا. ۲.۲ | بازیگر، ص. نا. ۲.۳ | بازیگری، نا. ۲.۴
- همبازی، ص. ۲.۶

باریدن [baridan] آ. ناگذ. • بن ۱ : بارید، بن ۲ : بار

- باریدن، نا. ۱ | بارانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | فروباریدن، نا. ف.ناگذ. ۳
- باران، نا. ۲-۱ | بارش، نا. ۲.۲ | بارانی، ص. نا. ۲-۲ | باران ناک، ص. ۲-۲

بازیدن [bazidan] ← باختن

- باشیدن** [baʃidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : باشید، بن ۲ : باش
- باشیدن، نا. ۱

- باشنده، ص. نا. ۲.۲ | باشگاه، نا. ۲.۲

بافتن [baftan] آ. گذ. • بن ۱ : بافت، بن ۲ : باف

- بافتن، نا. ۱.۰ | بافتني، ص. نا. ۲ | بربافتن، نا. ف.گذ. ۳
- بافت، نا. ۱.۱ | بافتة، ص. ۱.۲ | بافتگی، نا. ۱.۳ | نابافته، ص. ۱.۶
- بافنده، ص. نا. ۲.۲ | بافندگی، نا. ۲.۳

باکیدن [bakidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : باکید، بن ۲ : باک

- باکیدن، نا. ۱

- باک، نا. ۲.۱ | بی باک، ص. ۲.۵ | ناباک، ص. ۲.۵ | بی باکانه، ص. ق. ۲.۶ | بی باکی، نا. ۲.۶ | ناباکی، نا. ۲.۶

بالودن / **بالیدن** [baliudan]

- بالیدن** [balidán] آ. ناگذ. • بن ۱ : بالید، بن ۲ : بال
- ◊ بالودن

- بالیدن، نا. ۱ | بالانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | بربالیدن، نا. ف.ناگذ. ۳

- بالیده، ص. ۱.۲ | بالیدگی، نا. ۱.۳
- بالا، نا. ق. ۲.۲ | بالار، نا. ۲.۲ | بالان، ص. ق. ۲-۱ | بالش، نا. ۲.۲
- بالنده، ص. ۲.۲ | بالانه، ص. ۲-۲ | بالاگر، نا. ۲.۳ | بالندگی، نا. ۲.۳ | بالاور، ص. ۲.۳
- بالایی، ص. ۲.۳ | همبالا، ص. ۲.۶
- بانگیدن [bəngidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : بانگید، بن ۲ : بانگ
- بانگیدن، نا. ۱
- بانگ، نا. ۲.۱ | بانگک، نا. ۲.۲ | بانگه، نا. ۲.۲
- باوریدن [bəvaridan] آ. گذ. • بن ۱ : باورید، بن ۲ : باور
- باوریدن، نا. ۱ | باوراندن، نا. ف. گذ. ۱-
- باوریده، ص. ۱.۲
- باور، نا. ۲.۱
- باهاکیدن [bahakidan] آ. گذ. • بن ۱ : باهاکید، بن ۲ : باهاک
- باهاکیدن، نا. ۱
- باهاک، نا. ۲.۱
- بایستَن [bəjestan] آ. ناگذ. • بن ۱ : بایست، بن ۲ : بای
- بایستن، نا. ۱ | بایستنی، ص. ۲ | اندربایستان، نا. ف. ناگذ. ۳
- دربایستان، نا. ف. ناگذ. ۳ | نابایستان، نا. ۳
- بایستگاه، نا. ۱.۲ | بایسته، ص. ۱.۲ | بایستگی، نا. ۱.۳ | نابایست، ص. ۱.۵
- دربایست، ص. ۱.۵ | نابایسته، ص. ۱.۶
- دربایی، ص. ۲.۶ | باید، ق. | درباید، ص.
- بُجَارَدَن [bedjardan] - گذ. • بن ۱ : بجارد، بن ۲ :
- بجاردن، نا. ۱
- بجاردہ، ص. ۱.۲

بَخْسَتَن [baxestan] - ناگذ. • بن ۱ : بخست، بن ۲ : -

- بخستن، نا. ۱ | بخستانیدن، نا. ف.گذ. ۱ -

- بخست، نا. ۱.۱

بَخْسِيَدَن [baxsidan] آ. گذ. • بن ۱ : بخسید، بن ۲ : بخس

- بخسیدن، نا. ۱ | بخسانیدن، نا. ف.گذ. ۱ -

- بخسیده، ص. ۱.۲

- بخس، ص. ۲.۱ | بخسان، ص. نا. ۲-۱ | بخسی، ص. ۲.۲

بَخْشَايِيدَن [baxʃajidan] ← بخشدون

بَخْشُودَن [baxʃudan] ج. گذ. • بن ۱: بخشود، بن ۲: بخشا(ی) ← بخشاییدن

- بخشودن، نا. ۱ | بخشودنی، ص. ۲ | نابخشودن، نا. ۲ -

- بخشوده، ص. ۱.۲ | بخشودگی، نا. ۱.۳

- بخشا، ص. ۲.۱ | بخشا، نا. ۲.۲ | بخشاینده، ص. ۲.۲ | بخشايش، نا. ۲.۲

بخشايشگر، ص. ۲.۳

بَخْشِيَدَن [baxʃidán] آ. گذ. • بن ۱ : بخشید، بن ۲ : بخش

- بخشیدن، نا. ۱ | بخشانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | بخشیدنی، ص. ۲ |

بازبخشیدن، نا. ف.ناگذ. ۳ | ناببخشیدنی، ص. ۴

- بخشیده، ص. ۱.۲ | بخشیدگی، نا. ۱.۳ | نابخشیده، ص. ۱.۶

- بخش، نا. ۲.۱ | بخشش، نا. ۲.۲ | بخشنده، ص. ۲.۲ | بخشی، نا. ۲.۲

بخشگاه، نا. ۲.۲ | بخشیزه، نا. ۲.۲ | بخشندهگی، نا. ۲.۳ | نابخشنده، ص. ۲.۶

بَخْنَوَدَن [baxnudan] آ. ناگذ. • بن ۱: بخنود، بن ۲ : بخنو

- بخنودن، نا. ۱

- بخنو، نا. ۲.۱ | بخنور، نا. ۲.۲ | بخونه، نا. ۲.۲

بَرَازِيدَن [barazidan] آ. گذ. • بن ۱ : برازید، بن ۲ : براز

- برازیدن، نا. ۱ | برازیدنی، ص. ۲
- برازیده، ص. ۱.۲ | برازیدگی، نا. ۱.۳
- براز، نا. ۲.۱ | برازا، ص. ۲.۲ | برازش، نا. ۲.۲ | برازنده، ص. ۲.۲
- برازندگی، نا. ۲.۳ | نابرازنده، ص. ۲.۶
- بردن** [bordan] ج. گذ. • بن ۱: بُرد، بن ۲: بر
- بردن، نا. ۱ | بردنی، ص. ۲ | واپردن، نا. ف.گذ. ۳ | فرابردن، نا. ف.گذ. ۳
- فروبردن، نا. ف.گذ. ۳ | بازبردن، نا. ف.گذ. ۳ | بربردن، نا. ف.گذ. ۳ | نابردن، نا. ۳
- نابردنی، ص. ۴
- برد، نا. ۱.۱ | بردار، نا. ۱.۲ | برد، ص. ۲ | بربرد، ص. ۲ | بربرد، ص. ۱.۶ | فروبرد، ص. ۱.۶
- نابردار، ص. ۱.۶ | نابرده، ص. ۱.۶ | نابرداری، نا. ۱.۷
- برنده، ص. نا. ۲.۲ | فروبرنده، ص. ۲.۶
- برزیدن** [barzidan] / ورزیدن
- برشتَن** [berestan] آ. گذ. • بن ۱: برشت، بن ۲: بِر
- برشتن، نا. ۱ | برشتنی، ص. ۲
- برشتوک، نا. ۱.۲ | برشته، ص. ۱.۲ | برشتگی، نا. ۱.۳ | نابرشه، ص. ۱.۶
- بریان، ص. ۲.۲ | بریانک، نا. ۲.۳ | بریانگر، ص. ۲.۳ | بریانی، ص. ۲.۳
- بَرماسیدَن** [barmasidan] / پرواسیدن
- برهودَن** [basurdan] / پرهودن
- بریدَن** [baridan] آ. گذ. • بن ۱: بُرید، بن ۲: -
- بریدن، نا. ۱
- بُرید، نا. ۱.۱ | بُریدانه، نا. ۱.۲ | بُریدک، ص. ۱.۲ | بُریدی، ص. ۱.۲
- بوریدَن** [boridan] آ. گذ. • بن ۱: بُرید، بن ۲: بر
- بُریدن، نا. ۱ | براندن، نا. ف.گذ. ۱- | بُریدنگاه، نا. ۲ | بُریدنی، ص. ۲

بازبریدن، نا. ف.گذ. ۳ | فرابریدن، نا. ف.گذ. ۳ | فروبریدن، نا. ف.گذ. ۳

- بریده، ص. ۱.۲ | بریدگی، نا. ۱.۳ | تابریده، ص. ۱.۶

- برآن، ص. ۲-۱ | برنده، ص. ۲.۲ | برش، نا. ۲.۲

بَسَارَدَن [basardan] آ. گذ. ۰ بن ۱: بسارد، بن ۲: بسار

- بَسَارَدَن، نا. ۱

- بسardeh، ص. ۱.۲

بَسَاوِيدَن [basavidan] / پرواسیدن

بَسْتَن [bastan] ب. گذ. ۰ بن ۱: بست، بن ۲: بند ← بندیدن

- بستن، نا. ۱ | بنداندن، نا. ف.گذ. ۱- | بستنگاه، نا. ۲ | بستنی، ص. نا. ۲

بازبستان، نا. ف.گذ. ۳ | بربستان، نا. ف.گذ. ۳ | دربستان، نا. ف.گذ. ۳

فرابستان، نا. ف.گذ. ۳ | فروبستان، نا. ف.گذ. ۳ | وابستان، نا. ف.گذ. ۳

- بست، نا. ۱.۱ | بست ناک، ص. ۱.۲ | بسته، ص. ۱.۲ | بستی، نا. ۱.۲

بستگی، نا. ۱.۳ | بست ناکی، نا. ۱.۳ | بسته گر، نا. ۱.۳ | بربست، نا. ۱.۵

دربست، ص. ۱.۵ | فروبست، ص. ۱.۵ | بازبسته، ص. ۱.۶ | بربسته، ص. ۱.۶

فرابسته، ص. ۱.۶ | فروبسته، ص. ۱.۶ | نابسته، ص. ۱.۶ | وابسته، ص. ۱.۶

نابستگی، نا. ۱.۷ | وابستگی، نا. ۱.۷ | هم بستگی، نا. ۱.۷

- بند، نا. ۲.۱ | بندچه، نا. ۲.۲ | بندگاه، نا. ۲.۲ | بندنده، نا. ۲.۲ | بنده، نا. ۲.۲

بندی، نا. ۲.۲ | بندگی، نا. ۲.۳ | بنده وار، نا. ۲.۳ | بنده وش، نا. ۲.۳

دریند، ص. نا. ۲.۵ | فرویند، نا. ۲.۵

بُسُورِيدَن [bosuridan] / بسوولیدن

بُسُولِيدَن [bosulidan] آ. گذ. ناگذ. ۰ بن ۱: بسوولید، بن ۲: بسول

◊ بسوولیدن

- بسوولیدن، نا. ۱

- بـسولـیده، ص. ۲

- بـسولـ، نا. ۲.۱

بـسـیـجـیدـن [basidʒidan] آ. گذ. • بن ۱: بـسـیـجـیدـ، بن ۲: بـسـیـجـ

- بـسـیـجـیدـنـ، نا. ۱ | بـسـیـجـیدـنـیـ، ص. ۲

- بـسـیـجـیدـهـ، ص. ۲

- بـسـیـجـ، نا. ۲.۱ | بـسـیـجـنـدـهـ، ص. نا. ۲.۲ | بـسـیـجـیـ، ص. ۲.۲

بـشـپـولـیدـن [baʃpulidan] آ. گذ. • بن ۱: بـشـپـولـیدـ، بن ۲: بـشـپـولـ

- بـشـپـولـیدـنـ، نا. ۱

- بـشـپـولـ، ص. ۲.۱

بـشـکـلـیدـن [beʃkalidan] آ. گذ. • بن ۱: بـشـکـلـیدـ، بن ۲: بـشـکـلـ

◊ پـشـکـلـیدـنـ

- بـشـکـلـیدـنـ، نا. ۱

- بـشـکـلـیدـ، نا. ۱.۱

- بـشـکـلـ، نا. ۲.۱، بـشـکـلـهـ، نا. ۲.۲

بـشـکـولـیدـن [beʃkulidan] آ. نـاـگـذـ. • بن ۱: بـشـکـولـیدـ، بن ۲: بـشـکـولـ

- بـشـکـولـیدـنـ، نا. ۱

- بـشـکـولـ، ص. ۲.۱

بـشـلـیدـن [baʃalidan] آ. گذ. • بن ۱: بـشـلـیدـ، بن ۲: بـشـلـ

◊ پـشـلـیدـنـ

- بـشـلـیدـنـ، نا. ۱

- بـشـلـ، ص. ۲.۱

بـشـنـجـیدـن [baʃanʃidan] / پـشـنـجـیدـنـ

بـلـعـیدـن [bal'idan] آ. گذ. • بن ۱: بـلـعـیدـ، بن ۲: بـلـعـ

- بلعیدن، نا. ۱

- بلع، نا. ۲.۱

بُلندیدن [bolandidan] آ. گذ. • بن ۱ : بلندید، بن ۲ : بلند

- بلندیدن، نا. ۱ | بلندانیدن، نا. ف. گذ. ۱

- بلند، ص. ۲.۱ | بلندی، نا. ۲.۲ | بلندیگاه، نا. ۲.۳

بندیدن [bandidan] ← بَسْتَن

بنگشتن [bongofstan] آ. گذ. • بن ۱ : بنگشت، بن ۲ : بنگش

- بنگشتن، نا. ۱

- بنگش، نا. ۲.۱

بوختن [buxtan] - گذ. • بن ۱ : بوخت، بن ۲ :

- بوختن، نا. ۱

- بوخت، ص. ۱.۱

بودن [budan] - ناگذ. • بن ۱ : بود، بن ۲ :

- بودن، نا. ۱ | بودنی، ص. ۲ | نابودن، نا. ۳ | نابودنی، ص. ۴

- بود، نا. ۱.۱ | بودش، نا. ۱.۲ | بوده، ص. ۱.۲ | بودی، نا. ۱.۲ | نابود، ص. ۱.۵

نابودمند، ص. ۱.۶ | نابوده، ص. ۱.۶ | نابودی، نا. ۱.۶

بوسیدن [busidan] آ. گذ. • بن ۱ : بوسید، بن ۲ : بوس

- بوسیدن، نا. ۱ | بوسیدنی، ص. ۲ | وابوسیدن، نا. ف. گذ. ۳

- بوسیده، ص. ۱.۲ | واباسیده، ص. ۱.۶

- بوس، نا. ۲.۱ | بوسه، نا. ۲.۲ | بوسهگاد، نا. ۲.۳

بوشیدن [buʃidan] آ. گذ. • بن ۱ : بوشید، بن ۲ : بوش

- بوش، نا. ۲.۲

بوییدن [bujidan] آ. گذ. • بن ۱ : بویید، بن ۲ : بو(ی)

- بُوييَّدَن، نا. ۱. | بُويانِيدَن، نا. ف.گذ. ۱- | بُوييَّدَنی، ص. ۲

- بُو، نا. ۲.۱ | بُوستان، نا. ۲.۲ | بُویا، ص. ۲ | بُوش، نا. ۲.۲ | بُویناک، ص. ۲

| ۲.۳ | بُوستانی، ص. ۲.۳ | بُوستان بان، نا. ۲.۴ | بُوینده، نا. ۲.۴ | بُویی، ص. ۲.۴

| بُویناکی، نا. ۲.۵ | بُویناکی، نا. ۲.۶ | بُویناکی، نا. ۲.۷ | بُویناکی، نا. ۲.۸

بیخَتَن [bixtan] ج. گذ. • بن ۱: بیخت، بن ۲: بیز ← بیزیدَن

- بیخَتَن، نا. ۱ | بیزانِيدَن، نا. ف.گذ. ۱- | فروبیختَن، ف.گذ. ۲

- بیختَه، ص. ۱.۲

- بیزَش، نا. ۲.۲ | بیزَنَه، نا. ۲.۲ | بیزَه، نا. ۲.۲ | بیزَنَگَی، نا. ۲.۳

بیزیدَن [bizidan] ← بیختَن

بیوسیدَن [bijusidan] آ. ناگذ. • بن ۱: بیوسیدَن، بن ۲: بیوس

- بیوسیدَن، نا. ۱ | بیوسانِيدَن، نا. ف.گذ. ۱- | بیوسیدَنی، ص. ۲ | نابیوسیدَن، ص. ۳

نابیوسیدَنی، ص. ۴

- بیوسیدَه، ص. ۱.۲ | بیوسیدَگَی، نا. ۱.۳ | نابیوسیدَه، ص. ۱.۶

- بیوسان، ص. ۲-۱ | بیوسا، ص. ۲ | بیوسنَه، ص. ۲ | بیوسَی، نا. ۲.۲

نابیوسان، ص. ۲-۵ | نابیوسَی، نا. ۲.۶

بیهودَن [bajhudan] / پرَهودَن

پ [p]

پاسیدَن [pasidan] آ. گذ. • بن ۱: پاسیدَن، بن ۲: پاس

- پاسیدَن، نا. ۱

- پاسیدَه، ص. ۱.۲ | پاس، نا. ۲.۱

- پاسبان، نا. ۲.۲ | پاسگاه، نا. ۲.۲ | پاسبانی، نا. ۲.۳

پاشیدَن [paʃidan] آ. گذ. • بن ۱: پاشیدَن، بن ۲: پاش

- پاشیدن، نا. ۱ | پاشانیدن، نا. ف.گذ. ۱-۱ | پاشیدنی، ص. ۲ | بازپاشیدن، نا. ف.گذ. ۳
- پاشیده، ص. ۲ | پاشیدگی، نا. ۱.۳ | بازپاشیده، ص. ۱.۶
- پاشنده، نا. ۲.۲

پالانیدن [palanidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : پالانید، بن ۲ : پالان

- پالانیدن، نا. ۱

- پالان، نا. ۲.۱ | پالانچه، نا. ۲.۲ | پالاننده، ص. نا. ۲.۲ | پالانه، نا. ۲.۲
- پالانگر، نا. ۲.۲ | پالانگری، نا. ۲.۳

پالاییدن [palajidan] ← ← پالودن

پالودن [paʃidan] ج. گذ. • بن ۱ : پالود، بن ۲ : پالا ← پالاییدن
◊ پالیدن

- پالودن، نا. ۱.۱ | پالودنی، ص. ۲ | ناپالودنی، ص. ۴

- پالوده، ص. نا. ۱.۲ | ناپالوده، ص. ۱.۶

- پالاوان، نا. ۲.۲ | پالایش، نا. ۲.۲ | پالاینده، ص. نا. ۲.۲ | پالش، نا. ۲.۲
- پالایشگر، نا. ۲.۳ | پالونه، نا. ۲.۳

پالیدن [palidan] / پالودن

پاهکیدن [pəhakidan] آ. گذ. • بن ۱ : پاهکید، بن ۲ : پاهک
- پاهکیدن، نا. ۱

- پاهک، نا. ۲.۱

پایستان [pajestan] / پاییدن

پاییدن [paʃidan] آ. گذ. • بن ۱ : پایید، بن ۲ : پا(ی)
◊ پایستان

- پاییدن، نا. ۱ | پاییدنی، ص. ۲ | ناپاییدنی، ص. ۴

- پایست، ص. ۱.۱

- پا، نا. ۲.۱ | پایا، ص. ۲.۲ | پایک، نا. ۲.۲ | پایگاه، نا. ۲.۲ | پایگر، ص. ۲.۲
 پاینده، ص. ۲.۲ | پایور، ص. ۲.۲ | پایه، ص. ۲.۲ | پایی، ص. ۲.۲ | پایین، ص. ۳. ق. ۲.۲
 پایه‌ور، ص. ۲.۳ | پایگاهی، نا. ۲.۳ | پیاده، ص. ۳. نا. ۲.۲
 پایندگان، نا. ۲.۳ | پایندگی، نا. ۲.۳ | پایینی، ص. ۲.۳ | پیا، ص. ۲.۵ | همپا، ص. ۲.۵
 ناپایا، ص. ۲.۶ | ناپاینده، ص. ۲.۶ | همپایه، ص. ۲.۶

پختن [poxtan] ج. گذ. ۰ بن ۱: پخت، بن ۲: پز ← پزیدن

- پختن، نا. ۱ | پزانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | پختنی، ص. ۲ | ناپختنی، ص. ۴
 - پخت، نا. ۱.۱ | پخته، ص. ۱.۲ | پختگی، نا. ۱.۳ | ناپخته، ص. ۱.۶
 ناپختگی، نا. ۱.۷

- پزا، ص. ۲.۲ | پزش، نا. ۲.۲ | پزنده، نا. ص. ۲.۲ | پزاننده، نا. ص. ۲-۲
 پزایی، نا. ۲.۳ | پزندگی، نا. ۲.۳ | ناپزنده، ص. ۲.۶ | ناپزی، نا. ۲.۶
 ناپزایی، نا. ۲.۷

پخچودن [paxʃudan] / پخچیدن

پخچیدن [paxtʃidan] آ. گذ. ۰ بن ۱: پخچید، بن ۲: پخچ
 ۰ پخچودن

- پخچیدن، نا. ۱
 - پخچیده، ص. ۱.۲

- پخچ، ص. ۲.۱ | پخچی، نا. ۲.۲
 پخسیدن [paxsidan] آ. گذ. ۰ بن ۱: پخسید، بن ۲: پخس

- پخسیدن، نا. ۱ | پخسانیدن، ف. گذ. ۱-
 - پخسیده، ص. ۱.۲

- پخس، ص. نا. ۲.۱ | پخسان، ص. ۳. ۲.۳

پدرامیدن [pedramidan] آ. ناگذ. ۰ بن ۱: پدرامید، بن ۲: پدرام

- پدرامیدن، نا. ۱

- پدرام، ص. ۲.۱

پَذِيرُفتَن [paziroftan] آ. گذ. • بن ۱ : پذیرفت، بن ۲ : پذیر

- پذیرفتن، نا. ۱ | پذیرانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | پذیرفتني، ص. ۲ |

اندريذيرفتن، نا. ف.گذ. ۳ | بازپذيرفتن، نا. ف.گذ. ۳ | درپذيرفتن، نا. ف.گذ. ۳ |

فرابذيرفتن، نا. ف.گذ. ۳ | فروپذيرفتن، نا. ف.گذ. ۳ | ناپذيرفتني، ص. ۴

- پذيرفتار، ص. ۱.۲ | پذيرفته، ص. ۱.۲ | پذيرفتاري، نا. ۱.۳ | ناپذيرفته، ص. ۱.۶ |

- پذيرا، ص. ۲.۲ | پذيرش، نا. ۲.۲ | پذيرنده، ص. ۲.۲ | پذيره، نا. ۲.۲ |

پذيرائي، نا. ۲.۳ | پذيرندهگي، نا. ۲.۳ | ناپذير، ص. ۲.۵ | بازپذيرنده، ص. ۲.۶ |

درپذيرنده، ص. ۲.۶ | ناپذيرنده، ص. ۲.۶ | ناپذيرندهگي، نا. ۲.۷

پَراشيدَن [parafidan] / پَريشيدَن

پَراكنَدن [parakandan] آ. گذ. • بن ۱ : پراكند، بن ۲ : پراكن

- پراكندن، نا. ۱ | پراكندنى، ص. ۱.۲ | درپراكندن، نا. ف.گذ. ۱.۳

- پراكنده، ص. ۲.۲ | پراكندگي، نا. ۲.۳ | ناپراكنده، ص. ۲.۶

پَرتايبَدن [partabidan] آ. گذ. • بن ۱ : پرتايد، بن ۲ : پرتا

- پرتايدن، نا. ۱

- پرتا، نا. ۲.۱ | پرتايبى، ص. ۲.۲ | پرت، ص.

پَرچيدَن [parfidan] آ. گذ. • بن ۱ : پرچيد، بن ۲ : پرج

- پرچيدن، نا. ۱

- پرج، نا. ۲.۱ | پرچين، نا. ۲.۲

پَرداختَن [pardoxtan] ج. گذ. • بن ۱ : پرداخت، بن ۲ : پرداز

- پرداختن، نا. ۱ | پرداختنى، ص. ۱ | بازپرداختن، نا. ف.گذ. ۳ |

واپرداختن، نا. ف.گذ. ۳ | نپرداختنى، ص. ۴

- پرداخت، نا. ۱.۱ | پرداخته، ص. ۱.۲ | پرداختی، ص. ۱.۳ | پرداختگی، نا. ۱.۳
- بازپرداخت، نا. ۱.۵ | ناپرداخته، ص. ۱.۶
- پردازش، نا. ۲.۲ | پردازنده، ص. نا. ۲.۲
- پرسنیدن** [parastidan] آ. گذ. • بن ۱: پرسنید، بن ۲: پرسن
- پرسنیدن، نا. ۱ | پرسنیدنی، ص. ۲
- پرسنیده، ص. ۱.۲
- پرسنار، ص. نا. ۲.۲ | پرسنشن، نا. ۲.۲ | پرسننده، ص. نا. ۲.۲ | پرسننه، نا. ۲.۲
- پرسناره، ص. نا. ۲.۳ | پرسناری، نا. ۲.۳ | پرسنترکده، نا. ۲.۳ | پرسنترگاه، نا. ۲.۳
- پرسنترگر، ص. نا. ۲.۳ | پرسنندگی، نا. ۲.۳ | پرسنارگی، نا. ۲.۴ | پرسنترگری، نا. ۲.۴
- پرسیدن** [porsidan] آ. گذ. • بن ۱: پرسید، بن ۲: پرسن
- پرسیدن، نا. ۱ | پرسیدنی، ص. ۲ | بازپرسیدن، نا. ف. گذ. ۳ | واپرسیدن، نا. ف. گذ. ۳
- ناپرسیدنی، ص. ۴
- پرسیده، ص. ۱.۲ | ناپرسیده، ص. ۱.۶
- پرسان، ق. ۲.۲ | پرسنده، ص. نا. ۲.۲ | پرسه، نا. ۲.۲ | پرسنگاه، نا. ۲.۳
- پرسنده، نا. ۲.۳ | بازپرس، نا. ۲.۵ | بازپرسی، نا. ۲.۶ | همپرسن، ص. ۲.۶
- پرماسیدن** [parmasidan] آ. گذ. • بن ۱: پرماسید، بن ۲: پروس
- پرماسیدن، بر. ماسیدن
- پرماسیدن، بر. ماسیدن
- پرماسیدن، نا. ۱
- پرماسیده، ص. ۱.۲ | پرماسیدگی، نا. ۱.۳
- پرواس، نا. ۲.۱ | برماسش، نا. ۲.۲ | پرماسه، نا. ۲.۲ | پرواسنده، ص. نا. ۲.۲
- پرواسنده، نا. ۲.۳
- پرواپیدن** [parvajidan] آ. گذ. • بن ۱: پرواپید، بن ۲: پروا

- پرواییدن، نا. ۱ | پرواییدن، نا. ۲ | بپرووا، ص. ۲۰.۵ | ناپروا، ص. ۲۰.۵ | بپروا، نا. ۲۰.۶ | بپروا، نا. ۲۰.۶
- پروردن [parvardan] آ. گذ. • بن ۱ : پرورد، بن ۲ : پرور
- پروردن، نا. ۱ | پرورانیدن، ف. گذ. ۱ -
- پرورد، نا. ۱ | پروردگار، ص. نا. ۱۰.۱ | پرورد، ص. ۱۰.۲ | پرورانیده، ص. ۱۰.۲
- پروردگاری، نا. ۱۰.۳ | پرورده، نا. ۱۰.۳ | ناپرورده، ص. ۱۰.۶ | ناپرورده، نا. ۱۰.۷
- پروار، ص. ۱ | پرورش، نا. ۲۰.۱ | پرورنده، ص. نا. ۲۰.۲ | پرواری، ص. نا. ۲۰.۲
- پروره، ص. نا. ۲۰.۲ | پرورشگاه، نا. ۲۰.۳ | پرورشی، نا. ۲۰.۳
- پرهودن [parhudan] - ناگذ. • بن ۱ : پرهود، بن ۲ : -
- ◊ برهودن، بيهودن
- پرهودن، نا. ۱ | پرهودنی، ص. ۲
- برهود، ص. ۱ | پرهوده، ص. ۱۰.۱ | پرهودنده، ص. ۱۰.۲
- پرهیزیدن [parhizidan] آ. گذ. • بن ۱ : پرهیزید، بن ۲ : پرهیز
- پرهیزیدن، نا. ۱ | پرهیزانیدن، نا. ف. گذ. ۱-۱
- پرهیز، نا. ۲۰.۱ | پرهیزانه، نا. ۲۰.۲ | پرهیزگار، ص. ۲۰.۲ | پرهیزنده، ص. نا. ۲۰.۲
- پرهیزگاری، نا. ۲۰.۳ | ناپرهیزگار، ص. ۲۰.۶ | ناپرهیزی، نا. ۲۰.۶ | ناپرهیزگاری، نا. ۲۰.۷
- پریدن [paridan] آ. ناگذ. • بن ۱ : پرید، بن ۲ : پر
- پریدن، نا. ۱ | پرانیدن، نا. ف. گذ. ۱-۱ | پریدنی، ص. ۲ | بپریدن، نا. ف. ناگذ. ۳ | فروپریدن، نا. ف. ناگذ. ۳ | ورپریدن، نا. ف. ناگذ. ۳ | بازپرانیدن، نا. ف. گذ. ۳
- پریده، ص. ۱۰.۲ | پریدگی، نا. ۱۰.۳ | ورپریده، ص. ۱۰.۶
- پر، نا. ۲۰.۱ | پرش، نا. ۲۰.۲ | پرنده، ص. نا. ۲۰.۲ | پری، نا. ۲۰.۲ | پراننده، ص. نا. ۲۰-۲ | پرشگاه، نا. ۲۰.۳ | پرندهگی، نا. ۲۰.۳ | پرندهناک، ص. ۲۰.۳ | پریسا، ص. ۲۰.۳

پریوار، ص. ۲.۳ | پریوش، ص. ۲.۳ | بازپره، نا. ۲.۶

پُریدَن [poridan] آ. گذ. • بن ۱ : پرید، بن ۲ : پر-

- پریدن، نا. ۱.۱ | پریدنی، ص. ۲

- پریده، ص. ۱.۲ | پریدگی، نا. ۱.۳

- پر، ص. ۲.۱ | پری، نا. ۲.۲

پَریشیدَن [parifidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : پریشید، بن ۲ : پریش

پُرَاشیدَن ◇

- پریشیدن، نا. ۱ | پریشانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | پریشیدنی، ص. ۲

- پریشیده، ص. ۱.۲

- پریش، ص. ۲.۱ | پریشان، ص. ق. ۲-۱ | پریشنده، ص. نا. ۲.۲ | پریشانی، نا. ۲-۲

پَزِیدَن ← پُختن [pazidan]

پُرُردَن [pezordan] آ. گذ. • بن ۱ : پژرد، بن ۲ : پژر

- پژردن، نا. ۱.۱ | پژردنی، ص. ۲

- پژرده، ص. ۱.۲ | پژردگی، نا. ۱.۳

- پژرنده، ص. نا. ۲.۲

پُزْمُرَدَن [pagzmordan] آ. ناگذ. • بن ۱ : پژمرد، بن ۲ : پژمر

- پژمردن، نا. ۱ | پژمرانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | پژمردنی، ص. ۲ | فروپژمردن، نا. ف.ناگذ. ۳

- پژمرده، ص. ۱.۲ | پژمردگی، نا. ۱.۳

- پژمراننده، ص. نا. ۲-۲

پَزوْلِیدَن [pagzulidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : پزوْلید، بن ۲ : پزوْل

- پزوْلیدن، نا. ۱

- پزوْلش، نا. ۲.۲ | پزوْلنده، ص. ۲.۲

پَزوْهِیدَن [pażuhidan] آ. گذ. • بن ۱ : پزوْهید، بن ۲ : پزوْه

- پژوهیدن، نا. ۱ | پژوهیدنی، ص. ۲

- پژوهیده، ص. ۱ | پژوهیدگی، نا. ۳

- پژوه، نا. ۲ | پژوهش، نا. ۲ | پژوهنده، ص. نا. ۲ | پژوهندگی، نا. ۲

پساویدن [pasavidan] / پرواسیدن

پسندیدن [pasandidan] آ. گذ. • بن ۱ : پسندید، بن ۲ : پسند

- پسندیدن، نا. ۱ | پسندیدنی، ص. ۲ | ناپسندیدن، نا. ۳

- پسندیده، ص. ۱ | ناپسندیده، ص. ۱ | پسندیدگی، نا. ۳

- پسند، نا. ۲ | پسندنده، نا. ۲ | پسنده، ص. ۲ | دژپسند، ص. ۵

ناپسند، ص. ۲ | ناپسندی، نا. ۲ | دژپسندنده، ص. ۶

پشکلیدن [peʃkalidan] / بشکلیدن

پشالیدن [paʃalidan] / بشالیدن

پشنجیدن [paʃanχidan] آ. گذ. • بن ۱ : پشنجید، بن ۲ : پشنج

◊ پشنجیدن

- پشنجیدن، نا. ۱

- پشنجیده، ص. ۱ | پشنجیده، نا. ۲

- پشنج، نا. ۲ | پشنجنده، ص. نا. ۲ | پشنجه، نا. ۲

پفیدن [pofidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : پفید، بن ۲ : پف

- پفیدن، نا. ۱

- پفیده، ص. ۱ | پفیدگی، نا. ۳

- پف، نا. ۲ | پفك، نا. ۲ | پفو، نا. ۲ | پفكی، ص. ۲

پُکیدن [pokidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : پکید، بن ۲ : پک

- پکیدن، نا. ۱

- پکیده، ص. ۱ | پکیدگی، نا. ۲

پلاسیدَن [palasidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : پلاسید، بن ۲ : پلاس

- پلاسیدن، نا. ۱ | پلاسانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | پلاسیدنی، ص. ۲

- پلاسیده، ص. ۱.۲ | پلاسیدگی، نا. ۱.۳

- پلاسنه، ص. ۲.۲ | پلاسندگی، نا. ۲.۳

پلُغیدَن [poloqidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : پلغید، بن ۲ : پلغ

- پلغیدن، نا. ۱ | ورپلغیدن، نا. ف.ناگذ. ۳

- پلغیده، ص. ۱.۲ | پلغیدگی، نا. ۱.۳ | ورپلغیده، ص. ۱.۶

- پلغنده، ص. ۲.۲ | پلغندگی، نا. ۲.۳

پلکیدَن [palekidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : پلکید، بن ۲ : پلک

- پلکیدن، نا. ۱

- پلکیده، ص. ۱.۲ | پلکیدگی، نا. ۱.۳

- پلکنده، ص. نا. ۲.۲ | پلکنندگی، نا. ۲.۳

پناهیدَن [panahidan] آ. گذ. • بن ۱ : پناهید، بن ۲ : پناه

- پناهیدن، نا. ۱

- پناهیده، ص. ۱.۲ | پناهیدگی، نا. ۱.۳

- پناه، نا. ۲.۱ | پناهگاه، نا. ۲.۲ | پناهنده، نا. ۲.۲ | پناهندگی، نا. ۲.۳

پِنداشَن [pendaridan] ← پِنداشتَن

پِنداشتَن [pendastan] ج. گذ. • بن ۱ : پنداشت، بن ۲ : پندار ← پِنداشَن

- پنداشتن، نا. ۱ | پنداشتنی، ص. ۲

- پنداشت، ص. ۱.۱ | پنداشته، ص. ۱.۲ | پنداشتی، ص. ۱.۲ | پنداشتگی، نا. ۱.۳

- پندار، نا. ۲.۱ | پندارنده، نا. ۲.۲ | پنداره، نا. ۲.۲ | پنداری، ق. ۲.۲

پِنديَن [pandidan] آ. گذ. • بن ۱ : پندید، بن ۲ : پند

- پندیدن، نا. ۱

- پند، نا. ۲.۱ | پندآگین، ص. ۲.۲ | پندمند، ص. ۲.۲ | پندی، ص. ۲.۲
- پوزیدن [puzidan] آ. ناگذ. • بن ۱: پوزید، بن ۲: پوز
پوزیدن، نا. ۱
- پوزش، نا. ۲.۲ | پوزشگر، نا. ۲.۳ | پوزشگری، نا. ۲.۴
- پوسیدن [pusidan] آ. ناگذ. • بن ۱: پوسید، بن ۲: پوس
پوسیدن، نا. ۱ | پوسانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | پوسیدنی، ص. ۲
- پوسیده، ص. ۱.۲ | پوسانیده، ص. ۱-۲ | پوسیدگی، نا. ۱.۳
- پوسنده، ص. ۲.۲ | پوساننده، ص. ۲-۲ | پوسنده‌گی، نا. ۲.۳
- پوشیدن [pufidan] آ. گذ. • بن ۱: پوشید، بن ۲: پوش
پوشیدن، نا. ۱ | پوشانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | پوشیدنی، ص. ۲ | بازپوشیدن، نا. ف.گذ. ۳.
- برپوشیدن، نا. ف.گذ. ۳ | درپوشیدن، نا. ف.گذ. ۳ | فروپوشیدن، نا. ف.گذ. ۳ |
فراپوشیدن، نا. ف.گذ. ۳ | بازپوشانیدن، نا. ف.گذ. ۳- | درپوشانیدن، نا. ف.گذ. ۳-
- پوشیده، ص. ۱.۲ | پوشانیده، ص. ۱-۲ | پوشیدگی، نا. ۱.۳
- پوش، نا. ۲.۱ | پوشان، نا. ۲.۲ | پوشانک، نا. ۲.۲ | پوشش، نا. ۲.۲ |
پوشنده، ص. نا. ۲.۲ | پوشه، نا. ۲.۲ | پوشی، نا. ۲.۲ | پوشینه، نا. ۲.۲ |
پوشانکی، ص. نا. ۲.۳ | پوششی، ص. ۲.۳ | پوشنه، نا. ۲.۳ | پوشنی، نا. ۲.۳ |
فراپوش، نا. ۲.۵ | ورپوشه، نا. ۲.۶
- پوییدن [pujidan] آ. ناگذ. • بن ۱: پویید، بن ۲: پو(ی)
- پوییدن، نا. ۱ | پویانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | پوییدنی، ص. ۲ | پویانیدنی، ص. ۲-۲
- پوییده، ص. ۱.۲ | پوییدگی، نا. ۱.۳
- پویان، ص. ۲-۱ | پویا، ص. ۲.۲ | پویش، نا. ۲.۲ | پوینده، ص. ۲.۲ | پویه، نا. ۲.۲ |
پویاننده، ص. ۲-۲ | پویایی، نا. ۲.۳ | پویندگی، نا. ۲.۳ | پویاندگی، نا. ۲.۳
- پهندن [pahnidan] آ. گذ. • بن ۱: پهندید، بن ۲: پهن

- پهنهیدن، نا. ۱ | پهنا، نا. ۲.۱ | پهنه، نا. ۲.۲ | پهنه، نا. ۲.۳ | پهنهیدن [piʃidan] آ. گذ. • بن ۱: پیچید، بن ۲: پیچیدن [piʃidən]
- پیچیدن، نا. ۱ | پیچیدنی، ص. ۲ | پیچانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | برپیچیدن، نا. ف. گذ. ۲ | پیچیدن، نا. ف. گذ. ۳ | بازپیچانیدن، نا. ف. گذ. ۳-
- پیچیدک، نا. ۱.۲ | پیچیده، ص. ۱.۲ | پیچانیده، ص. ۱-۲ | پیچیدگی، نا. ۱.۳ | درپیچیده، ص. ۱.۶ | درپیچیده، ص. ۱.۷ | درپیچیدگی، نا. ۱.۷
- پیچ، نا. ۲.۱ | پیچان، ص. ق. ۱-۲ | پیچا، ص. ۲.۲ | پیچاک، ص. ۲.۲ | پیچک، نا. ۲.۲ | پیچناد، ص. ۲.۲ | پیچش، نا. ۲.۲ | پیچه، نا. ۲.۲ | پیچی، ص. ۲.۲ | پیچانده، ص. نا. ۲-۲ | پیچایی، نا. ۲.۳ | پیچندگی، نا. ۲.۳ | بازپیچ، نا. ۲.۵ | درپیچان، ص. ۲-۵
- پیختن [pixtan] - گذ. • بن ۱: پیخت، بن ۲: -
- پیختن، نا. ۱ | پیختنی، ص. ۲ | برپیختن، نا. ف. گذ. ۳ | درپیختن، نا. ف. گذ. ۳-
- پیخته، ص. ۱.۲ | پیختگی، نا. ۱.۳ | برپیخته، ص. ۱.۶ | پیراستن [pirastan] آ. گذ. • بن ۱: پیراست، بن ۲: پیرا(ای)
- پیراستن، نا. ۱ | پیراستنی، ص. ۲ | پیراسته، ص. ۱.۲ | پیراستگی، نا. ۱.۳ | ناپیراسته، ص. ۱.۶
- پیرایش، نا. ۲.۲ | پیراینده، ص. نا. ۲.۲ | پیرایه، نا. ۲.۲ | پیرایشگاه، نا. ۲.۳ | پیرایشگر، نا. ۲.۳ | پیرایندگی، نا. ۲.۳ | پیرایه‌گر، نا. ۲.۳
- پیماییدن [pejmudan] ← پیمودن ← پیماییدن [pejmudan] ج. گذ. • بن ۱: پیمود، بن ۲: پیما(ای) ← پیماییدن [pejmudan]
- پیمودن، نا. ۱ | برپیمودن، نا. ف. گذ. ۳ | درپیمودن، نا. ف. گذ. ۳ | ناپیموده، ص. ۱.۶ | پیموده، ص. ۱.۶

- پیمان، نا. ۲.۲ | پیمانه، نا. ۲.۲ | پیمایش، نا. ۲.۲ | پیماینده، ص. نا. ۲.۲ |
- پیمایی، نا. ۲.۲ | پیمایشگر، نا. ۲.۳ | پیماینده‌گی، نا. ۲.۳
- پیوستن [pejvastan] ب. ناگذ. • بن ۱: پیوست، بن ۲: پیوند ← پیوندیدن
- پیوستن ، نا. ۱ | پیوندیدن، نا. ف.گذ. ۱ | پیوستنی، ص. ۲ |
- بازپیوستن، نا. ف.گذ. ۳ | درپیوستن، نا. ف.گذ. ۳
- پیوست، نا. ۱.۱ | پیوسته، ص. ۱.۲ | پیوسته‌گر، نا. ۱.۳ | پیوستگی، نا. ۱.۳ |
- پیوسته‌گری، نا. ۱.۴ | ناپیوسته، ص. ۱.۶
- پیوند، نا. ۲.۱ | پیوندگاه، نا. ۲.۲ | پیوندگر، نا. ۲.۲ | پیوندی، ص. ۲.۲
- پیوندیدن [pejvandidan] ← پیوستن

ت [t]

- تاییدن [tabidan] ← تافتَن
- تاختن [taxtan] ج. ناگذ. • بن ۱: تاخت ، بن ۲: تاز ← تازیدن
- تاختن، نا. ۱
- تازانیدن، نا. ف.گذ. ۱ | برتاختن، نا. ف.گذ. ۳
- تاخت، نا. ۱.۱ | تاختگاه، نا. ۱.۲ | تاخته، ص. ۱.۲ | تازانیده، ص. ۱-۲ |
- تازنده، ص. نا. ۲.۲
- تاراجیدن [tarajidan] آ. گذ. • بن ۱: تاراجید ، بن ۲ : تاراج
- تاراجیدن، نا. ۱
- تاراج، نا. ۲.۱ | تاراجگاه، نا. ۲.۲ | تاراجگر، ص. نا. ۲.۲ | تاراجگری، نا. ۲.۳
- تارانیدن [taranidan] آ. گذ. • بن ۱: تارانید ، بن ۲ : تاران
- تارانیدن، نا. ۱
- تارانیده، ص. ۱.۲

- تاراننده، ص. نا. ۲.۲

تازیدن [tazidan] ← تاختن

تاسیدن [tasidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : تاسید، بن ۲ : تاس

- تاسیدن، نا. ۱ | تاسانیدن، نا. ف.گذ. ۱-

- تاسیده، ص. ۱.۲

- تاس، نا. ۲.۱ | تاسا، نا. ۲.۲ | تاسنده، ص. ۲.۲ | تاسه، نا. ۲.۲ | تاسندگی، نا. ۲.۳

تافتَن [taftan] ج. گذ. ناگذ. • بن ۱ : تافت، بن ۲ : تاب ← تابیدن

◊ تاویدن، تبیدن

- تافتَن، نا. ۱ | تابانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | تابیدنی، ص. ۲ | ناتافتَن، نا. ۳

| بازتافتَن، نا. ف.گذ. ۳ | برتابفتَن، نا. ف.گذ. ۳ | درتابفتَن، نا. ف.گذ. ۳

فروتابیدن، نا. ف.گذ. ۳

- تافتَن، نا. ۱.۲ | تافته، ص. ۱.۲ | تافتگی، نا. ۱.۳ | برتابفته، ص. ۱.۶

ناتافتَن، ص. ۱.۶ | برتابفتگی، نا. ۱.۷

- تاب، نا. ۲.۱ | تب، نا. ۲.۱ | تابان، ص. ۲-۱ | تابستان، نا. ۲.۲ | تبستان، نا. ۲.۲

| تابش، نا. ۲.۲ | تابناک، ص. ۲.۲ | تابنده، ص. ۲.۲ | تابه، نا. ۲.۲

تابستانگاه، نا. ۲.۳ | تابستانی، ص. ۲.۳ | تابشی، ص. ۲.۳ | تابگی، نا. ۲.۳

تابناکی، ص. ۲.۴ | تابندگی، نا. ۲.۴ | تاوهگر، نا. ۲.۳ | بازتاب، ص. ۵ | ۲.۵

ناتاب، ص. ۲.۵

تائِستَن [tanestan] / توانِستَن

تاویدن [tavidan] / تابیدن

تباهیدن [tabahidän] آ. ناگذ. • بن ۱ : تباهید، بن ۲ : تباء

- تباهیدن، نا. ۱ | تباهانیدن، نا. ف.گذ. ۱-

- تباء، نا. ۲.۱ | تباہی، نا. ۲.۲

تَبَسِيدَن [tabsidan] آ. ناگذ. • بن ۱: تَبَسِيد، بن ۲: تَبَس

٠ تَفَسِيدَن، تَفَتِيدَن، تَفَيَدَن

- تَبَسِيدَن، نا. ۱ | تَبَسَانِيدَن، نا. ف.گذ. ۱ -

- تَبَسِيدَه، ص. ۱۰.۲ | بازْتَفِيدَه، ص. ۱۰.۶ | ناتَفِيدَه، ص. ۱۰.۶

- تَبَس، نا. ۲۰.۱ | تَبَسَان، ص. ق. ۲-۱ | تَبَسَنَدَه، ص. ۲۰.۲ |

تبش، نا. ۲۰.۲ | تَبَنَاك، ص. ۲۰.۲

تَبَيَدَن / tabidan

تَپَيَدَن [tapidan] آ. ناگذ. (۱) • بن ۱: تَپَيَد، بن ۲: تَپ

٠ چَيَدَن (۱)

- تَپَيَدَن، نا. ۱ | تَپَانَدَن، نا. ف.گذ. ۱- | تَپَانَدَنِي، ص. ۲- | بَرْتَپَيَدَن، نا. ف.ناگذ. ۳

- تَپَيَدَه، ص. ۱۰.۲ | تَپَانَدَه، ص. ۱-۲ | تَپَيَدَگَيِ، نا. ۱.۳

تَپَيَدَن [tapidan] آ. ناگذ. (۲) • بن ۱: تَپَيَد، بن ۲: تَپ

- تَپَيَدَن، نا. ۱ | تَپَيَدَنِي، ص. ۲ | بَرْتَپَيَدَن، نا. ف.ناگذ. ۳

- تَپَيَدَه، ص. ۱۰.۲ | تَپَانَدَه، ص. ۱-۲ | تَپَيَدَگَيِ، نا. ۱.۳

- تَپ، نا. ۲۰.۱ | تَپَان، ص. ۲.۲ | تَپَش، نا. ۲۰.۲ | تَپَنَدَه، ص. ۲۰.۲ | تَپَنَدَگَيِ، نا. ۲۰.۳

تَخَشِيدَن [taxfidan] آ. ناگذ. • بن ۱: تَخَشِيد، بن ۲: تَخَش

- تَخَشِيدَن، نا. ۱

- تَخَش، نا. ۲۰.۱ | تَخَشا، ص. ۲۰.۲

تَفَتِيدَن / tabsidan

تَفَسِيدَن / tabsidan

تَفَيَدَن / tabsidan

تَراشِيدَن [tarafidan] آ. گذ. • بن ۱: تَراشِيد، بن ۲: تَراش

- تراشیدن، نا. ۱ | تراشیدنی، ص. ۲ | برترashaشیدن، نا. ف.گذ. ۳ | فروترashaشیدن، نا. ف.گذ. ۳
- تراشیده، ص. ۱۰.۲ | ناتراشیده، ص. ۱.۶
- تراش، نا. ۲۰.۱ | تراشند، ص. نا. ۲۰.۲ | تراشش، نا. ۲۰.۲ | تراشه، نا. ف.گذ. ۲.۵
- ترازیدن [tarazidan] آ. گذ. • بن ۱ : ترازید، بن ۲ : تراز
- ترازیدن، نا. ۱
- تراز، ص. ۲۰.۱ | ترازمند، ص. ۲۰.۲ | ترازنده، ص. نا. ۲۰.۲
- تراویدن [taravidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : تراوید، بن ۲ : تراو
- تراویدن، نا. ۱ | تراوانیدن، نا. ف.گذ. ۱
- تراوید، نا. ۱۰.۱ | تراویده، ص. ۱۰.۲
- ترسیدن [tarsidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : ترسید، بن ۲ : ترس
- ترسیدن، نا. ۱ | ترسانیدن، نا. ف.گذ. ۱-۱ | ترسیدنی، ص. ۲
- ترسیده، ص. ۱۰.۲ | ترسانیده، ص. ۱-۲
- ترس، نا. ۲۰.۱ | ترسان، ص. ق. ۲-۱ | ترسا، ص. نا. ۲۰.۲ | ترسگین، ص. ۲.۲
- | ترسنده، ص. ۲۰.۲ | ترسانگ، نا. ۲-۲ | ترساننده، ص. ۲-۲ | ترسایی، ص. نا. ۲۰.۳
- . ترسنده‌گی، نا. ۲۰.۳ | ناترس، ص. ۲۰.۵ | ناترسی، نا. ۲۰.۶ | مترسک، نا.
- ترشیدن [torfidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : ترشید، بن ۲ : ترش
- ترشیدن، نا. ۱ | ترشانیدن، نا. ف.گذ. ۱
- ترشیده، ص. ۱۰.۲ | ترشیدگی، نا. ۱۰.۳
- ترش، ص. ۲۰.۱ | ترشا، نا. ۲۰.۲ | ترشه، نا. ۲۰.۲ | ترشی، نا. ۲۰.۲ | ترشایی، نا. ۲۰.۳
- ترکیدن [tarakidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : ترکید، بن ۲ : ترک
- ترکیدن، نا. ۱ | ترکانیدن، نا. ف.گذ. ۱
- ترکیده، ص. ۱۰.۲ | ترکانیده، ص. ۱-۲ | ترکیدگی، نا. ۱۰.۳

- ترک، نا. ۱

ترنجیدن [toranjidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : ترنجید، بن ۲ : ترنج

◊ **تبنجیدن**

- ترنجیدن، نا. ۱ | بتبنجیدن، نا. ف.ناگذ. ۳ | برترنجیدن، نا. ف.ناگذ. ۳

درترنجیدن، نا. ف.ناگذ. ۳

- ترنجیده، ص. ۱.۲ | ترنجیدگی، نا. ۱.۳ | درترنجیده، ص. ۱.۶

- ترنج، نا. ۲.۱ | ترنجی، ص. ۲.۲

ترنگیدن [tarangidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : ترنگید، بن ۲ : ترنگ

- ترنگیدن، نا. ۱ | ترنگانیدن، نا. ف.گذ. ۱

- ترنگ، نا. ۲.۱

تفتیدن [taftidan] / تَبَسِيدَن

تفسیدن [tafsidan] / تَبَسِيدَن

تکانیدن [takanidan] آ. گذ. • بن ۱ : تکانید، بن ۲ : تکان

- تکانیدن، نا. ۱ | تکانیده، ص. ۱.۲ | ناتکانیده، ص. ۱.۶

- تکان، نا. ۲.۱

تکیدن [takidan] (۱) / تَكِيدَن

تکیدن [takidan] آ. ناگذ. (۲) • بن ۱ : تکید، بن ۲ : تک

- تکیدن، نا. ۱

- تکیده، ص. ۱.۲ | تکیدگی، نا. ۱.۳

تَگیدَن [tagidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : تگید، بن ۲ : تگ

◊ **تَکیدَن** (۱)

- تگیدن، نا. ۱ | تگانیدن، نا. ف.گذ. ۱

- تگ، نا. ۲.۱ | هم تگی، نا. ۲.۶

تَلَاشِيدَن [taləʃidən] آ. ناگذ. • بن ۱ : تلاشید، بن ۲ : تلاش

- تلاشیدن، نا. ۱

- تلاش، نا. ۲.۱

تَمَرْكِيدَن [tamargidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : تمربگید، بن ۲ : تمربگ

- تمربگیدن، نا. ۱ | تمربگانیدن، نا. ف.گذ. ۱

- تمربگیده، ص. ۱.۲

تَمِيدَن [tamidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : تمید، بن ۲ : تم

- تمیدن، نا. ۱

- تمینه، ص. ۲.۲

تَنَجِيدَن [tandʒidan] / **تُنَجِيدَن**

تُنْدِيدَن [tondidan] آ. ناگذ. (۱) • بن ۱ : تنید، بن ۲ : تن

- تنیدن، نا. ۱

- تن، نا. ۲.۱ | تندور، نا. ۲.۲ | تندي، نا. ۲.۲

تُنْدِيدَن [tondidan] آ. ناگذ. (۲) • بن ۱ : تنید، بن ۲ : تن

- تنیدن، نا. ۱

- تنده، نا. ۲.۲

تَنِيدَن [tanidan] آ. گذ. • بن ۱ : تنید، بن ۲ : تن

- تنیدن، نا. ۱ | تنانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | برتنانیدن، نا. ف.گذ. ۳

- تنید، نا. ۱.۱ | تنیده، ص. ۱.۲ | تنیدگی، نا. ۱.۳

تَوَانِستَن [tavanestan] آ. ناگذ. • بن ۱ : توانست، بن ۲ : توان

◊ **تَانِستَن**

- توانستن، نا. ۱ | برتowanستن، نا. ف.ناگذ. ۳

- توانست، نا. ۱.۱ | توانستگی، نا. ۱.۳

- توان، نا. ۲.۱ | توانا، ص. ۲ | توانش، نا. ۲.۲ | توانگر، ص. نا. ۲.۲
 تواننده، ص. ۲ | توانایی، نا. ۲.۳ | توانگری، نا. ۲.۳ | توانگی، نا. ۲.۳
 توانندگی، نا. ۲.۳ | ناتوان، ص. ۲.۵ | ناتوانا، ص. ۲.۶ | ناتوانی، نا. ۲.۶

ناتوانندگی، نا. ۲.۶ | ناتوانایی، نا. ۲.۷ | ناتوانندگی، ص. ۲.۷

توختن [tuxtan] ج. کذ. • بن ۱ : توخت، بن ۲ : توز ← توزیدن

- توختن، نا. ۱ | واتوختن، نا. ف.گذ. ۱.۳

- توخته، ص. ۲.۲

توريَّدَن [toridan] / توليَّدَن

توزيَّدَن [tozidan] ← توختن

توفيدَن [tufidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : توفید، بن ۲ : توف

- توفيدن، نا. ۱

- توف، نا. ۲.۱ | توفان، نا. ۲.۲ | توفنده، ص. ۲.۲ | توفندگی، نا. ۲.۳

توليدَن [tulidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : توليد، بن ۲ : تول

◊ توريَّدَن

- توليدن، نا. ۱ | فاتوليدن، نا. ف.ناگذ. ۳

- تول، نا. ۲.۱

تهيَّدَن [tohidan] آ. گذ. • بن ۱ : تهييد، بن ۲ : تهی

- تهيiden، نا. ۱

- تهی، ص. ۲.۱ | تهيگاه، نا. ۲.۲

ج [dʒ]

جاويَّدَن [dʒavidan] / جويَّدَن

جرَنگيَّدَن [dʒarangidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : جرنگيد، بن ۲ : جرنگ

◊ چرنگيَّدَن

- جرنگیدن، نا. ۱
- جرنگ، نا. ۲.۱ | جرنگی، نا. ق. ۲.۱
- جَرِيدَن [qeridan] آ. گذ. • بن ۱ : جرید، بن ۲ : جرِيدَن
- جریدن، نا. ۱ | جریدنی، ص. ۲ | جرانیدن، نا. ف. گذ. ۱
- جرانیده، ص. ۱-۲ | جریدگی، نا. ۱.۳
- جَسْتَن [qastan] ج. ناگذ. • بن ۱ : جست، بن ۲ : جه ← جهیدَن
- جستن، نا. ۱ | جهیدنی، ص. ۲ | جهانیدن، نا. ف. گذ. ۱-۲ | جستنگاه، نا. ۲
- اندرجهیدن، نا. ف. ناگذ. ۳ | برجستن، نا. ف. گذ. ۳ | ورجستن، نا. ف. ناگذ. ۳
- فروجهیدن، نا. ف. ناگذ. ۳
- جست، نا. ۱.۱ | جسته، ص. ۱.۲ | جستگی، نا. ۱.۳ | برجسته، ص. ۱.۶
- ناجسته، ص. ۱.۶ | برجستگی، نا. ۱.۷ | ورجستگی، نا. ۱.۷
- جهان، ق. ۲-۱ | جهش، نا. ۲.۲ | جهنده، ص. ۲۰.۲ | جهندگی، نا. ۲.۳
- جُسْتَن [qostan] ج. گذ. • بن ۱ : جست، بن ۲ : جو
- جستن، نا. ۱ | جستنی، ص. ۲ | اندرجستن، نا. ف. گذ. ۳ | بازجستن، نا. ف. گذ. ۳
- فروجستن، نا. ف. گذ. ۳ | واجستن، نا. ف. گذ. ۳
- جست، نا. ۱.۱ | جستار، نا. ۱.۲ | جسته، ص. ۱.۲ | بازجست، نا. ۱.۵
- واجست، نا. ۱.۵ | ناجسته، ص. ۱.۶
- جویا، ص. ۲.۲ | جویان، ص. ق. ۲.۲ | بازجو، نا. ۲.۵ | بازجویی، نا. ۲.۶
- جُنبیدَن [qonbidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : جنبید، بن ۲ : جنب
- جنبیدن، نا. ۱ | جنبانیدن، نا. ف. گذ. ۱-۲ | جنبیدنی، ص. ۲ | بازجنبیدن، نا. ف. ناگذ. ۳
- درجنبیدن، نا. ف. ناگذ. ۳ | واجنبانیدن، نا. ف. گذ. ۳
- جنبانیده، ص. ۱-۲
- جنب، نا. ۲.۱ | جنبان، ص. ۲-۱ | جنبش، نا. ۲.۲ | جنبنده، ص. ۲

جنباننده، نا. ۲-۲ | جنبایی، نا. ۲.۳ | جنبندگی، نا. ۲.۳ | ناجنبان، ص. ۵-۶

جنگیدن [qangidan] آ. ناگذ. • بن ۱: جنگید، بن ۲: جنگ

- جنگیدن، نا. ۱ | جنگانیدن، نا. ذ. گذ. ۱-

| جنگ، نا. ۲.۱ | جنگباره، ص. ۲.۲ | جنگگاه، نا. ۲.۲ | جنگگر، ص. نا. ۲.۲

جنگنده، ص. نا. ۲.۲ | جنگی، ص. ۲.۲ | جنگندگی، نا. ۲.۳

جوشیدن [qufidan] آ. ناگذ. • بن ۱: جوشید، بن ۲: جوش

- جوشیدن، نا. ۱ | جوشانیدن، نا. ذ. گذ. ۱- | جوشیدنی، ص. ۲ | درجوشیدن، نا. ذ. گذ. ۲

- جوشیده، ص. ۱.۲ | جوشانیده، ص. ۱-۲

| جوش، نا. ۲.۱ | جوشک، نا. ۲.۲ | جوشان، ص. ق. ۲-۱ | جوشش، نا. ۲.۲

جوشنده، نا. ص. ۲ | جوشاننده، ص. ۲-۲ | جوشندگی، نا. ۲.۳ | بجوش، ص. ۲.۵

جویدن [qavidan] آ. گذ. • بن ۱: جوید، بن ۲: جو

◊ جاویدن

- جویدن، نا. ۱ | جویدنی، ص. ۲ | نجویدنی، ص. ۴

- جویده، ص. ۱.۲ | جویدگی، نا. ۱.۳ | ناجویده، ص. ۱.۱

- جاوید، نا. ۲.۲ | جونده، نا. ۲.۲ | جوندگی، نا. ۲.۳

جهیدن [qahidan] ← جستن

چ [tʃ]

چاپیدن [tʃapidan] آ. گذ. • بن ۱: چاپید، بن ۲: چاپ

- چاپیدن، نا. ۱ | چاپیدنی، ص. ۲

- چاپیده، ص. ۱.۲ | چاپیدگی، نا. ۱.۳

چامیدن [tʃamidan] آ. ناگذ. • بن ۱: چامید، بن ۲: چام

- چامیدن، نا. ۱

- چامین، نا. ۲.۲ | چامیز، نا. ۲.۲
- چاویدن [ʃavidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : چاویدن، بن ۲ : چاویدن، نا. ۱
- چاو، نا. ۲.۱ | چاوان، ص. ق. ۲.۲ | چاوش، ص. نا. ۲.۲
- چاییدن [ʃajidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : چایید، بن ۲ : چاییدن، نا. ۲
- چاییدن، نا. ۱ | چایانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | چاییدنی، ص. ۲
- چاییده، ص. ۲ | چاییدگی، نا. ۱.۲
- چایمان، نا. ۲.۲
- چپیدن [ʃapidan] / تپیدن (۱)
- چپیدن [ʃapidan] آ. ناگذ. (۲) • بن ۱ : چپید، بن ۲ : چپ
- چپیدن، نا. ۱
- چپیده، ص. ۱.۲
- چپ، ص. نا. ۲.۱ | چپا، نا. ۲.۲ | چپکی، ق. ۲.۲ | چپه، ص. نا. ۲.۲ | چپی، ص. نا. ۲.۲
- چخیدن [ʃaxidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : چخید، بن ۲ : چخ
- چخیدن، نا. ۱
- چخیده، ص. ۱.۲ | چخیدگی، نا. ۱.۳
- چخ، نا. ۲.۱ | چخان، ص. ق. ۲.۲ | چخنده، ص. نا. ۲.۲ | چخی، نا. ۲.۲
- چخندگی، نا. ۲.۳
- چربیدن [ʃarbidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : چربید، بن ۲ : چرب
- چربیدن، نا. ۱ | چربانیدن، نا. ف.گذ. ۱-
- چرب، ص. ۲.۱ | چربش، نا. ۲.۲ | چربنده، ص. ۲.۲ | چربی، نا. ۲.۲
- چربندگی، نا. ۲.۳
- چرتیدن [ʃortidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : چرتید، بن ۲ : چرت

- چرتیدن ، نا. ۱ | واچرتیدن ، ف. ناگذ. ۳
- چرت ، نا. ۲.۱ | چرتی ، ص. ۲.۲
- چَرخیدَن [ʃarxidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : چرخید ، بن ۲ : چرخ
- چرخیدن ، نا. ۱ | چرخانیدن ، نا. ف.گذ. ۱
- چرخیده ، ص. ۱.۲ | چرخیدگی ، نا. ۱.۳
- چرخ ، نا. ۲.۱ | چرخان ، ص. ۵. ۲-۱ | چرخچی ، نا. ۲.۲ | چرخسا ، ص. ۲.۲
- چرخگاه ، نا. ۲.۲ | چرخگر ، نا. ۲.۲ | چرخشـت ، نا. ۲.۲ | چرخنـه ، ص. ۲.۲
- چرخوار ، ص. ۲.۲ | چرخوشـ، ص. ۲.۲ | چرخه ، نا. ۲.۲ | چرخـی ، ص. نا. ۲.۲
- چرخکـی ، نا. ۲.۲ | چرخانـه ، نا. ۲-۲ | چرخگـی ، نا. ۲.۲ | چرخندـگـی ، نا. ۲.۲
- چَرسـتیدَن [ʃarastidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : چرسـتـید ، بن ۲ : چرسـت
- چرسـتـیدن ، نا. ۱
- چرسـتـ ، نا. ۲.۱
- چَرنـگـیدَن [ʃarangidan] / جـرنـگـیدـن
- چُروـکـیدـن [ʃorukidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : چـروـکـیدـ ، بن ۲ : چـروـکـ
- چـروـکـیدـ ، نا. ۱ | وـرـچـروـکـیدـ ، نا. فـناـگـذ. ۳
- چـروـکـیدـه ، ص. ۱.۲ | وـرـچـروـکـیدـه ، ص. ۱.۶
- چـروـکـ ، نا. ۲.۱
- چَروـیدَن [ʃarvidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : چـروـیدـ ، بن ۲ : چـروـ
- چـروـیدـن ، نا. ۱
- چـروـیدـه ، ص. ۱.۲ | چـارـهـ ، نا. ۰
- چَرـیدـن [ʃaridan] آ. گـذـ. نـاـگـذـ. • بن ۱ : چـرـیدـ ، بن ۲ : چـرـ
- چـرـیدـن ، نا. ۱ | چـرانـیدـن ، نـا. فـگـذـ. ۱-۱ | چـرـیدـنـگـاهـ ، نـا. ۲ | چـرـیدـنـیـ ، ص. ۲
- چـرانـیدـنـیـ ، ص. ۲-۲ | نـاـچـرـیدـنـ ، نـا. ۳

- چریده، ص. ۱.۲ | چرانیده، ص. ۱-۲ | ناچرانیده، ص. ۱-۶
- چرا، نا. ۲.۲ | چرش، نا. ۲.۲ | چرنده، ص. نا. ۲.۲ | چره، نا. ۲.۲ | چرینه، نا. ۲.۲
- چرامین، نا. ۲.۲ | چراننده، نا. ۲-۲ | چراگاه، نا. ۲.۳ | چراگر، ص. ۲.۳
- چرانندگی، نا. ۲-۳
- چزانیدن** [ʃazanidan] آ. گذ. • بن ۱ : چزانید، بن ۲ : چزان
- چزانیدن ، نا. ۱
- چزاننده، ص. نا. ۲.۲
- چسبیدن** [ʃaspidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : چسبید، بن ۲ : چسب
- چسبیدن، نا. ۱ | چسبانیدن، نا. ف.گذ. ۱-۲ | چسباندنی، ص. ۲-۲
- برچسبیدن، نا. فناگذ. ۳ | برچسبانیدن، نا. ف.گذ. ۳
- چسبیده، ص. ۱.۲ | چسبانیده، ص. ۱-۲ | چسبیدگی، نا. ۱.۳ | برچسبیده، ص. ۱.۶
- چسب، نا. ۲.۱ | چسبان، ص. ۲-۱ | چسبناک، ص. ۲.۲ | چسبنده، ص. ۲.۲
- چسبی، ص. ۲.۲ | چسبناکی، نا. ۲.۳ | چسبندگی، نا. ۲.۳ | بچسب، ص. ۲.۵
- برچسب، نا. ۲.۵ | ناجسب، ص. ۲.۵ | برچسبان، ص. ۲-۵
- چسیدن** [ʃosidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : چسید، بن ۲ : چس
- چسیدن، نا. ۱ | ورچسیدن، نا. فناگذ. ۳ | ورجسانیدن، نا. ف.گذ. ۳
- چس، نا. ۲.۱ | چسکی، ص. ۲.۰.۱ | چسو، ص. ۲.۲ | چسونه، ص. نا. ۲.۳
- چشیدن** [ʃefjidan] آ. گذ. • بن ۱ : چشید، بن ۲ : چش
- چشیدن، نا. ۱ | چشانیدن، نا. ف.گذ. ۱-۲ | چشیدنی، ص. ۲ | ناچشیدنی، ص. ۴
- ناچشیدن، نا. ۳
- چشیده، ص. ۱.۲ | ناچشیده، ص. ۱.۶
- چش، نا. ۲.۲ | چشنده، ص. نا. ۲.۲ | چشاپی، نا. ۲.۳
- چغزیدن** [ʃaqzidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : چغزید، بن ۲ : چغز

- چغزیدن، نا. ۱ | چغزانیدن، نا. ف.گذ. ۱ -
- چغزیده، ص. ۱.۲ -
- چکیدن [ʃakidan] آ. ناگذ. • بن ۱: چکید، بن ۲: چک
- چکیدن، نا. ۱ | چکانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | فروچکانیدن، نا. ف.ناکذ. ۳ | درچکانیدن، نا. ف.گذ. ۳ - | فروچکانیدن، نا. ف.گذ. ۳ -
- چکیده، ص. ۱.۲ | چکیدگی، نا. ۱.۳ -
- چک، نا. ۲.۱ | چکاله، نا. ۲.۲ | چکه، نا. ۲.۲ ؟ | چکانا، ؟ ۲-۲ | چکانده، ص. ۲-۲ چکانه، ص. ۲-۲
- چلسکیدن [ʃeleskidan] آ. گذ. • بن ۱: چلسکید، بن ۲: چلسک
- چلسکیدن، نا. ۱ | چلسکانیدن، نا. ف.گذ. ۱ -
- چلسکیده، ص. ۱.۲ | چلسکیدگی، نا. ۱.۳ -
- چلیدن [ʃalidan] آ. ناگذ. • بن ۱: چلید، بن ۲: چل
- چلیدن، نا. ۱ -
- چل، نا. ۲.۱ -
- چمیدن [ʃamidan] آ. گذ. • بن ۱: چمید، بن ۲: چم
- چمیدن، نا. ۱ | چمانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | ناچمیدن، نا. ۳ -
- چمیده، ص. ۱.۲ | چمیدگی، نا. ۱.۳ | ناچمیده، ص. ۱.۶ -
- چم، نا. ۲.۱ | چمان، ص. ۲-۱ | چمنده، ص. ۲.۲ | چمندگی، نا. ۲.۳ | ناچمان، ص. ۲-۵ -
- چوریدن [ʃuridan] آ. گذ. • بن ۱: چورید، بن ۲: چور
- چوریدن، نا. ۱ -
- چور، نا. ۲.۱ -
- چوشیدن [ʃuʃidan] آ. گذ. • بن ۱: چوشید، بن ۲: چوش
- چوشیدن، نا. ۱ -

- چوشک، نا. ۲.

چیدن [fidan] ب. گذ. • بن ۱ : چید، بن ۲ : چین

- چیدن، نا. ۱ | چنانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | بازچیدن، نا. ف.گذ. ۳ | برچیدن، نا. ف.گذ. ۳

| درچیدن، نا. ف.گذ. ۳ | فروچیدن، نا. ف.گذ. ۳ | ناچیدن، نا. ف.گذ. ۳ | واچیدن، نا. ف.گذ. ۳

ورچیدن، نا. ف.گذ. ۳

- چیده، ص. ۱۰.۲ | ناچیده، ص. ۱۰.۶ | برچیده، ص. ۱۰.۶ | درچیده، ص. ۱۰.۶

واچیده، ص. ۱۰.۶

- چیننده، نا. ۲.۲ | چیننندگی، نا. ۲.۳ | برچین، نا. ۲.۵ | برچیننا، نا. ۲.۶

برچیننده، نا. ۲.۶

خ [x]

خاریدن [xaridan] آ. گذ. ناگذ. • بن ۱ : خارید، بن ۲ : خار

- خاریدن، نا. ۱ | خارانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | خاریدنی، ص. ۲

- خاریده، ص. ۱۰.۲ | خاریدگی، نا. ۱۰.۳

- خارش، ص. ۲.۲ | خارنده، ص. ۲.۲ | خارندگی، نا. ۲.۳

خاستن [xostan] ج. ناگذ. • بن ۱ : خاست، بن ۲ : خیز ← خیزیدن

- خاستن، نا. ۱ | خیزانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | بازخاستن، نا. ف.ناگذ. ۳

برخاستن، نا. ف.ناگذ. ۳ | فرخاستن، نا. ف.ناگذ. ۳ | برخیزانیدن، نا. ف.گذ. ۳

- خاست، نا. ۱.۱ | خاستگاه، نا. ۱.۲ | خاسته، ص. ۱.۲ | خاستگی، نا. ۱.۳

بازخاست، نا. ۱.۵ | برخاست، نا. ۱.۵ | ناخاست، ص. ۱.۵ | برخاسته، ص. ۱.۶

ناخاسته، ص. ۱.۶ | برخاستگی، نا. ۱.۷

- خیز، نا. ۲.۱ | خیزان، ق. ۲-۱ | خیزک، نا. ۲.۲ | خیزش، نا. ۲.۲ | خیزنده، ص. ۲.۲

خیزه، نا. ۲.۲ | خیزندگی، نا. ۲.۳ | بازخیز، نا. ۲.۵

خاموشیدن [xamuʃidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : خاموشید، بن ۲ : خاموش

- خاموشیدن، نا. ۱

- خاموش، ص. ۲.۱ | خاموشی، نا. ۲

خایستَن [xajestan] / خاییدَن

خاییدَن [xajidən] آ. گذ. • بن ۱ : خایید، بن ۲ : خا(ی)

◊ خایستَن

- خاییدن، نا. ۱ | خاییدنی، ص. ۲

- خاییده، ص. ۱۰.۲ | خاییدگی، نا. ۱۰.۳

- خای، نا. ۲.۱ | خایش، نا. ۲.۲ | خاینده، ص. نا. ۲.۲

خَراشیدَن [xarafsidan] آ. گذ. • بن ۱ : خراشید، بن ۲ : خراش

◊ گَراشیدَن

- خراشیدن، نا. ۱ | خراشانیدن، نا. ف.گذ. ۱-۱ | خراشیدنی، ص. ۲ | ناخراشیدن، نا. ۱ | ناخراشیدنی، ص. ۴

- خراشیده، ص. ۱۰.۲ | خراشانیده، ص. ۱-۲ | خراشیدگی، نا. ۱۰.۳ | ناخراشیده، ص. ۱۰.۶

- خراش، نا. ۲.۱ | خراشته، نا. ۲.۲ | خراشه، نا. ۲.۲ | خراشندگی، نا. ۲.۳

خَرامیدَن [xaramidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : خرامید، بن ۲ : خرام

- خرامیدن، نا. ۱ | خرامانیدن، نا. ف.گذ. ۱-۱ | خرامیدنی، ص. ۲

- خرامیده، ص. ۱۰.۲ | خرامیدگی، نا. ۱۰.۳

- خرام، نا. ۲.۱ | خرامان، ق. ۲-۱ | خرامانی، نا. ۲-۲ | خرامش، نا. ۲.۲

خرامگاه، نا. ۲.۲ | خرامنده، ص. ۲.۲ | خرامشگاه، نا. ۲.۳ | خرامندگی، نا. ۲.۳

خُروشیدَن [xorufsidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : خروشید، بن ۲ : خروش

- خروشیدن، نا. ۱ | خروشانیدن، نا. ف.گذ. ۱-۱ | خروشیدنی، ص. ۲

- خروشیده، ص. ۱۰.۲ | خروشانیده، ص. ۱-۲ | خروشیدگی، نا. ۱۰.۳

- خروش، نا. ۲.۱ | خروshan، ص. ق. ۲-۱ | خروشنه، ص. ۲.۲ | خروشنده، ص. ۲.۳ | خروشندهگی، نا. ۲.۳

خَرِيدَن [xaridan] آ. گذ. • بن ۱: خرید، بن ۲: خر

- خریدن، نا. ۱ | خریدنی، ص. ۲ | باخریدن، نا. ف. گذ. ۳ | واخریدن، نا. ف. گذ. ۴
ناخریدنی، ص. ۴

- خرید، نا. ۱.۱ | خریدار، نا. ۱.۲ | خریده، ص. ۱.۲ | خریدگی، نا. ۱.۳ | باخرید، نا. ۱.۴ | بی خریدار، ص. ۱.۶ | ناخریده، ص. ۱.۶

خَزِيدَن [xazidan] آ. ناگذ. • بن ۱: خزید، بن ۲: خز

◊ غَزِيدَن

- خزیدن، نا. ۱ | خزانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | فروخزیدن، نا. ف. ناگذ. ۳ | واخزیدن، نا. ف. ناگذ. ۴
- خزیده، ص. ۱.۲

- غز، نا. ۲۰.۱ | خزان، ص. ق. ۲-۱ | خزک، نا. ۲۰.۲ | خزنه، ص. نا. ۲۰.۲

خُسْبِيدَن [xosbidan] / خُسْبِيدَن

خُسْبِيدَن [xospidan] آ. ناگذ. • بن ۱: خسپید، بن ۲: خسب
◊ خُسْبِيدَن، خُسْبِيدَن

- خسپیدن، نا. ۱ | خسپانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | خسپیدنی، ص. ۲

درخسپیدن، نا. ف. ناگذ. ۳ | فروخسپیدن، نا. ف. ناگذ. ۳ | ناخسپیدن، نا. ۳

- خسپیده، ص. ۱.۲ | خسپیدگی، نا. ۱.۳ | ناخسپیده، ص. ۱.۶

- خسب، نا. ۲۰.۱ | خسپیش، نا. ۲۰.۲ | خسپنده، ص. ۲.۲

خَسْتَن [xastan] آ. گذ. • بن ۱: خست، بن ۲: خس

- خستن، نا. ۱ | خستنی، ص. ۲ | درخستن، نا. ف. گذ. ۳ | فرخستن، نا. ف. گذ. ۴

- خست، نا. ۱.۱ | خستک، ص. ۱.۲ | خستنده، ص. ۱.۲ | خسته، ص. ۱.۲

خستگی، نا. ۱.۳ | درخسته، ص. ۱.۶ | فرخسته، ص. ۱.۶ | ناخسته، ص. ۱.۶

خُشارِيدَن [xoʃaridan] آ. گذ. • بن ۱: خشارید، بن ۲: خشار

◊ خشودَن

- خشاریدن، نا. ۱ | خشودنی، ص. ۲

- خشود، نا. ۱.۱ | خشوده، ص. ۱.۲ | خشودگی، نا. ۱.۳

- خشار، ص. ۲.۱ | خشاره، ص. ۲.۲

خَشَيَّدَن [xas̪ajidan] / شَخَائِيدَن

خُشْكَيَّدَن [xuʃkidan] آ. ناگذ. • بن ۱: خشکید، بن ۲: خشک

◊ خوشیدن

- خشکیدن، نا. ۱ | خشکانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | خشکیدنی، ص. ۲

ورخشکیدن، نا. ف.ناگذ. ۳ | ناخشکیدنی، ص. ۴

- خشکیده، ص. ۱.۲ | خشکانیده، ص. ۱-۲ | خشکیدگی، نا. ۱.۳ | ناخشکیده، ص. ۱.۶

- خشک، ص. ۲.۱ | خشکال، نا. ۲.۲ | خشکنده، ص. ۲.۲ | خشکه، ص. نا. ۲.۲

خشکی، نا. ۲.۲ | خشکسار، ص. ۲.۲ | خشکزار، نا. ۲.۲ | خشکاننده، ص. ۲-۲

خشکنندگی، نا. ۲.۳

خُشُودَن [xoʃudan] / خشاریدن

خُفْتَن [xoftan] آ. ناگذ. • بن ۱: خفت، بن ۲: خواب ← خوابیدن

- خفتن، نا. ۱ | خوابانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | خفتنگاه، نا. ۲ | خفتنی، ص. ۲

| ۳ | خوابیدنک، نا. ۲ | خوابیدنکی، ق. ۲ | فروخفتن، نا. ف.ناگذ. ۳ | ناخفتن، نا.

ناخفتنی، ص. ۴

- خفت، نا. ۱.۱ | خفتار، نا. ۱.۲ | خفتک، نا. ۱.۲ | خفتو، نا. ۱.۲ | خفته، ص. ۱.۲

خوابانیده، ص. ۱-۲ | خفتگی، نا. ۱.۳ | فروخفته، ص. ۱.۶ | ناخفته، ص. ۱.۶

ناخفتنگی، نا. ۱.۷

- خواب، نا. ۲.۱ | خوابگاه، نا. ۲.۲ | خوابنده، ص. ۲.۲ | خوابندگی، نا. ۲.۳

بی خواب، ص. ۲.۵ | هم خواب، ص. ۲.۵ | بی خوابی، نا. ۲.۶ | برخوابه، ص. نا. ۲.۶

هم خوابه، ص. نا. ۲.۶ | برخوابگی، نا. ۲.۷ | هم خوابگی، نا. ۲.۷

خَفِيدَن [xafidan] آ. ناگذ. • بن ۱: خفید، بن ۲: خف

- خفیدن، نا. ۱ | خفیدنی، ص. ۲

- خفیده، ص. ۱.۲ | خفیدگی، نا. ۱.۳

- خفه، ص. نا. ۲.۱

خَلِيدَن [xalidan] آ. ناگذ. گذ. • بن ۱: خلید، بن ۲: خل

- خلیدن، نا. ۱ | خلانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | برخلیدن، نا. ف. گذ. ۲ | ناخلیدن، نا. ف. گذ.

- خلیده، ص. ۱.۲ | خلاتیده، ص. ۱-۲ | خلیدگی، نا. ۱.۳

- خلاننده، نا. ۲-۲

خَمِيدَن [xamidan] آ. ناگذ. • بن ۱: خمید، بن ۲: خم

- خمیدن، نا. ۱ | خمانیدن، ف. گذ. ۱- | خمیدنی، ص. ۲ | خمانیدنی، ص. ۲-

فراخمیدن، ف. ناگذ. ۳

- خمیده، ص. ۱.۲ | خمانیده، ص. ۱-۲ | خمیدگی، نا. ۱.۳ | خمانیدگی، نا. ۱-۳

- خم، نا. ۲.۱ | خمان، نا. ۲-۱ | خمس، نا. ۲.۲ | خمنده، ص. ۲.۲ | خماننده، نا. ۲-

خمندگی، نا. ۲.۳ | خمانندگی، نا. ۲-۳ | بخ، ص. ۲.۵

خُنبِيدَن [xombidan] آ. ناگذ. • بن ۱: خنبید، بن ۲: خنب

- خنبیدن، نا. ۱ | خنبانیدن، ص. ۱

- خنبیده، ص. ۱.۲

- خنبک، نا. ۲.۲

خَنْجِيدَن [xandʒidan] آ. ناگذ. • بن ۱: خنجید، بن ۲: خنج

- خنجیدن، نا. ۱

- خنج، نا. ۲.۱ | خنجه، نا. ۲.۲

خَنْدِيدَن [xandidan] آ. ناگذ. • بن ۱: خندید، بن ۲: خند

- خندیدن، نا. ۱ | خندانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | خندیدنی، ص. ۲

بازخندیدن، نا. ف.ناگذ. ۳ | برخندیدن، نا. ف.ناگذ. ۳

- خندیده، ص. ۱.۲ | خندانیده، ف. گذ. ۱-۲ | خندیدگی، نا. ۱.۳

- خندان، ص. ۳. ۲-۱ | خندستان، نا. ۲.۲ | خندنده، ص. ۲.۲ | خنده، نا. ۲.

خنداننده، ص. ۲-۲ | خندانمند، ص. ۲-۲ | خندانی، نا. ۲-۲ | خندگی، نا. ۲.۳

خندنگی، نا. ۲.۳ | خندهگاه، نا. ۲.۳ | خندهناک، ص. ۲.۳ | خندهناکی، نا. ۲.۴

خَنِیدَن [xanidan] - ناگذ. • بن ۱ : خنید، بن ۲ : -

- خنیدن، نا. ۱

- خنیده، ص. ۱.۲ | خنیدگی، نا. ۱.۳

خواهیدَن [xabidan] ← خُفْقَن

خوارَدَن [xardan] / خورَدَن

خواستَن [xastan] ج. گذ. • بن ۱ : خواست، بن ۲ : خواه ← خواهیدَن

- خواستن، نا. ۱ | خواستنی، ص. ۲ | اندرخواستن، نا. ف.گذ. ۳

بازخواستن، نا. ف.گذ. ۳ | درخواستن، نا. ف.گذ. ۳ | ناخواستن، نا. ۳

واخواستن، نا. ف.گذ. ۳ | درخواستنی، ص. ۴ | ناخواستنی، ص. ۴

- خواست، نا. ۱.۱ | خواستار، نا. ۱.۲ | خواستگار، نا. ۱.۲ | خواسته، ص. نا. ۱.۲ |

خواستی، ص. ۱.۲ | خواستاری، نا. ۱.۳ | خواستگاری، نا. ۱.۳ | خواستگی، نا. ۱.۳

بازخواست، نا. ۱.۵ | بی خواست، ص. ۱.۵ | درخواست، نا. ۱.۵ | ناخواست، ص. ۱.۵

ناخواستار، ص. ۱.۶ | ناخواسته، ص. ۱.۶

- خواهان، ص. ۲.۲ | خواهش، نا. ۲.۲ | خواهنه، ص. نا. ۲.۲ | خواهه، نا. ۲.۲ |

خواهانی، نا. ۲.۳ | خواهشگر، ص. ۲.۳ | خواهشمند، ص. ۲.۳ | خواهندگی، نا. ۲.۳

خواهشگری، نا. ۲.۴ | بازخواه، نا. ۲.۵ | درخواه، نا. ۲.۵ | واخواه، نا. ۲.۵ |

بازخواهی، نا. ۲.۶ | بی خواهش، ص. ۲.۶ | ناخواهان، ص. ۲.۶ | واخواهی، نا. ۲.۶ |

ناخواهانی، نا. ۲.۷

خواندن [xəntan] آ. گذ. • بن ۱ : خواند، بن ۲ : خوان

- خواندن، نا. ۱ | خوانانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | خواندنی، ص. ۲ | برخواندن، نا. ف.گذ. ۳ | درخواندن، نا. ف.گذ. ۳ | فراخواندن، نا. ف.گذ. ۳ | واخواندن، نا. ف.گذ. ۳ | ناخواندنی، ص. ۴

- خوانده، ص. ۱.۲ | واخوانده، نا. ۱.۶

- خوانا، ص. ۲.۲ | خواننده، نا. ۲.۲ | خوانایی، نا. ۲.۳ | خوانندگی، نا. ۲.۳ | واخوان، نا. ۲.۵ | ناخوانا، ص. ۲.۶

خواهیدن [xəhidan] ← خواستن

خوردن [xurdan] آ. گذ. • بن ۱ : خورد، بن ۲ : خور

◊ **خواردن**

- خوردن، نا. ۱ | خورانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | خوردنک، نا. ۲ | خوردنگاه، نا. ۲ | خوردنی، ص. ۲ | اندرخوردن، نا. ف.گذ. ۳ | بازخوردن، نا. ف.گذ. ۳ | برخوردن، نا. ف.گذ. ۳ | درخوردن، نا. ف.گذ. ۳ | فراخوردن، نا. ف.گذ. ۳ | فروخوردن، نا. ف.گذ. ۳ | ناخوردن، نا. ۳ | واخوردن، نا. ف.گذ. ۳ | ورخوردن، نا. ف.گذ. ۳ | درخورانیدن، نا. ف.گذ. ۳ | واخورانیدن، نا. ف.گذ. ۳- | ناخوردنی، ص. ۴

- خورده، نا. ۱.۱ | خورده، ص. ۱.۲ | خورده‌گی، نا. ۱.۳ | درخورده، ص. ۱.۵

- | بیخورده، نا. ۱.۶ | واخورده، ص. ۱.۶ | ناخورده، ص. ۱.۶ | ناخورده‌گی، نا. ۱.۷ | واخورده‌گی، نا. ۱.۷

- خوران، ص. ۲-۱ | خورا، ص. ۲.۲ | خوراک، نا. ۲.۲ | خوردگاه، نا. ۲.۲

- | خورسار، نا. ۲.۲ | خورش، نا. ۲.۲ | خورشت، نا. ۲.۲ | خورک، ص. ۲ | خورند، ص. ۲.۲ | خورنده، ص. ۲.۲ | خوره، نا. ۲.۲ | خوارده، ص. ۲.۲

- | خوراننده، ص. نا. ۲-۲ | خورانی، نا. ۲-۲ | خوراکی، نا. ۲.۳ | خورشگر، نا. ۲.۳ | خورشی، نا. ۲.۳ | خورندک، ص. ۲.۳ | خورندگی، نا. ۲.۳ | خوارگی، نا. ۲.۳

برخوار، نا. ۲.۵ | درخور، ص. ۲.۵ | فراخور، ص. ۲.۵ | هم خور، ص. ۲.۵

اندرخورا، ص. ۲.۶ | درخورند، ص. ۲.۶ | درخوری، نا. ۲.۶ | ناخوش، نا. ۲.۶

هم خورند، ص. ۲.۶ | هم خوراک، ص. ۲.۶

خوشیدن [xufidān] / **خُشکیدَن**

خویدن [xavidān] - گذ. • بن ۱ : خوید، بن ۲ :

- خویدن، نا. ۱

- خوید، نا. ۱.۱ | خویدزار، نا. ۱.۲

خوییدن [xujidān] آ. ناگذ.

بن ۱ : خویید، بن ۲ : خوی

- خوییدن، نا. ۱

- خوی، نا. ۲.۱

خیدن [xidan] / **فلخیدَن**

خیزیدن [xizidān] ← خاستَن

خیسیدن [xisidān] آ. ناگذ. • بن ۱ : خیسید، بن ۲ : خیس

- خیسیدن، نا. ۱ | خیسانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | خیسیدنی، ص. ۲ | خیسانیدنی، ص. ۲-

- خیسیده، ص. ۱.۲ | خیسانیده، ص. ۱-۲ | خیسیدگی، نا. ۱.۳ | ناخیسیده، ص. ۱.۶

- خیس، ص. ۲.۱ | خیساننده، ص. نا. ۲-۲

د [d]

داخیدن [daxidān] / **فَلَخِيدَن**

دادن [dadān] ب. گذ. • بن ۱ : داد، بن ۲ : دَه

- دادن، نا. ۱ | دهانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | دادنی، ص. ۲ | بازدادن، نا. ف.گذ. ۳

دردادن، نا. ف.گذ. ۳ | فرادادن، نا. ف.گذ. ۳ | ودادن، نا. ف.گذ. ۳ | وردادن، نا. ف.گذ. ۳

- داده، ص. ۱.۲ | ناداده، ص. ۱.۶
- دهش، نا. ۲.۲ | دهنده، ص. نا. ۲.۲ | دهنگی، نا. ۲.۳ | بازده، نا. ۲.۵
- نادهنده، ص. ۲.۶ | بده، نا. | بدھی، نا.
- داشتَن** [dəʃtan] ج. گذ. • بن ۲ : داشت، بن ۲ : دار
- داشتن، نا. ۱ | داشتني، ص. ۱ | بازداشتَن، نا. ف.گذ. ۳ | برداشتَن، نا. ف.گذ. ۳
- فراداشتن، نا. ف.گذ. ۳ | فروداشتَن، نا. ف.گذ. ۳ | واداشتن، نا. ف.گذ. ۳ | بازداشتني، ص. ۴
- داشت، نا. ۱ | داشته، ص. ۱.۲ | داشتني، نا. ۱.۲ | داشتگي، نا. ۱.۳
- بازداشتَن، نا. ۱.۵ | بي داشت، نا. ۱.۵ | فراداشتَن، نا. ۱.۵ | فروداشتَن، نا. ۱.۵
- نا. ۱.۶ | بازداشتَن، ص. ۱.۶ | بازداشتني، ص. نا. ۱.۶ | برداشتَن، ص. ۱.۶
- بازداشتگاه،
- فروداشتَن، ص. ۱.۶ | ناداشتني، نا. ۱.۶ | واداشتَن، ص. ۱.۶ | برداشتگي، نا. ۱.۷
- دارا، ص. ۲.۲ | دارش، نا. ۲.۲ | دارنده، ص. نا. ۲.۲ | دارنگي، نا. ۲.۳
- بازدار، ص. ۲.۵ | نادار، ص. ۲.۵ | وادار، نا. ۲.۵ | بازدارش، نا. ۲.۶
- بازدارنده، ص. ۲.۶ | بازداري، نا. ۲.۶ | بردارنده، ص. نا. ۲.۶ | ناداري، نا. ۲.۶
- داميدَن** [dəmidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : داميد، بن ۲ : دام
- داميدن، نا. ۱ | داميدني، ص. ۲
- دامиде، ص. ۱.۲ | داميدگي، نا. ۱.۳ | دامش، نا. ۲.۲
- دانستَن** [dənestan] آ. ناگذ. • بن ۱ : دانست، بن ۲ : دان
- دانستَن، نا. ۱ | دانانيدين، نا. ف.گذ. ۱- | دانستني، ص. نا. ۲.
- بازدانستَن، نا. ف.گذ. ۳ | نادانستَن، نا. ۳ | وادانستَن، نا. ف.گذ. ۳ | نادانستني، ص. ۴
- دانستَن، نا. ۱.۱ | دانسته، ص. ۱.۲ | دانستگي، نا. ۱.۳ | نادانسته، ص. ۱.۶
- نادانستگي، نا. ۱.۷
- دانا، ص. ۲.۲ | دانش، نا. ۲.۲ | داننده، ص. نا. ۲.۲ | دانايانه، ص. ق. ۲.۳

دانایی، نا. ۲.۳ | دانشی، ص. ۲.۲ | دانشگاه، نا. ۲.۲.۱ | دانشگر، ص. ۲.۳ |

دانشمند، ص. نا. ۲.۳ | دانشور، ص. ۲.۳ | دانندگی، نا. ۲.۳.۱ | دانشگاهی، ص. ۲.۴ |

دانشمندانه، ص. ق. ۲.۴ | دانشورانه، ص. ق. ۲.۴.۱ | نادان، ص. نا. ۲.۵ | بی‌دانش، ص. ۲.۶ |

ناداننده، ص. ۲.۶ | نادان‌وار، نا. ۲.۶ | نادانی، نا. ۲.۶.۱ | بی‌دانشی، نا. ۲.۷ |

دراییدن [daraʒidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : درایید، بن ۲ : درا(ی)

- دراییدن، نا. ۱.

- درای، نا. ۲.۱ | درایش، نا. ۲.۲ | دراینده، ص. نا. ۲.۲

درخشیدن [daraxʃidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : درخشید، بن ۲ : درخش

◊ **درخشیدن**

- درخشیدن، نا. ۱ | درخشانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | برخشیدن، نا. ف. ناگذ. ۳.۱ |

نادرخشیدن، نا. ۳

- درخشیده، ص. ۱.۲

- درخش، نا. ۲.۱ | درخشان، ص. ۲-۱ | درخشن، نا. ۲.۲ | درخشنده، ص. ۲.۲

درخشی، ص. ۲.۲ | رخشا، ص. ۲.۲ | رخسانی، نا. ۲.۲.۱ | درخشنده‌گی، نا. ۲.۳ |

رخشایی، نا. ۲.۳.۱ | نادرخشان، ص. ۲.۶ | نادرخشنه، ص. ۲.۶

درنگیدن [derangidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : درنگید، بن ۲ : درنگ

- درنگیدن، نا. ۱ | درنگانیدن، نا. ف. گذ. ۱-

- درنگ، نا. ۲.۱ | درنگی، ص. ۲.۲ | بی‌درنگ، ق. ۲.۵

دُرودَن [dorudan] / **دِرویدَن**

دِرویدَن [deravidan] آ. گذ. • بن ۱ : دروید، بن ۲ : درو

◊ **دُرودَن**

- درویدن، نا. ۱ | درودنی، ص. ۲ | بازدرویدن، نا. ف. گذ. ۳ | نادردرویدن، نا. ۲

- درود، نا. ۱.۱ | درودگر، نا. ۱.۲ | درویده، ص. ۱.۲ | درودگری، نا. ۱.۳

- دروگر، نا. ۲.۲ | درونده، نا. ۲.۲ | دروندگی، نا. ۲.۳
- دریدن** [daridan] آ. گذ. • بن ۱ : درید، بن ۲ : در
- دریدن، نا. ۱ | درانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | دریدنی، ص. ۲ | فرودریدن، نا. ف.نا.گذ. ۳
- ندریدنی، ص. ۱.۴
- دریده، ص. ۱.۲ | ندریده، ص. ۱.۶
- درنده، ص. نا. ۲.۲
- دزدیدن** [dozdidan] آ. گذ. • بن ۱ : دزدید، بن ۲ : دزد
- دزدیدن، نا. ۱ | دزدانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | دزدیدنی، ص. ۲ | ندزدیدنی، ص. ۴
- دزدیده، ص. ۱.۲ | دزدیدگی، نا. ۱.۳ | نادزدیده، ص. ۱.۶
- دزد، نا. ۲.۱ | دزدانه، ق. ۲.۲ | دزدک، نا. ۲.۲ | دزدکی، ق. ۲.۲ | دزدگاه، نا. ۲.۲
- دزدنگ، ص. ۲.۲ | دزدی، نا. ۲.۲
- دمیدن** [damidan] آ. گذ. • بن ۱ : دمید، بن ۲ : دم
- دمیدن، نا. ۱ | دمانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | اندردمیدن، نا. ف.گذ. ۳
- بازدمیدن، نا. فنا.گذ. ۳ | بردمیدن، نا. فنا.گذ. ۳ | دردمیدن، نا. فنا.گذ. ۳
- نادمیدن، نا. ۳
- دمیده، ص. ۱.۲ | دمانیده، ص. ۱-۲ | دمیدگی، نا. ۱.۳ | بردمیده، ص. ۱.۶
- بردمیدگی، نا. ۱.۷
- دم، نا. ۲.۱ | دمان، ص. ق. ۲-۱ | دما، نا. ۲.۲ | دمش، نا. ۲.۲ | دمنده، ص. ۲.۲
- دمه، نا. ۲.۲ | دماننده، ص. ۲-۲ | دمندگی، نا. ۲.۳ | بازدم، نا. ۵.۵
- بی دم، ص. ۲.۵ | هم دم، ص. ۲.۵
- دانیدن** [dandidan] / دنیدن
- دانیدن** [danidan] آ. نا.گذ. • بن ۱ : دنید، بن ۲ : دن
- ◊ دندیدن

- دنیدن، نا. ۱

- دن، نا. ۲.۱ | دنان، ص. ق. ۲.۲ | دنش، نا. ۲.۲ | دنده، ص. ۲.۲ | دنى، نا. ۲.۲
دندهگی، نا. ۲.۳

دوختن [duxtan] ج. گذ. (۱) • بن ۱: دوخت، بن ۲: دوش ← دوشیدن

- دوختن، نا. ۱ | دوشانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | دوشیدنی، ص. ۲ | فرودوشیدن، نا. ف. گذ. ۳ |
نادوشیدن، نا. ف. گذ. ۳ | نادوشیدنی، ص. ۴

- دوختار، نا. ۱.۲ | دوخته، ص. ۱.۲ | نادوشیده، ص. ۱.۶

- دوشان، ص. ۲-۱ | دوشآ، ص. نا. ۲.۲ | دوشش، نا. ۲.۲ | دوشنده، نا. ۲.۲ |
دوشانی، ص. ۲-۲ | دوشنه، نا. ۲.۳ | دوشایی، ص. ۲.۳ | دوشنی، ص. نا. ۲.۳

دوختن [duxtan] ج. گذ. (۲) • بن ۱: دوخت، بن ۲: دوز ← دوزیدن

- دوختن، نا. ۱ | دوزانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | دوختنی، ص. ۲ | دردوختن، نا. ف. گذ. ۳ |
فرودوختن، نا. ف. گذ. ۳ | وادوختن، نا. ف. گذ. ۳ | نادوختنی، ص. ۴ |
برهم دوختن، نا. ف. گذ. ۵

- دوختمان، نا. ۱.۲ | دوخته، ص. ۱.۲ | نادوخته، ص. ۱.۶

- دوزان، ص. ق. ۲-۱ | دوزنده، نا. ۲.۲ | دوزانه، ق. ۲-۲ | دوزندهگی، نا. ۲.۲

دوزیدن [duzidan] ← دوختن (۲)

دوسیدن [dusidan] آ. ناگذ. • بن ۱: دوسید، بن ۲: دوس

- دوسیدن، نا. ۱ | دوسانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | دوسیدنی، ص. ۲ |
وادوسیدن، نا. ف. ناگذ. ۳ | بازدوسانیدن، نا. ف. گذ. ۳-

- دوسیده، ص. ۱.۲ | دوسیدگی، نا. ۱.۳ | وادوسیده، ص. ۱.۶

- دوسنده، ص. ۲.۲ | دوسندهگی، نا. ۲.۳

دروشیدن [duʃidan] ← دوختن (۱)

دَوَيْدَن [davidan] آ. ناگذ. • بن ۱: دوید، بن ۲: دو

- دویدن، نا. ۱ | دوانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | اندردویدن، نا. فناگذ. ۳ |
 بازدویدن، نا. فناگذ. ۳ | فرودویدن، نا. فناگذ. ۳ | فرودوانیدن، نا. ف.گذ. ۳ -
 - دو، نا. ۱.۱ | دوان، ص. ق. ۱ - | دونده، ص. نا. ۲.۲ | دوانه، ص. ق. ۲ -
دیدن [didan] ب. گذ. • بن ۱ : دید، بن ۲ : بین
 - دیدن، نا. ۱ | دیدنی، ص. ۲ | بازدیدن، نا. ف.گذ. ۳ | بردیدن، نا. ف.گذ. ۳ |
 فرویدیدن، نا. ف.گذ. ۳ | نادیدن، ص. ۳ | نادیدنی، ص. ۴
 - دید، نا. ۱.۱ | دیدار، نا. ۱.۲ | دیدبان، نا. ۱.۲ | دیدگاه، نا. ۱.۲ | دیده، ص. ۱.۲ |
 دیدارگاه، نا. ۱.۳ | دیداری، ص. ۳ | دیدبانی، نا. ۱.۳ | دیدهگاه، نا. ۱.۳ |
 دیدهور، نا. ۱.۳ | دیدهبانی، نا. ۱.۴ | بادید، ص. ۱.۵ | بازدید، نا. ۱.۵ |
 بی دید، ص. ۱.۵ | وادید، نا. ۱.۵ | بادیدار، ص. ۱.۶ | بازدیدی، ص. ۱.۶ |
 بی دیدار، ص. ۱.۶ | بی دیده، ص. ۱.۶ | نادیدار، ص. ۱.۶ | نادیده، ص. ۱.۶ |
 نادیدگی، نا. ۱.۷ |
 - بینا، ص. ۲.۲ | بینش، نا. ۲.۲ | بیننده، ص. نا. ۲.۲ | بینایی، نا. ۲.۳ |
 بیننگی، نا. ۲.۳ | بازبین، نا. ۲.۵ | نابینا، ص. ۲.۶ | نابینایی، نا. ۲.۷ |

ر [r]

راندن [randan] آ. گذ. • بن ۱ : راند، بن ۲ : ران

- راندن، نا. ۱ | راندنی، ص. ۲ | بازاراندن، نا. ف.گذ. ۳ | براندن، نا. ف.گذ. ۳ |
 فراراندن، ف.گذ. ۳ | ناراندن، نا. ۳ | واراندن، نا. ف.گذ. ۳ | ناراندنی، ص. ۴
 - رانده، ص. ۱.۲ | راندگی، نا. ۱.۳ | نارانده، ص. ۱.۶
 - رانش، نا. ۲.۲ | راشنی، ص. ۲.۳ |
رُباییدن [robjidan] ← رُبودن

رُبودن [robudan] ج. گذ. • بن ۱ : ربود، بن ۲ : ریا ← رُباییدن

- ربودن، نا. ۱ | ربودنی، ص. ۲ | درربودن، نا. ف.گذ. ۳ | ناربودن، نا. ۳ |

- ربوده، ص. ۱.۲ | ربودگی، نا. ۱.۳ | ناربوده، ص. ۶
- ریایا، ص. ۲.۲ | ریایش، نا. ۲.۲ | ریاینده، ص. ۲.۲ | ریایندگی، نا. ۲.۳
- رَخْشِيدَن [raxʃidan] / درَخْشِيدَن
- رَزِيدَن [razidan] آ. گذ. • بن ۱ : رزید، بن ۲ : رز
- رزیدن، نا. ۱
- رزیده، ص. ۱.۲
- رزنده، ص. نا. ۲.۳ | رزیز، نا. ۲.۲
- رَسْتَن [rastan] ج. ناگذ. • بن ۱ : رست، بن ۲ : رَه ← رهیدن
- رستن، نا. ۱ | رهانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | رستنی، ص. ۲ | برستن، نا. ف.ناگذ. ۳
- نارستن، نا. ۳ | وارستن، نا. فناگذ. ۳ | بازرهیدن، نا. فناگذ. ۳ | نارهیدن، نا. ۳
- بازرهانیدن، نا. ف.گذ. ۳- | نارهانیدن، نا. ۳- | نارستنی، ص. ۴ | نارهانیدنی، ص. ۴-
- رست، نا. ۱.۱ | رستگار، ص. ۲ | رسته، ص. ۱.۲ | رستی، نا. ۱.۲
- رهانیده، ص. ۱-۲ | رستگاری، نا. ۱.۳ | رستگی، نا. ۱.۳ | بررسته، ص. ۱.۶
- نارسته، ص. ۱.۶ | نارستگار، ص. ۱.۶ | وارسته، ص. نا. ۱.۶ | نارهانیده، ص. ۱-۶
- رها، ص. ۲.۲ | رهاننده، ص. نا. ۲-۲ | رهایش، نا. ۲.۳ | رهایی، نا. ۲.۳
- رَسْتَن [rastan] ج. ناگذ. • بن ۱ : رست، بن ۲ : رو (ی) ← روییدن
- رستن، نا. ۱ | رویانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | رستنگاه، نا. ۲ | رستنی، ص. ۲
- رستنین، ص. نا. ۲ | بازروییدن، نا. فناگذ. ۳ | برستن، نا. فناگذ. ۳ | نارستن، نا. ۳
- نارستنی، ص. ۴
- رست، نا. ۱.۱ | رستاک، نا. ۱.۲ | رسته، ص. ۱.۲ | رویانیده، ص. ۱-۲
- رستگی، نا. ۱.۳ | بررسته، ص. ۱.۶ | نارسته، ص. ۱.۶
- رویا، ص. ۲.۲ | رویان، ص. ۲-۱ | روینده، ص. ۲.۲ | رویاننده، نا. ۲-۲
- رَسِيدَن [rasidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : رسید، بن ۲ : رس

- رسیدن، نا. ۱ | رسانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | رسیدنی، ص. ۲ | رسانیدنی، ص. ۲ - ۲ |
 بازرسیدن، نا. ف.ناگذ. ۳ | برسیدن، نا. ف.ناگذ. ۳ | دررسیدن، نا. ف.ناگذ. ۳ |
 فارسیدن، نا. ف.ناگذ. ۳ | نارسیدن، نا. ۳ | وارسیدن، نا. ف.ناگذ. ۳ |
 اندررسانیدن، نا. ف.ناگذ. ۳ - | بازرسانیدن، نا. ف.ناگذ. ۳ - | برسانیدن، نا. ف.ناگذ. ۳ - |
 دررسانیدن، نا. ف.ناگذ. ۳ - | نارسیدنی، ص. ۴
- رسیده، ص. ۱.۲ | رسانیده، ص. ۱-۲ | رسیدگی، نا. ۱.۳ | نارسید، ص. ۱.۵ |

- نارسیده، ص. ۱.۶ | وارسیده، ص. ۱.۶ | نارسیدگی، نا. ۱.۷ |
 - رسا، ص. ۲.۲ | رسانه، نا. ۲.۲ | رساننده، نا. ۲-۲ | رسایی، نا. ۲.۳ |
 بازرس، نا. ۲.۵ | نارس، ص. ۲.۵ | بازرسی، نا. ۲.۶ | وارسی، نا. ۲.۶ |
 نارسا، ص. ۲.۶ | نارسی، نا. ۲.۶ | نارسایی، نا. ۲.۷

رشتن [reʃtan] ج. گذ. • بن ۱: رشت، بن ۲: ریس ← رسیدن
 ۰ ریشتَ

- رشتن، نا. ۱ | رشنی، ص. ۲ | نارشتن، نا. ۱ | وارسیدن، نا. ف.گذ. ۳ |
 - رشته، ص. نا. ۱.۲ | نارشته، ص. نا. ۱.۶ |
 - رسما، نا. ۲.۲ | رسما، ق. ۲.۲ | رسش، نا. ۲.۲ | رسما، نا. ۲.۲ |
 رسینده، نا. ۲.۲ | رسسه، نا. ۲.۲ | رسما، نا. ۲.۳ | رسندگی، نا. ۲.۳ |
 - **رشتن** [ruʃtan] - گذ. • بن ۱: رشت، بن ۲:

- رشتن، نا. ۱
 - رشته، ص. ۲.۲

- رفتن** [raftan] ج. ناگذ. • بن ۱: رفت، بن ۲: روَ |
 - رفتن، نا. ۱ | روانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | رفتنی، ص. ۲ | بازرفتن، نا. ف.گذ. ۳ |
 برفتن، نا. ف.گذ. ۳ | دررفتن، نا. ف.گذ. ۳ | فارفتن، نا. ف.گذ. ۳ | فورفتن، نا. ف.گذ. ۳ |
 نارفتن، نا. ۳ | وارفتن، نا. ف.گذ. ۳ | ورفتن، نا. ف.گذ. ۳ | هم رفتن، نا. ف.گذ. ۳ |

نارفتنی، ص. ۴

- رفت، نا. ۱.۱ | رفتار، نا. ۱.۲ | رفتگار، ص. ۱.۲ | رفته، ص. ۱.۲ | رفتگی، نا. ۱.۳ | رفتاری، ص. ۱.۳ | برفت، نا. ۱.۵ | دررفت، نا. ۱.۵ | بازرفته، ص. ۱.۶ | برفته، ص. ۱.۶ | دررفته، ص. ۱.۶ | فرورفته، ص. ۱.۶ | نارفته، ص. ۱.۶ | وارفته، ص. ۱.۶ | دررفتگی، نا. ۱.۷ | فرورفتگی، نا. ۱.۷ | نارفتگی، نا. ۱.۷ | وارفتگی، نا. ۱.۷

- روا، ص. ۲.۲ | روان، ص. نا. ۲-۱ | روال، ص. نا. ۲.۲ | رونده، ص. نا. ۲.۲ | روانه، ص. ۲-۲ | روانی، نا. ۲-۲ | روندک، ص. نا. ۲.۳ | روندگی، نا. ۲.۳ | روانی، نا. ۲.۳ | روانگی، نا. ۲-۳ | دررو، نا. ۲.۵ | ناروان، ص. ۲-۵ | بروونده، ص. نا. ۲.۶ | ناروا، ص. ۲.۶ | ناروانی، نا. ۲-۶ | نارواینی، نا. ۲.۷

رُفتَن [roftan] ج. گذ. • بن ۱ : رفت، بن ۲ : روب ← روپیدن

◊ روْفَتَن

- رفتن، نا. ۱ | روپیدن، نا. ف. گذ. ۱- | ناروفتن، نا. ۳
- رفت، نا. ۱.۱ | رفتگر، نا. ۱.۲ | رفتگی، نا. ۱.۳ | رفتگری، نا. ۱.۳ | نارفته، ص. ۱.۳

رَقْصِيدَن [raqsidan] آ. گذ. • بن ۱ : رقصید، بن ۲ : رقص

- رقصیدن، نا. ۱ | رقصانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | رقصیدنی، ص. ۲
- رقصیده، ص. ۱.۲

- رقص، نا. ۲.۱ | رقصان، ص. ق. ۲-۱ | رقصنده، ص. ۲.۲ | رقصندگی، نا. ۲.۳

رُمْبِيدَن [rombidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : رمبید، بن ۲ : رمب

- رمبیدن، نا. ۱ | رمبانیدن، نا. ف. گذ. ۱-

- رمبیده، ص. ۱.۲

- رمبنده، ص. ۲.۲

رمیدن [ramidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : رمید، بن ۲ : رم

- رمیدن، نا. ۱ | رمانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | رمیدنی، ص. ۲ | رمانیدنی، ص. ۲-۱
- اندررمیدن، ف. گذ. ۳ | دررمیدن، ف. گذ. ۳ | ناررمیدن، ص. ۳ | ناررمیدنی، ص. ۴
- رمیده، ص. ۱۰.۲ | رمانیده، ص. ۱-۲ | رمیدگی، نا. ۱۰.۳ | ناررمیده، ص. ۱۰.۶
- رم، نا. ۲۰.۱ | رمان، ص. ۲-۱ | رمش، نا. ۲۰.۲ | رمنده، ص. ۲۰.۲
- رموک، ص. ۲۰.۲ | رماننده، ص. ۲-۲

رنجیدن [randžidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : رنجید، بن ۲ : رنج

- رنجیدن، نا. ۱ | رنجانیدن، نا. ف.گذ. ۱-
- رنجیده، ص. ۱۰.۲ | رنجیدگی، نا. ۱۰.۳
- رنج، نا. ۲۰.۱ | رنجش، نا. ۲۰.۲ | رنجمند، ص. ۲۰.۲ | رنجنده، ص. ۲۰.۲
- رنجور، ص. ۲۰.۲ | رنجه، ص. نا. ۲۰.۲ | رنجوری، نا. ۲۰.۳ | بی رنج، ص. ۲۰.۵

رندیدن [randidan] آ. گذ. • بن ۱ : رندید، بن ۲ : رند

- رندیدن، نا. ۱ | رندانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | رندیدنی، ص. ۲ | بازرندیدن، نا. ف.گذ. ۳
- وارندیدن، نا. ف.گذ. ۳
- رندیده، ص. ۱۰.۲
- رندش، نا. ۲۰.۲ | رنده، نا. ۲۰.۲ | رندی، ص. ۲۰.۲

روییدن [rubidan] ← رُقْتَن

روفتن [ruftan] / رُفْتَن

روییدن [rujidan] ← رُسْتَن

رهیدن [rahidan] ← رَسْتَن

ریختن [rixtan] ج. گذ. ناگذ. • بن ۱ : ریخت، بن ۲ : ریز ← ریزیدن (۱)

- ریختن، نا. ۱ | ریزانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | ریختنگاه، نا. ۲ | ریختنی، ص. ۲
- ریزانیدنی، ص. ۲- | بریزیدن، نا. ف.گذ. ناگذ. ۳ | فروریختن، نا. ف.ناگذ. ۳

ناریختن، نا. ۳ | واریختن، نا. ف.گذ.ناگذ. ۳ | هم ریختن نا. ف.ناگذ. ۳ |
ناریختنی، ص. ۴ |

- ریخته، ص. ۱۰.۲ | ریخته گر، نا. ۱۰.۳ | ریخته گری، نا. ۱۰.۴ | بی ریخت، ص. ۱۰.۵ |
ناریخته، ص. ۱۰.۶ | فرو ریخته، ص. ۱۰.۶ | واریخته، ص. ۱۰.۶ |
- ریزا، ص. ۲۰.۱ | ریزنده، ص. ۲۰.۲ | ریزش، نا. ۲۰.۲ | ریزاندہ، ص. ۲۰.۲ |
واریز، نا. ۲۰.۵ |

ریدن [ridan] آ. گذ. • بن ۱ : رید، بن ۲ : رین
- ریدن، نا. ۱

- ریدمان، نا. ۱۰.۲ | ریده، ص. ۱۰.۲

ریزیدن [rizidan] ← ریختن (۱)

ریزیدن [rizidan] آ. گذ. (۲) • بن ۱ : ریزید، بن ۲ : ریز

- ریزیدن، نا. ۱ | بریزیدن، نا. ف.گذ. ۳ | بریزانیدن، نا. ف.گذ. ۳ -
- ریزیده، ص. ۱۰.۲

- ریز، ص. ۲۰.۱ | ریزنده، ص. ۲۰.۲ | ریزه، نا. ۲۰.۲ | ریزی، نا. ۲۰.۲ | ریзор، ص. ۲۰.۲ |

ریزنگ، ص. ۲۰.۲ | ریزگی، نا. ۲۰.۳ | بریزاندہ، نا. ۲۰.۶

ریسیدن [risidan] ← رشتَن

ریشتَن [riſtan] / رشتَن

ریشیدن [riſidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : ریشید، بن ۲ : ریش

- ریشیدن، نا. ۱

- ریشیده، ص. ۱۰.۲

- ریش، نا. ۲۰.۱ | ریشنگ، ص. ۲۰.۲ | ریشه، نا. ۲۰.۲ | ریشگی، نا. ۲۰.۳ |
ریش وار، ص. ۲۰.۳

ریهیدن [rihidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : ریهید، بن ۲ : ریه

- ریهیدن، نا. ۱ | ریهانیدن، ف. گذ. -۱

- ریهیده، ص. ۱۰۲ | ریهانیده، ص.

ز [z]

زادَن [zadan] / زاییدَن

زاریدَن [zaridan] آ. ناگذ. • بن ۱ : زارید، بن ۲ : زار

- زاریدن، نا. ۱ | بزاریدن، نا. ف. ناگذ. ۳

- زار، نا. ۲۰۱ | زاره، نا. ۲۰۲ | زاری، نا. ۲۰۲ | زاریانه، ص. نا. ۲۰۳

زاییدَن [zaijdan] آ. ناگذ. گذ. • بن ۱ : زاد، بن ۲ : ز(ای)

◊ زادَن، رَهیدَن

- زاییدن، نا. ۱ | زایانیدن، نا. ف. گذ. -۱ | زاییدنی، ص. ۲ | نازاییدن، نا. ۳ |

بزايانيدن، ف. گذ. -۳ | نازايideni، ص. ۴

- زاد، نا. ۲۰۱ | زاییده، ص. ۱۰۲ | زادگاه، نا. ۱۰۲ | بی زاد، ص. ۱۰۵ |

بی زادی، نا. ۱۰۶ | نازاییده، ص. ۱۰۶

- زه، نا. ۲۰۱ | زایا، ص. ۲۰۲ | زایجه، نا. ۲۰۲ | زایش، نا. ۲۰۲ | زایگر، ص. ۲۰۲ |

زایان، ق. ۲-۱ | زایمان، نا. ۲۰۲ | زاینده، ص. ۲۰۲ | زهدان، نا. ۲۰۲ | رهستان، نا. ۲۰۲ |

زهش، نا. ۲۰۲ | زهک، نا. ۲۰۲ | زهی، ص. ۲۰۲ | زایشگاه، نا. ۲۰۳ |

زایندگی، نا. ۲۰۳ | نازا، ص. ۲۰۵ | نازاینده، ص. ۲۰۶ | نازایندگی، نا. ۲۰۷

زَخیدَن [zaxidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : زخید، بن ۲ : زخ

- زخیدن، نا. ۱

- زخ، نا. ۲۰۱

زُداییدَن [zoda jidan] ← زُدوَدَن

زَدَن [zadan] ب. گذ. ناگذ. • بن ۱ : زد، بن ۲ : زن

- زدن، نا. ۱ | زدنی، ص. ۲ | باز زدن، نا. ف.گذ. ناگذ. ۳ | برزدن، نا. ف.گذ. ناگذ. ۳

بزدن، نا. ف.گذ. ناگذ. ۳ | در زدن، نا. ف.گذ. ناگذ. ۳ | فرو زدن، نا. ف.گذ. ناگذ. ۳

وازden، نا. ف.گذ. ناگذ. ۳ | هم زدن، نا. ف.گذ. ناگذ. ۳

- زده، ص. ۱.۲ | نزده، ص. ۱.۶ | وا زده، ص. ۱.۶ | هم زده، ص. ۱.۶ | وا زدگی، نا. ۱.۷

هم زدگی، نا. ۱.۷

- زنا، ص. ۲.۱ | زننده، ص. ۲.۲ | وا زنش، نا. ۲.۶ | هم زننده، نا. ۲.۶

زُددوَّن [zodudan] ج. گذ. • بن ۱: زدو دن، بن ۲: زدا (ی) ← زُداییدن

- زدو دن، نا. ۱ | زدایانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | زدو دنی، ص. ۲ | بزداییدن، نا. ف.گذ. ۳-

با زدو دن، نا. ف.گذ. ۳ | فرو زدو دن، نا. ف.گذ. ۳

- زدو ده، ص. ۱.۲ | زدو دگی، نا. ۱.۳

- زدایش، نا. ۲.۲ | زداینده، ص. نا. ۲.۲ | زدایه، نا. ۲.۲ | زدایشگر، ص. ۲.۳

زدایندگی، نا. ۲.۳

زَمُودَن [zamudan] - ناگذ. • بن ۱: زمود ، بن ۲: -

- زمودن ، نا. ۱

- زموده، ص. ۱.۲

زنگیدَن [zangidan] آ. ناگذ. • بن ۱: زنگید، بن ۲: زنگ

- زنگیدن، نا. ۱

- زنگ، نا. ۲.۱ | زنگانه، نا. ۲.۲ | زنگدان، نا. ۲.۲ | زنگوله، نا. ۲.۲

زنويیدَن [zanujidan] آ. ناگذ. • بن ۱: زنويید، بن ۲: زنو (ی)

- زنويیدن، نا. ۱

- زنويه، نا. ۲.۲

زنهاريَّدَن [zenharidan] آ. ناگذ. • بن ۱: زنهاري د، بن ۲: زنها ر

- زنهاري دن، نا. ۱

- زنهار، نا. ۲.۱ | زنهاری، ص. ۲.

زوریدن [zavaridan] آ. ناگذ. • بن ۱ : زورید، بن ۲ : زور

- زوریدن، نا. ۱

- زور، نا. ق. ۲.۱ | زورین، ص. ۲.

زوریدن [zuridan] آ. ناگذ. • بن ۱ : زورید، بن ۲ : زور

- زوریدن، نا. ۱

- زور، نا. ۲.۱ | زورکی، ص. ق. ۲.۲ | زورمند، ص. ۲.۲ | زورناک، ص. ۲.

زورین، ص. ۲ | زورمندی، نا. ۲.۳

زهیدن / **زاییدن** [zahidan]

زبییدن [zibidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : زبیید، بن ۲ : زب

- زبییدن، نا. ۱ | نازبییدن، نا. ۲

- زب، نا. ۲.۱ | زبیا، ص. ۲ | زبیگر، نا. ۲.۲ | زبینده، ص. ۲.۲ | زبور، نا. ۲.۲

| ۲.۳ | زبایی، نا. ۲.۳ | زبیندگی، نا. ۲.۳ | زبوری، نا. ۲.۳

نازبیاش، نا. ۲.۴ | نازبیایی، نا. ۲.۷ | نازبینده، نا. ۲.۷

نازبیندگی، نا. ۲.۷ | نازبینده، نا. ۲.۷

زیستن [zistan] آ. ناگذ. • بن ۱ : زیست، بن ۲ : زی

- زیستن، نا. ۱ | زیانیدن، نا. ف.گذ. ۱-۱ | زیستنی، ص. ۲ | نازیستن، نا. ۳

| نازیستنی، ص. ۴

- زیست، نا. ۱.۱ | زیستگاه، نا. ۱.۲ | هم زیست، ص. ۱.۵ | هم زیستی، نا. ۱.۶

- زی، نا. ۲.۱ | هم زی، ص. ۲.۵

[۳] ژ

ژفکیدن [zafkidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : ژفکید، بن ۲ : ژف

- ژفکیدن، نا. ۱

- ژفکیده، ص. ۱.۲
- ژفک، نا. ۲.۱ | ژفکنک، ص. ۲.۲ | ژفگین، ص. ۲.۲
- ژفیدن [zafidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : ژفید، بن ۲ : ژف
- ژفیدن، نا. ۱
- ژفیده، ص. ۱.۲
- ژف، ص. ۲.۱
- ژکاریدن [zakaridan] آ. ناگذ. • بن ۱ : ژکارید، بن ۲ : ژکار
- ژکاریدن، نا. ۱
- ژکاره، ص. ۲.۲ | ژکارنده، نا. ۲.۳ | ژکارندگی، نا.
- ژکیدن [zakidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : ژکید، بن ۲ : ژک
- ژکیدن، نا. ۱ | بروژکیدن، نا. ف. ناگذ. ۲
- ژکیده، ص. ۱.۲
- ژکان، ص. ق. ۲.۲ | ژکنده، ص. ۲.۳ | ژکنندگی، نا.
- ژولیدن [zulidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : ژولید، بن ۲ : ژول
- ◊ شولیدن
- ژولیدن، نا. ۱ | ژولانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | ژولیدنی، ص. ۲ | ناژولیدن، نا. ۳
- بژولیدن، ف. ناگذ. ۳
- ژولیده، ص. ۱.۲ | ژولیدگی، نا. ۱.۳

س [s]

- ساختن [saxtan] ج. گذ. • بن ۱ : ساخت، بن ۲ : ساز ← سازیدن
- ساختن، نا. ۱ | برساختن، نا. ف. گذ. ۳ | واساختن، نا. ف. گذ. ۳
- ساخت، نا. ۱.۱ | ساختمان، نا. ۱.۲ | ساخته، ص. ۱.۲ | ساختگی، ص. ۱.۳

ساختمانی، ص. ۱.۳ | برساخته، ص. ۱.۶ | بی ساخته، ص. ۱.۶ | ناساخته، ص. ۱.۶
 برساختگی، نا. ۱.۷ | بی ساختگی، نا. ۱.۷
 - ساز، نا. ۲.۱ | سازاک، نا. ۲.۲ | سازش، نا. ۲.۲ | سازک، نا. ۲.۲
 سازگار، ص. ۲.۲ | سازمان، نا. ۲.۲ | سازمند، ص. ۲.۲ | سازنده، ص. نا. ۲.۲
 سازوار، ص. ۲.۲ | سازه، نا. ۲.۲ | سازگاری، نا. ۲.۳ | سازگری، نا. ۲.۳
 سازمانی، ص. ۲.۳ | سازمندی، نا. ۲.۳ | سازندگی، نا. ۲.۳ | بساز، ص. ۲.۵
 بی ساز، ص. ۲.۵ | ناساز، ص. ۲.۵ | هم ساز، ص. ۲.۵ | ناسازنده، ص. ۲.۶
 ناسازوار، ص. ۲.۶ | ناسازی، نا. ۲.۶ | ناسازگاری، نا. ۲.۷ | ناسازندگی، نا. ۲.۷
 ناسازواری، نا. ۲.۷ | ناهم ساز، ص. ۲.۹ | ناهم سازی، نا. ۲.۱۰

ساییدَن [sabidan] ← سودَن

سازیدَن [sazidan] ← ساختَن

ساییدَن [saqidan] ← سودَن

سپارَدَن [separdan] / سپِردَن

سِپاسیدَن [sepasidan] آ. گذ. • بن ۱ : سپاسید، بن ۲ : سپاس

- سپاسیدن، نا. ۱

- سپاس، نا. ۲.۱ | سپاسی، ص. ۲.۲ | ناسپاس، ص. ۲.۵ | ناسپاسی، نا. ۲.۶

سپُردَن [sepordan] آ. گذ. (۱) • بن ۱ : سپرد، بن ۲ : سپر

۰ سپارَدَن

- سپردَن، نا. ۱

- سپردَنی، ص. ۲ | بازسپردَن، نا. ف. گذ. ۳ | درسپردَن، نا. ف. گذ. ۳ | ناسپردَن، نا. ۳

واسپردَن، ف. گذ. ۳

- سپردَه، ص. ۱.۲ | سپردَگی، نا. ۱.۳ | ناسپردَه، ص. ۱.۶

- سپارش، نا. ۲.۲ | سپارنده، نا. ۲.۲

سِپُرَدَن [sepordan] آ. ناگذ. (۲) • بن ۱ : سپرید، بن ۲ : سپر

- سپردن، نا. ۳ | ناسپردن، نا. ۱

- سپرد، ص. ۱.۲ | ناسپرده، ص. ۱.۶

- سپری، ص. ۲.۲

سِپُوختَن [sepuxtan] ج. گذ. • بن ۱ : سپوخت، بن ۲ : سپوز ← سپوزیدن

- سپوختن، نا. ۱ | سپوختنی، ص. ۲ | فروسپوختن، نا. ف.گذ. ۳ | ناسپوختن، نا. ۳ |

واسپوختن، نا. ف.گذ. ۳ | ناسپوختنی، ص. ۴

- سپوخته، ص. ۱.۲ | ناسپوخته، ص. ۱.۶

- سپوزگار، ص. ۲.۲ | سپوزنده، نا. ۲.۲ | سپوزگاری، نا. ۲.۳

سِپُوزِیدَن [sepuzidan] ← سپوختن

سَتَانَدَن [setandan] آ. گذ. • بن ۱ : ستاند، بن ۲ : ستان

◊ استَدَنْ، ستَدَنْ

- ستاندن، نا. ۱ | ستاندنی، ص. ۲ | بازستاندن، نا. ف.گذ. ۳ | بستدن، نا. ف.گذ. ۳ |

فراستاندن، نا. ف.گذ. ۳ | ناستدن، نا. ۳ | ناستدنی، ص. ۴

- ناستده، ص. ۱.۶

- ستاننده، نا. ۲.۲ | بازستان، نا. ۲.۵ | بستانچی، نا. ۲.۶

سَتَایِیدَن [setajidan] ← ستودن

سَتَدَن [setodan] / ستاندن

سُوتَرَدَن [sotordan] آ. گذ. • بن ۱ : سترد، بن ۲ : ستر

◊ استَرَدَنْ

- ستردن، نا. ۱ | ستردنی، ص. ۲ | فروستردن، نا. ف.گذ. ۳ | بستردن، نا. ف.گذ. ۳ |

ناستردن، نا. ۳ | ناستردنی، ص. ۴

- سترده، ص. ۱.۲ | ستردگی، نا. ۱.۳ | ناسترده، ص. ۱.۶

ستَمِيدَن [setamidan] آ. گذ. • بن ۱: ستمید، بن ۲: ستم

- ستمیدن، نا. ۱

| ستم، نا. ۲.۱ | ستمگار، ص. ۲.۲ | ستمگر، ص. ۲.۲ | ستمگاره، ص. ۲.۳

ستمگاری، نا. ۲.۳ | ستمگری، نا. ۲.۳

سُتُودَن [sotudan] ج. گذ. • بن ۱: ستود، بن ۲: ستا ← ستاییدن

- ستودن، نا. ۱ | ستودنی، ص. ۲ | ناستودنی، ص. ۴ | ناستودن، نا. ۳

- ستوده، ص. ۱.۲ | ستودگی، نا. ۱.۳ | ناستوده، نا. ۱.۶ | ناستودگی، نا. ۱.۷

- ستایش، نا. ۲.۲ | ستاینده، نا. ۲.۲ | ستایشگاه، نا. ۲.۳ | ستایشگر، ص. نا. ۲.۳
ستایشگری، نا. ۲.۴

سُتُوهِيدَن [sotuhidan] آ. ناگذ. • بن ۱: ستوهید، بن ۲: سته

- ستوهیدن، نا. ۱ | ستوهانیدن، نا. ف. گذ. ۱

- سته، ص. نا. ۲.۱ | ستهی، نا. ۲.۲ | نسته، ص. ۲.۵

سُتِيزِيدَن [setizidan] آ. ناگذ. • بن ۱: ستیزید، بن ۲: ستیز

۰ ستیهیدن، استیزیدن

- ستیزیدن، نا. ۱ | برستیزیدن، نا. ف. ناگذ. ۳

- ستیزیده، ص. ۱.۲

- ستیز، نا. ۲.۱ | ستیزش، نا. ۲.۲ | ستیزنده، ص. ۲.۲ | ستیزه، نا. ۲.۲

ستیزندگی، نا. ۲.۳ | ستیزهگار، ص. ۲.۳ | ستیزهگر، ص. ۲.۳ | ستیزگی، نا. ۲.۳

ستیزهگری، نا. ۲.۴

سَتِيهِيدَن [setihidan] / ستیزیدن

سَجِيدَن [sađidan] آ. ناگذ. • بن ۱: سجید، بن ۲: سج

- سجیدن، نا. ۱ | سجانیدن، نا. ف. گذ. ۱

- سجانیده، ف. گذ. ۱-۲

سختن [saxtan] - گذ. • بن ۱ : سخت، بن ۲ :

- سختن، نا. ۱ | برسختن، نا. ف. گذ. ۳ | بسختن، نا. ف. گذ. ۳ | ناسختن، نا. ۳.

- سخت، نا. ۱.۱ | سخته، ص. ۱.۲ | برسخته، ص. ۱.۶ | ناسخته، ص. ۱.۶

سراییدن [sorajidan] ← سُرودَن

سرشتن [sereftan] آ. گذ. • بن ۱ : سرشت، بن ۲ : سرش

- سرشتن، نا. ۱ | سرشتنی، ص. ۲ | ناسرشتن، نا. ۱ | ناسرشتنی، ص. ۴

- سرشت، نا. ۱.۱ | سرشته، ص. ۱.۲ | ناسرشته، ص. ۱.۶

سرفیدن [sorfidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : سرفید، بن ۲ : سرف

- سرفیدن، نا. ۱ | سرفانیدن، نا. ف. گذ. ۱

- سرف، نا. ۲.۱ | سرفه، نا. ۲.۲

سُرودَن [sorudan] آ. گذ. • بن ۱ : سرود، بن ۲ : سرا(ی) ← سُراییدن

- سرودن، نا. ۱ | سرودنی، ص. ۲ | ناسرودن، نا. ۳ | ناسرودنی، ص. ۴

- ناسروده، ص. ۱.۶ | سرود، نا. ۱.۱ | سروده، ص. نا. ۱.۲

- سرایش، نا. ۲.۲ | سراینده، نا. ۲.۲ | سرایشگر، ص. نا. ۲.۳ | سرایندگی، نا. ۲.۳

سریدن [sordan] آ. ناگذ. • بن ۱ : سرید، بن ۲ : سر

- سریدن، نا. ۱ | سرانیدن، نا. ف. گذ. ۱

- سر، ص. ۲.۱

سزیدن [sezidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : سزید، بن ۲ : سز

- سزیدن، نا. ۱ | ناسزیدن، نا. ۳

- سزیده، ص. ۱.۲ | ناسزیده، ص. ۱.۶

- سزا، نا. ۲.۲ | سزامند، ص. ۲.۳ | سزاوار، ص. ۲.۳ | سزاواری، نا. ۲.۴

- ناسزا، ص. نا. ۲.۵ | نابسزا، ص. ۲.۱۰

سُقْتَن [softan] ب. گذ. • بن ۱ : سفت، بن ۲ : سنب ← سُنبیدن

- سفتمن، نا. ۱ | سنباندن، نا. ف.گذ. ۱ - | سفتمنی، ص. ۲ | برسفتمن، نا. ف.گذ. ۳ |

ناسفتمن، نا. ۳ | ناسفتمنی، ص. ۴
- سفتگر، نا. ۱.۲ | سفته، ص. ۱.۲ | ناسفته، ص. ۱.۶ | ناسفتگی، نا. ۱.۷
- سنباده، نا. ۲.۲

سِکالِیدَن [sekalidan] / سِکالِیدَن

سِکُنجِیدَن [sekonjidan] / شِکُنجِیدَن

سِکیزِیدَن [sekizidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : سکیزید، بن ۲ : سکیز
۰ اسکیزِیدَن

- سکیزانیدن، نا. ۱ | سکیزانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | برسکیزانیدن، نا. ف.گذ. ۳ -

- اسکیز، نا. ۲.۱ | سکیزنده، ص. ۲ | سکیزه، نا. ۲.۲ | اسکیزندگی، نا. ۲.۳

سِگالِیدَن [segalidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : سگالید، بن ۲ : سگال
۰ سِکالِیدَن، اسگالِیدَن

- سگالیدن، نا. ۱ | برسگالیدن، نا. ف.ناگذ. ۳

- سگالیده، ص. ۱.۲

- سگالش، نا. ۲.۲ | سگالنده، ص. نا. ۲.۲ | سگالشگر، ص. ۲.۳
| ۲.۴ | سگالشگری، نا.

سِنجِیدَن [sandjidan] آ. گذ. • بن ۱ : سنجید، بن ۲ : سنج

- سنجیدن، نا. ۱ | سنجیدنی، ص. ۲ | برسنجیدن، نا. ف.گذ. ۳ | ناسنجیدنی، ص. ۴

- سنجیده، ص. ۱.۲ | سنجیدگی، نا. ۱.۳ | سنجیدهگاه، نا. ۱.۳ | ناسنجیده، ص. ۱.۶
| ۱.۷ | ناسنجیدگی، نا.

- سنج، نا. ۲.۱ | سنجش، نا. ۲.۲ | سنجنده، نا. ۲.۲ | سنجه، نا. ۲.۲

سنجندهگی، نا. ۲.۳

سوختن [suxtan] ج. گذ. ناگذ. • بن ۱ : سوخت، بن ۲ : سوز ← سوزیدَن

- سوختن، نا. ۱ | سوزانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | سوختنی، ص. ۲ | سوزانیدنی، ص. ۲-
- بسوختن، نا. ف.گذ.ن.ا.گذ. ۳ | ناسوختن، نا. ۱ | ناسوختنی، ص. ۴ | آسغدن^۵
- سوخت، نا. ۱.۱ | سوخته، ص. نا. ۱.۲ | سوختگی، نا. ۱.۳ | ناسوخته، ص. ۱.۶
- سوز، نا. ۲.۱ | سوزان، ص. ۲-۱ | سوزا، ص. ۲ | سوزار، نا. ۲.۲
- سوزاک، نا. ۲.۲ | سوزش، نا. ۲.۲ | سوزنده، ص. ۲ | سوزاکی، ص. ۲.۳
- سوزندگی، نا. ۲.۳ | بی سوز، ص. ۲.۵ | بی سوزی، نا. ۲.۶
- سودَن [sudan] ج. گذ. • بن ۱ : سود، بن ۲ : سا(ی) ← ساییدَن
◊ ساویدَن، ساییدَن
- سودن، نا. ۱ | سودنی، ص. ۲ | برسودن، نا. ف.گذ. ۳ | بساویدَن، نا. ف.گذ. ۳ |
- فرسودن، نا. ف.گذ. ۳ | ناسودن، نا. ۳ | فرسودنی، ص. ۴ | ناسودنی، ص. ۴ |
- نافرسودن، ص. ۶ | نافرسودنی، ص. ۶
- سوده، ص. ۱.۲ | سودهگر، نا. ۱.۳ | سودگی، نا. ۱.۳ | برسوده، ص. ۱.۶
- | ۱.۶ | ناسوده، ص. ۱.۶ | فرسودگی، نا. ۱.۷ | نابسوده، ص. ۱.۹
- نافسوده، ص. ۱.۹ | نافرسودگی، نا. ۱.۱۰
- سایش، نا. ۲.۲ | ساینده، ص. نا. ۲.۲ | سایندگی، نا. ۲.۳ | برسایش، نا. ۲.۶
- فرساینده، ص. ۲.۶ | فرسایش، نا. ۲.۶ | بساوایی، نا. ۲.۷ | فرسایندگی، نا. ۲.۷
- فرسایشی، ص. ۲.۷
- سوزیدَن [suzidan] ← سوختَن
- سَهمیدَن [sahmidan] آ. گذ. • بن ۱ : سهمید، بن ۲ : سهم
- سهمیدَن، نا. ۱
- سهمگین، ص. ۲.۲ | سهمناک، ص. ۲.۲ | سهمین، ص. ۲.۲

شاریدن [ʃaridan] آ. ناگذ. • بن ۱: شارید، بن ۲: شار

◊ شُریدن

- شاریدن، نا. ۱ | شاریدنی، ص. ۲

- شاریده، ص. ۱.۲ | شاریدگی، نا. ۱.۳

- شار، نا. ۲.۱

شاشیدن [ʃasidan] آ. ناگذ. • بن ۱: شاشید، بن ۲: شاش

- شاشیدن، نا. ۱ | شاشانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | شاشیدنی، ص. ۲

- شاشیده، ص. ۱.۲ | شاشیدگی، نا. ۱.۳

- شاش، نا. ۲.۱ | شاشدان، نا. ۲.۲ | شاشنده، ص. ۲ | شاشو، ص. ۲

شاشی، ص. ۲.۲ | شاشداني، ص. ۲.۳ | شاشنگی، نا. ۲.۳

شاندن [ʃandan] آ. گذ. • بن ۱: شاند، بن ۲: شان

- شاندن، نا. ۱ | شاندنی، ص. ۲ | نشاندنی، ص. ۴

- شانه، نا. ۲.۲ | شانمдан، نا. ۲.۳ | شانهگر، نا. ۲.۳

شایستَن [ʃajestan] آ. ناگذ. • بن ۱: شایست، بن ۲: شا(ی) ← شاییدن

- شایستن، نا. ۱ | شایانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | شایستنی، ص. ۲ | نشایستنی، ص. ۴

- شایست، ص. نا. ۱.۱ | شایسته، ص. ۱.۲ | شایستگی، نا. ۱.۳

ناشایسته، ص. ۱.۶ | ناشایستگی، نا. ۱.۷

- شایان، ص. ۲-۱ | شایار، نا. ۲.۲ | شایش، نا. ۲.۲ | شایگان، ص. ۲

شایانی، نا. ۲-۲ | شایگانه، ص. ق. ۲.۳ | شایگانی، ص. ۲.۳ | شاید، ق.

شاییدن [ʃajestan] ← شایستَن

شِپلیدن [sepalidan] آ. ناگذ. • بن ۱: شپلید، بن ۲: شپل

- شپلیدن، نا. ۱

- شپل، نا. ۲.۱

شِپِختَن [ʃepixtan] / اشپیختن

شِپِیلِیدَن [ʃapilidan] آ. گذ. • بن ۱: شپیلید، بن ۲: شپیل

- شپیلیدن، نا. ۱

- شپیل، نا. ۲.۱ | شپیلنده، ص. ۲.۲

شتَابِیدَن [ʃtabidan] ← شتابتَن

شتَافَتَن [ʃtaftan] ج. ناگذ. • بن ۱: شتابت، بن ۲: شتاب ← شتابیدن

- شتابتَن، نا. ۱ | شتابانیدن، نا. ف.گذ. ۱-۱ | شتابتَنی، ص. ۲ | ناشتابتَن، نا. ۲

- شتابته، ص. ۱.۲ | شتابتگی، نا. ۱.۳

- شتاب، نا. ۲.۱ | شتابان، ق. ۲-۱ | شتابناک، ص. ۲.۲ | شتابنده، ص. ۲.۲

شتَابِی، نا. ۲.۲ | شتابناکی، نا. ۲.۳ | شتابندگی، نا. ۲.۴ | بی شتاب، ص. ق. ۲.۵

ناشتَاب، ص. ۲.۵ | ناشتابان، ق. ۲-۵ | ناشتابی، نا. ۲.۶

شَجِیدَن [ʃaqjidan] آ. ناگذ. • بن ۱: شجید، بن ۲: شج

- شجیدن، نا. ۱ | شجانیدن، نا. ف.گذ. ۱-

- شجانیده، ص. ۱-۲

شَخَانِیدَن [ʃaxənidan] / شَخَايِیدَن

شَخَايِیدَن [ʃaxojidan] آ. گذ. • بن ۱: شخایید، بن ۲: شخا(ی)

◊ شَخَانِیدَن، خَشَايِیدَن، شَخُودَن

- شخاییدن، نا. ۱ | خشاییدنی، ص. ۲ | بشخودن، نا. ذ.گذ. ۲ | ناشخودن، نا. ذ.گذ. ۳ |

ناشخودنی، ص. ۴

- شخاییده، ص. ۱.۲ | خشاییدگی، نا. ۱.۳ | بشخوده، ص. ۲ | ناشخوده، ص. ۱.۶

- شخا، نا. ۲.۱ | شخوان، ص. ۲.۱

شَخْشِیدَن [laqzidan] / لَعْزِیدَن

شَخُولِیدَن [ʃaxulidan] / شَخُولِیدَن

شَخُولِیدَن [ʃaxulidan] آ. ناگذ. • بن ۱: شخولید، بن ۲: شخول

◊ شَخْلِيدَن

- شخولیدن، نا. ۱ | بـشخـلـيـدـنـ، نـاـ. فـنـاـگـذـ. ۳

- شخولیده، ص. ۱.۲

- شخول، نا. ۲.۱

شَخُودَن [ʃaxudan] / شَخَايِيدَن

شُدَن [ʃodan] ب. ناگذ. • بن ۱: شد، بن ۲: شـوـ

- شدن، نا. ۱ | شـدـنـيـ، صـ. ۱ | بـرـشـدـنـ، نـاـ. فـنـاـگـذـ. ۳ | درـشـدـنـ، نـاـ. فـنـاـگـذـ. ۳

فـراـشـدـنـ، نـاـ. فـنـاـگـذـ. ۳ | فـروـشـدـنـ، نـاـ. فـنـاـگـذـ. ۳ | نـاـشـدـنـيـ، صـ. ۴

- شـدـهـ، نـاـ. ۱.۱ | شـدـگـيـ، نـاـ. ۱.۲ | شـدـگـيـ، نـاـ. ۱.۳

- شـونـدـهـ، صـ. ۲.۲

شَرَمِيدَن [ʃarmidan] آ. گذ. • بن ۱: شرمید، بن ۲: شـرـمـ

- شـرمـيـدـنـ، نـاـ. ۱ | شـرـمـانـيـدـنـ، نـاـ. فـگـذـ. ۱

- شـرمـ، نـاـ. ۲.۱ | شـرمـسـارـ، صـ. ۲.۲ | شـرمـگـاهـ، نـاـ. ۲.۲ | شـرمـگـيـنـ، صـ. ۲.۲

شـرمـناـكـ، صـ. ۲.۲ | شـرمـنـدـهـ، صـ. ۲.۲ | شـرمـهـ، نـاـ. ۲.۲ | شـرمـيـنـ، صـ. ۲.۲

| شـرمـسـارـيـ، نـاـ. ۲.۳ | شـرمـگـيـنـيـ، نـاـ. ۲.۳ | شـرمـنـدـگـيـ، نـاـ. ۲.۳

شُريِيدَن [ʃaridan] / شـارـيـدـنـ

شُسـتـنـ [ʃostan] آ. نـاـگـذـ. • بن ۱: شـستـ، بن ۲: شـوـ(ـيـ) ← شـويـيـدـنـ

◊ شـورـيـدـنـ (۱)

- شـستـنـ، نـاـ. ۱ | فـروـشـتـنـ، نـاـ. فـگـذـ. ۳ | شـستـنـيـ، صـ. ۱ | نـاـشـستـنـ، نـاـ. ۳

نـاـشـستـنـيـ، صـ. ۴

- شـستـ، نـاـ. ۱.۱ | شـستـهـ، صـ. ۱.۲ | شـستـگـاهـ، نـاـ. ۱.۲ | شـستـگـرـ، نـاـ. ۱.۲

شـستـگـيـ، نـاـ. ۱.۳ | فـروـشـتـهـ، صـ. ۱.۶ | نـاـشـستـهـ، صـ. ۱.۶ | نـاـبـشـتـهـ، صـ. ۱.۹

- شوینده، ص. نا. ۲.۲ | شستکه، نا. ۲.۲ | ناشور، ص. ۲.۵
- شفیدن [ʃeftidan] آ. ناگذ. • بن ۱: شفید، بن ۲: شفت
- شفیدن، نا. ۱
- شفت، نا. ۲.۱ | شفته، نا. ۲.۲
- شکاریدن [ʃekaridan] آ. گذ. • بن ۱: شکارید، بن ۲: شکار
 - ◊ شکردن
 - شکاریدن، نا. ۱ | بشکردن، نا. ۲.گذ.
 - شکار، نا. ۲.۱ | شکاریان، نا. ۲.۲ | شکارچی، ص. نا. ۲.۲ | شکارگاه، نا. ۲.۳
 - شکارگر، ص. نا. ۲.۲ | شکاری، ص. ۲.۲ | شکارباني، نا. ۲.۳
- شکافت [ʃekafstan] آ. گذ. ناگذ. • بن ۱: شکافت، بن ۲: شکاف
 - ◊ اشکافت، کفتن، کافیدن، کشتن
 - شکافت، نا. ۱ | شکافنیدن، نا. ف.گذ. ۱-۱ | شکافتني، ص. ۲
 - برشکافت، نا. ف.گذ.ناگذ. ۳ | واشکافت، نا. ف.گذ.ناگذ. ۳ | ناشکافت، نا. ۳
 - ناشکافتني، ص. ۴
- کشت، نا. ۱.۱ | شکافته، ص. ۲.۱ | شکافتگي، نا. ۱.۳ | ناشکافته، ص. ۱.۶
- کفانیده، ص. ۱-۲ | ناکفانیده، ص. ۱-۶
- شکافان، ص. ق. ۲-۱ | شکافش، نا. ۲.۲ | شکافنده، نا. ۲.۲ | شکafe، نا. ۲.۲
- کشفندگي، نا. ۲.۳
- شکردن [ʃekardan] / شکاریدن
- شکستن [ʃekastan] آ. ج. ناگذ. گذ. • بن ۱: شکست، بن ۲: شکن
 - ◊ اشکستن
 - شکستن، نا. ۱ | شکستني، ص. ۱ | بازشکستن، نا. ف.گذ.ناگذ. ۳
 - برشکستن، ف. گذ.ناگذ. ۳ | درشکستن، ف. گذ.ناگذ. ۳ | فروشکستن، ف. گذ.ناگذ. ۳

ناشکستن، نا. ۱ | ورشکستن، ف. ناگذ. ۲ | ناشکستنی، ص. ۱.۴

- شکست، نا. ۱.۱ | شکسته، ص. ۱.۲ | شکستگی، نا. ۱.۳ | شکستهوار، ص. ۱.۳

درشکسته، ص. ۱.۶ | ناشکسته، ص. ۱.۶ | درشکستگی، نا. ۱.۷

- شکن، نا. ۲.۱ | شکننده، ص. ۲.۲ | شکنناک، ص. ۲.۲ | شکنی، ص. ۲.۲

اشکنه، ص. ۲.۲ | شکنندگی، نا. ۲.۳ | بشکن، نا. ۲.۵ | ناشکن، ص. ۲.۵

شُكْفَتَن [ʃekoftan] آ. ناگذ. • بن ۱ : شکفت، بن ۲ : شکف

◊ **شِكْوْفَتَن**

- شکften، نا. ۱ | شکftنی، ص. ۲ | بازشکften، نا. فناگذ. ۳ | ناشکften، نا. ۳

- شکفت، نا. ۱.۱ | شکftته، ص. ۱.۲ | شکftگی، ص. ۱.۳ | ناشکفت، ص. ۱.۵

- شکfه، ص. ۲.۱ | شکfه، نا. ۲.۲

شِكْنَجِيدَن [ʃekonjidan] آ. گذ. • بن ۱: شکnجید، بن ۲: شکnج

◊ **سِكْنَجِيدَن**, **نِشِكْنَجِيدَن**

- شکnجیدن، نا. ۱

- شکnج، نا. ۲.۱

شِكْنَجِيدَن [ʃekandjidan] آ. گذ. • بن ۱: شکnجید، بن ۲: شکnج

- شکnجیدن، نا. ۱ | برشکnجیدن، نا. فگذ. ۳

- شکnججه، نا. ۳.۲

شُكْوَخِيدَن [ʃokuxidan] آ. گذ. • بن ۱ : شکو خید، بن ۲ : شکو خ

◊ **آشِكْوَخِيدَن**, **اشِكْوَخِيدَن**

- شکo خیدن، نا. ۱ | شکo خانیدن، نا. فگذ. ۱- | بشکo خیدن، نا. فناگذ. ۳

- شکo خیده، ص. ۱.۲ | شکo خیدگی، نا. ۱.۳

- شکo خ، نا. ۲.۱ | شکo خه، نا. ۲.۲ | شکo خنده، نا. ۲.۲ | شکo خندگی، نا. ۲.۳

شِكْوْفَتَن [ʃekuftan] / **شِكْفَتَن**

شُکوهیدَن [ʃokuhidan] آ. ناگذ. • بن ۱: شکوهید، بن ۲: شکوه

- شکوهیدن، نا. ۱

- شکوهیده، ص. ۱.۲

- شکوه، نا. ۲.۱ | شکوهناک، ص. ۲.۲ | شکوهمند، ص. ۲.۲ | شکوهنه، ص. ۲.۲
شکوهه، نا. ۲.۲ | شکوهندگی، ص. ۲.۳ | شکوهمندی، نا. ۲.۳

شِکوهیدَن [ʃekuhidan] آ. ناگذ. • بن ۱: شکوهید، بن ۲: شکوه

- شکوهیدن، نا. ۱

- شکوهیده، ص. ۱.۲

- شکوه، نا. ۲.۱ | شکوهنه، ص. ۲.۲ | شکوهندگی، ص. ۲.۳

شَکبِیدَن [ʃakibidan] ← شَکیفَتَن

شَکیفَتَن [ʃakiftan] آ. ناگذ. • بن ۱: شکیفت، بن ۲: شکیب ← شَکبِیدَن

- شکیفتن، نا. ۱ | شکباییدن، نا. ف.گذ. ۱

- شکیب، نا. ۲.۱ | شکبینده، ص. ۲.۲ | شکبایی، نا. ۲.۳ | شکبیندگی، نا. ۲.۳ |
باشکیب، ص. ۲.۵ | بی شکیب، ص. ۲.۵ | ناشکیب، ص. ۲.۵ | بی شکیبی، نا. ۲.۶ |
ناشکیبا، ص. ۲.۶ | ناشکبینده، ص. ۲.۶ | ناشکبایی، نا. ۲.۶ | ناشکبایی، نا. ۲.۷

شِگفتَن [ʃegeftan] آ. ناگذ. • بن ۱: شگفت، بن ۲: شگف

- شگften، نا. ۱ | شگفتانیدن، نا. ف.گذ. ۱

- شگفت، نا. ۲.۱ | شگفتی، نا. ۲.۲

شَلیدَن [ʃalidan] آ. ناگذ. • بن ۱: شلید، بن ۲: شل

- شلیدن، نا. ۱

- شل، ص. ۲.۱ | شلی، نا. ۲.۲

شُمارَدَن [ʃomardan] آ. گذ. • بن ۱: شمارد، بن ۲: شمار

◊ شُمرُدَن

- شماردن، نا. ۱ | شمردنی، ص. ۲ | برشمردن، نا. ف. گذ. ۳ | ناشمردن، نا. ف. گذ. ۳ | ۳
- واشمردن، نا. ذ. گذ. ۳ | ناشمردنی، ص. ۴ | ^۵ شمردانیدن
- شمارده، ص. ۱.۲ | شمردگی، نا. ۱.۲
- شمار، نا. ۲.۱ | شمارنده، ص. ۲ | شمارش، نا. ۲.۲ | شمارگاه، نا. ۲.۲
- شمارگر، ص. نا. ۲.۲ | شماره، نا. ۲.۲ | شماری، ص. نا. ۲.۲ | بی شمار، ص. ۵ | ۲.۵
- ناشمار، ص. ۲.۵
- شُمُرَدَن** [ʃomərdan] / شُمَارَدَن
- شَمْغِيدَن** [ʃamqidan] آ. ناگذ. • بن ۱: شمغید، بن ۲: شمع
- شمغیدن، نا. ۱
- شمغند، ص. ۱ | شمغنده، ص. ۲
- شَمِيدَن** [ʃamidan] آ. ناگذ. • بن ۱: شمید، بن ۲: شم
- شمیدن، نا. ۱ | شمانیدن، نا. ف. گذ. ۱
- شمید، نا. ۱.۱ | شمیده، ص. ۱.۲
- شم، نا. ۲.۱ | شمان، ص. ۲-۱
- شِنَاخْتَن** [ʃenaxtan] ج. گذ. • بن ۱: شناخت، بن ۲: شناس ← شناسیدن
- شناختن، نا. ۱ | شناسانیدن، نا. ف. گذ. ۱-۱ | شناختنی، ص. ۲ | شناسانیدنی، ص. ۲-۲
- بازشناختن، نا. ف. گذ. ۳ | ناشناختن، نا. ۳ | واشناختن، نا. ف. گذ. ۳ | ناشناختنی، ص. ۴
- شناخت، نا. ۱.۱ | شناخته، ص. ۱.۲ | ناشناخت، ص. ۱.۵ | ناشناخته، ص. ۱.۶
- شناس، نا. ۲.۱ | شناسان، نا. ۲-۱ | شناسا، ص. ۲.۲ | شناسنده، ص. نا. ۲.۲
- شناسه، نا. ۲.۲ | شناسانده، نا. ۲-۲ | شناسایی، نا. ۲.۳ | شناسنده‌گی، نا. ۲.۳
- ناشناس، ص. ۲.۵ | بازشناسی، نا. ۲.۶ | ناشناسا، ص. ۲.۶ | ناشناسی، نا. ۲.۶
- ناشناسایی، نا. ۲.۷ | ^۰ آشنا، ص. نا. | ^۰ آشنایی، نا. | ^۰ نآشنا، ص. نا.
- ^۰ نآشنایی، نا.

شِناریدَن [ʃenaridan] / شناویدن

شِناسیدَن [ʃenaxtan] ← شناختن

شِناویدَن [ʃenavidan] آ. ناگذ. • بن ۱: شناوید، بن ۲: شنا (و)

◊ **شِناریدَن**

- شناویدن، نا. ۱

- شنا، نا. ۲.۱ | شناگر، ص. نا. ۲.۲ | شناور، ص. ۲.۲ | شناوش، نا. ۲.۲ |

شناوری، نا. ۲.۳

شِنگیدَن [ʃangidan] آ. ناگذ. • بن ۱: شنگید، بن ۲: شنگ

- شنگیدن، نا. ۱

- شنگیده، ص. ۱.۲ | شنگیدگی، نا. ۱.۳

- شنگ، ص. ۲.۱ | شنگان، ق. ۲.۲ | شنگول، ص. ۲.۲ | شنگه، نا. ۲.۲ |

شنگی، نا. ۲.۲ | شنگولک، نا. ۲.۳ | شنگوله، ص. ۲.۳ | شنگولی، نا. ۲.۳ |

شِنودَن [ʃenidan] / شنیدن

شِنیدَن [ʃenidan] ب. گذ. • بن ۱: شنید، بن ۲: شنو

◊ **شِنودَن**, اشتودون

- شنیدن، نا. ۱ | شنوانیدن، نا. ف. گذ. ۱ - | شنیدنی، ص. ۲ |

بازشنیدن، نا. ف. گذ. ۳ | ناشنیدن، نا. ف. گذ. ۳ | ناشنیدنی، ص. ۴

- شنید، نا. ۱.۱ | شنود، نا. ۱.۱ | شنیده، ص. ۱.۲ | شنوانیده، ص. ۱-۲ |

ناشنیده، ص. ۱.۶

- شنو، ص. نا. ۲.۱ | شنوا، ص. ۲.۲ | شنونده، نا. ۲.۲ | شنوانده، ص. ۲-۲ |

شنوندگی، نا. ۲.۳ | شنوابی، نا. ۲.۳ | ناشنوا، ص. نا. ۲.۶ | ناشنونده، ص. ۲.۶

شوخیدَن [ʃuxidan] آ. ناگذ. (۱) • بن ۱: شوخید، بن ۲: شوخ

- شوخیدن، نا. ۱

- شوخ، ص. ۲.۱ | شوخی، نا. ۲.۲ | شوخيكده، نا. ۲.۳

شوخیدن [ʃuxidan] آ. ناگذ. ۲۱) • بن ۱: شوخید، بن ۲: شوخ

- شوخیدن، نا. ۱

- شوخ، نا. ۲.۱ | شوخگین، ص. ۲ | شوخناک، ص. ۲.۲ | شوخی، نا. ۲.۲

شوخگینی، نا. ۲.۳ | شوخناکی، نا. ۲.۳

شوریدن [ʃuridan] (۱) / شويiden

شورانیدن [ʃuridan] آ. ناگذ. ۲۲) • بن ۱: شورید، بن ۲: شور

◊ آشوریدن

- شوریدن، نا. ۱ | شورانیدن، نا. ف.گذ. ۱ | شوريدنی، ص. ۲ | بشوریدن، نا. ف.ناگذ. ۳

درشوریدن، نا. ف.ناگذ. ۳ | درشورانیدن، نا. ف.گذ. ۳

- شورانیده، ص. ۱-۲ | شوریده، ص. ۱.۲ | شوريدگی، نا. ۱.۳ | شوریدهوار، ص. ق. ۱.۳

- آشوره، نا. ۲.۲ | شور، نا. ۲.۱ | شورنده، نا. ۲.۲ | شورش، نا. ۲.۲

شوراننده، ص. ۲-۲ | شورشی، ص. نا. ۲.۳

شَولیدن [ʃulidan] / ژولیدن

شوميزیدن [ʃumizidan] آ. گذ. ۰ بن ۱: شوميزید، بن ۲: شوميز

- شوميزيدن، نا. ۱

- شوميز، ص. نا. ۲.۱ | شوميزگر، ص. نا. ۲.۱

شويiden [ʃujidan] ← شُستَن

شياريدن [ʃijaridan] آ. گذ. ۰ بن ۱: شياريد، بن ۲: شيار

- شيارiden، نا. ۱ | شياراندن، نا. ف.گذ. ۱

- شيار، نا. ۲.۱

شيفتن [ʃiftan] ج. ناگذ. ۰ بن ۱: شيفت، بن ۲: شيب

- شيفتن، نا. ۱

- شیفته، ص. ۱.۲ | شیفتگی، ص. ۱.۳

شیویدن [ʃividan] آ. ناگذ. • بن ۱ : شیوید، بن ۲ : شیو-

- شیویدن، نا. ۱ | شیوانیدن، نا. ف.گذ. ۱

- شیویده، ص. ۱.۲ | شیوانیده، ص. ۱-۲

- شیوان، ص. ۲-۱ | شیونده، ص. ۲.۲

[t] ط

طلبیدن [talabidan] آ. گذ. • بن ۱ : طلبید، بن ۲ : طلب

- طلبیدن، نا. ۱

- طلبیده، ص. ۱.۲

- طلب، نا. ۲.۱

[q] غ

غارتیدن [qaratidan] آ. گذ. • بن ۱ : غارتید، بن ۲ : غارت

- غارتیدن، نا. ۱ | غارتیدنی، ص. ۲ | ناغارتیدنی، ص. ۴

- غارتیده، ص. ۱.۲ | ناغارتیده، ص. ۱.۶

- غارت، نا. ۲.۱ | غارتگر، ص. نا. ۲.۲

غائزیدن [qaʒidan] آ. گذ. • بن ۱ : غائزید، بن ۲ : غاز

- غائزیدن، نا. ۱

- غائزیده، ص. ۱.۲ | غائزیدگی، نا. ۱.۳

غَراشیدن [qaraʃidan] / غَراشیدن

غَرشیدن [qarʃidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : غرشید، بن ۲ : غرش

◊ غَراشیدن

- غرشيدين، نا. ۱
- غرشيده، ص. ۱.۲
- غرش، نا. ۲.۱ | غرشا، نا. ۲.۲ | غرشي، ص. ۲.۲
- غُرْبِيَّدَن [qorombidan] / غُرْبِيَّدَن [qorridan]
- غَرْنَكِيَّدَن [qarangidan] آ. ناگذ. • بن ۱: غرنگيد، بن ۲: غرنگ
- غرنگيدن، نا. ۱
- غرنگ، نا. ۲.۱ | غرنگان، ص. ۳.۲ | غرنگنده، ص. ۲.۲
- غُرْبِيَّدَن [qorridan] آ. ناگذ. • بن ۱: غريبد، بن ۲: غر
- غُرْبِيَّدَن [qorvidan] آ. ناگذ. • بن ۱: غرييدن، نا. ۳
- غرييدن، نا. ۱ | غريبدني، ص. ۲ | ناغرييدن، نا. ۳
- غريده، ص. ۱.۲ | غربنيدگي، نا. ۱.۳
- غرب، ص. ۱ | غران، ص. ۳.۲ | غرش، نا. ۲.۲ | غرشت، نا. ۲.۲
- غَرْنَدَه، ص. ۲.۲ | غرنديگي، نا. ۲.۳ | غرينش، نا. ۲.۳
- غَرْبِيَّوَيَّدَن [qarividan] آ. ناگذ. • بن ۱: غرييويد، بن ۲: غرييو
- غرييويدن، نا. ۱
- غرييو، نا. ۱ | غريونده، ص. ۲.۲ | غريوندگي، نا. ۲.۳
- غَرْبِيَّدَن [qaʒidan] / خَرْبَدَن
- غَلْتَيَّدَن [qaltidan] آ. ناگذ. • بن ۱: غلتيد، بن ۲: غلت
- غلتيدن، نا. ۱ | غلتانيدين، نا. ف.گذ. ۱- | غلتينگاه، نا. ۲ | درغلتيدين، نا. ف.ناگذ. ۳ |
- فروغلتيدين، نا. ف.ناگذ. ۳ | فروغللتانيدين، نا. ف.گذ. ۱-۳ | غاليدين
- غلت، نا. ۲.۱ | غلتک، نا. ۲.۲ | غلتنه، ص. ۲.۲ | غلتندگي، نا. ۲.۳ |
- غله، نا. ۲.۲ | غلتبان، نا. ۲.۲ | غلتكاه، نا. ۲.۲
- غُنْجِيَّدَن [qonjidan] آ. ناگذ. • بن ۱: غنجيد، بن ۲: غنج

- غنجیدن، نا. ۱
- غنج، نا. ۲.۱
- غُنوَدَن [qonudan] آ. ناگذ. • بن ۱ : غنوَد، بن ۲ : غنو
 - ◊ غُنوَيَدَن
- غنوَدَن، نا. ۱ | ناغنوَدَن، نا. ۳
- غنوَد، نا. ۱.۱ | غنوَدَگاه، نا. ۲.۱ | غنوَدَه، ص. ۲.۲ | غنوَدَگى، نا. ۲.۳
- غنو، نا. ۲.۱ | غنوَان، ص. ق. ۲.۲
- غُنوَيَدَن [qonavidan] / غنوَدَن

ف [f]

- فَازِيدَن [faʒidan] آ. گذ. • بن ۱ : فازید، بن ۲ : فاز
 - فَازِيدَن، نا. ۱
 - فَازِيدَه، ص. ۲.۱ | فَازِيدَگى، نا. ۲.۳
 - فَازِا، ص. ۲.۲ | فَازِنَه، ص. نا. ۲.۲ | فَازِه، نا. ۲.۳ | فَازِنَگى، نا. ۲.۳
 - فَتَادَن [ʃetadan] / افتادَن
 - فَتَالِيدَن [fetalidan] آ. گذ. • بن ۱ : فتالِيد، بن ۲ : فتال
 - ◊ افتالِيدَن
 - فتالِيدَن، نا. ۱
 - فتالِيدَه، ص. ۲.۱
 - فتال، نا. ۲.۱
 - فَرَاخْتَن [faraxtan] / افراختَن
 - فَرَاخِيدَن [faraxidan] آ. گذ. • بن ۱ : فراخِيد، بن ۲ : فراخ
 - ◊ افراخِيدَن

- فراخیدن، نا. ۱

- فراخیده، ص. ۱.۲

- فراخنده، ص. ۲.۲ | فراخندگی، نا. ۲.۳

فَرَازِيدَن [farazidan] / افزاییدن

فَرَامُوشِيدَن [farāmuʃidān] آ. گذ. ۰ بن ۱: فراموشید، بن ۲: فراموش

- فراموشیدن، نا. ۱ | فراموشانیدن، نا. ۲. گذ. ۱

- فراموش، نا. ۲.۱ | فراموشی، نا. ۲.۲ | فراموشگار، ص. ۲.۲

فَرْجَامِيدَن [farʒāmidān] آ. ناگذ. ۰ بن ۱: فرجامید بن ۲: فرجام

- فرجامیدن، نا. ۱ | فرجامانیدن، نا. ۲

- فرجام، نا. ۲.۱ | فرجامگاه، نا. ۲.۲ | فرجامین، ص. ۲

فَرْخَوَيِيدَن [farxavidān] آ. گذ. ۰ بن ۱: فرخوید بن ۲: فرخو

- فرخویدن، نا. ۱

- فرخو، نا. ۲.۱

فَرِستَادَن [ferestādan] آ. گذ. ۰ بن ۱: فرستاد، بن ۲: فرست

- فرستادن، نا. ۱ | فرستادنی، ص. ۲ | بازفرستادن، نا. ۲. گذ. ۳

| فروفرستادن، نا. ۳. گذ. ۴ | نافرستادنی، ص. ۴

- فرنستاده، ص. ۱.۲ | فرنستادگی، نا. ۱.۳ | فروفرستاده، ص. ۱.۶

- فرنستنده، ص. نا. ۲.۲

فَرْغَارِيدَن [farqaridan] آ. گذ. ۰ بن ۱: فرغارید، بن ۲: فرغار

- فرغاریدن، نا. ۱

- فرغار، ص. ۲.۱

فَرْمُودَن [farmudān] ج. گذ. ۰ بن ۱: فرمود، بن ۲: فرما(ی)

- فرمودن، نا. ۱ | فرمودنی، ص. ۲ | بازفرمودن، نا. ۲. گذ. ۳

- فرموده، ص. ۱.۲ | نافرموده، ص. ۱.۶

- فرمان، نا. ۲.۲ | فرمایش، نا. ۲.۲ | فرماینده، ص. نا. ۲.۲ | فرمایشی، ص. ۲.۳ | ۲.۳

فرمانی، ص. ۲.۳ | بفرمان، ص. ۲.۶ | نابفرمان، ص. ۲.۱۰ | نابفرمانی، نا. ۲.۱۱

فُروختَن [foruxtan] / افروختن

فُروختَن [foruxtan] ج. گذ. ۲(۱) بن ۱: فروخت، بن ۲: فروش ← فروشیدن

- فروختن، نا. ۱ | فروشانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | فروختنی، ص. ۲ | بازفروختن، نا. ف.گذ. ۳

- فروخت، نا. ۱.۱ | فروخته، ص. ۱.۲ | فروختار، ص. نا. ۱.۲

- فروش، نا. ۲.۱ | فروشا، ص. نا. ۲.۲ | فروشگاه، نا. ۲.۲ | فروشنده، ص. نا. ۲.۲

فروشی، ص. ۲.۲ | فروشنده، نا. ۲.۳

فُروزیدَن [foruxtan] / افروزیدن

فُروشیدَن [foruxtan] ← فُروختَن

فَرِیبیدَن [faribidan] ← فَرَیفتَن

فَرَیفتَن [fariftan] ج. گذ. ۱ بن ۱: فریفت، بن ۲: فریب ← فَرِیبیدَن

- فریften، نا. ۱ | فریبانیدن، نا. ف.گذ. ۱-

- فریفتار، ص. ۱.۲ | فریفتگار، ص. ۱.۲ | فریفته، ص. ۱.۲ | فریفتاری، نا. ۱.۳

فریفتگی، نا. ۱.۳ | فریفتگاری، نا. ۱.۳

- فریب، نا. ۲.۱ | فریبا، ص. ۲.۲ | فریبش، نا. ۲.۲ | فریبناک، ص. ۲.۲

فریبنده، ص. ۲.۲ | فریبی، ص. ۲.۲ | فریبایی، نا. ۲.۳ | فریبندگی، نا. ۲.۳

فَریوریدَن [farivaridan] آ. گذ. ۱ بن ۱: فریورید، بن ۲: فریور

- فریوریدن، نا. ۱

- فریور، نا. ۲.۱ | فریوری، نا. ۲.۲

فَزَایستَن [fazajestan] / افزاییدن

فَرَاییدَن [faza jidan] / افزاییدن

فُزودَن [fozudan] / افزودن

فُثولیدَن [fogulidan] آ. گذ. • بن ۱ : فثولید، بن ۲ : فثول

- فثولیدن، نا. ۱

- فثولنده، ص. نا. ۲

فسانیدَن [fesanidan] / انسانیدن

فسرُدَن [fesordan] / افسردن

فسوسيَدَن [fosusidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : فسوسيد، بن ۲ : فسوس

◊ افسوسيَدَن

- فسوسيَدَن، نا. ۱

- فسوس، نا. ۱ | فسوسيَر، ص. ۲ | فسوسي، نا. ۲ | فسوسمَندي، نا. ۳

فِشارَدَن [feʃordan] / افشلَدَن

فِشانَدَن [feʃandan] / افشنانَدَن

فِشانِيدَن [feʃanidan] / افشارَدَن

فِشرَدَن [feʃordan] / افشلَدَن

فِكَنَدَن [fekandan] / افکَنَدَن

فَگارَدَن [fagardan] / افگارَدَن

فلَخميَدَن [falxamidan] / فلَخيدَن

فلَخوَدَن [falxudan] / فلَخیدَن

فلَخيدَن [falxidan] آ. گذ. • بن ۱ : فلَخید، بن ۲ : فلَخ

◊ فلَخوَدَن، فلَخميَدَن، خيدَن، داخيدَن

- فلَخيدَن، نا. ۱ | بخيدَن، نا. ۲ | واخيدَن، نا. ۳ | واخانيدَن، نا. ۴ | واخانيدَن، نا. ۵

- فلَخидеَه، نا. ۱.۲ | واخидеَه، ص. ۱.۶

- فلخنده، نا. ۲.۲ | فلخور، نا. ۲.۲
- فُنودَن [fonudan] آ. گذ. • بن ۱ : فنود، بن ۲ : -
 - فنودن، نا. ۱.
 - فنوده، ص. ۱.۲ | فنودگی، نا. ۱.۳
- فَهْمِيَدَن [fahmidan] آ. گذ. • بن ۱ : فهمید، بن ۲ : فهم
 - فهمیدن، نا. ۱ | فهمانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | فهمیدنی، ص. ۲ | نافهمیدن، ص. ۳
 - فهمیدنی، ص. ۴
 - فهمیده، ص. ۱.۲ | فهمانیده، ص. ۱-۲ | فهمیدگی، ص. ۱.۳
 - فهم، نا. ۲.۱ | فهمی، ص. ۲.۲ | فهماننده، ص. نا. ۲-۲ | نافهم، ص. ۲.۵
 - بی فهمی، نا. ۲.۶ | نا فهمی، نا. ۲.۶
- فَيْرِيدَن [firidan] آ. گذ. • بن ۱ : فیرید، بن ۲ : فیر
 - فیریدن، نا. ۱
 - فیریده، ص. ۱.۲
 - فیر، نا. ۲.۱ | فیرش، نا. ۲.۲ | فیرنده، ص. ۲.۲ | فیرندگی، نا. ۲.۳

ق [q]

- قاپیدَن [qapidan] آ. گذ. • بن ۱ : قاپید، بن ۲ : قاب
 - قاپیدن، نا. ۱ | قاپیدنی، ص. ۲ | ناقاپیدن، نا. ۳ | ناقاپیدنی، ص. ۴
 - قاپیده، ص. ۱.۲ | قاپیدگی، ص. ۱.۳
 - قاپنده، ص. نا. ۲.۲ | قاپندهگی، نا. ۲.۳
- قَبُولانَدَن [qabulandan] آ. گذ. • بن ۱ : قبولاند، بن ۲ : قبولان
 - قبولاندن، نا. ۱ | قبولاندنی، ص. ۲ | ناقبولاندن، نا. ۱ | ناقبولاندنی، ص. ۴
 - قبولانده، ص. ۱.۲ | ناقبولانده، ص. ۱.۶

ک [k]

کاریدن [karidan] ← ← کاشتن

کاستن [kastan] ج. گذ. ناگذ. • بن ۱ : کاست، بن ۲ : کاه ← کاهیدن

- کاستن، نا. ۱ | کاهانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | کاستنی، ص. ۲ | فروکاستن، نا. ف.گذ. ۳

ناکاستن، نا. ۱ | ناکاستنی، ص. ۴

- کاست، نا. ۱.۱ | کاسته، ص. ۱.۲ | کاستی، نا. ۱.۲ | کاستگی، نا. ۱.۳

ناکاسته، ص. ۱.۶

- کاهش، نا. ۲.۲ | کاهنده، ص. ۲.۲

کافتیدن [kaftidan] / شکافتن

کاشتن [kaʃtan] ج. گذ. • بن ۱ : کاشت، بن ۲ : کار ← کاریدن

◊ کشتن

- کاشتن، نا. ۱ | کارانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | کاشتنی، ص. ۲ | برکاشتن، نا. ف.گذ. ۳

ناکاشتن، نا. ۳ | ناکاشتنی، ص. ۴

- کاشت، نا. ۱.۱ | کاشته، ص. نا. ۱.۲ | کشتزار، نا. ۱.۲ | کشتگاه، نا. ۱.۲

| کشتمان، نا. ۱.۲ | کشمند، نا. ۱.۲ | کاشتگی، نا. ۱.۳

بازکشت، ص. ۱.۵ | ناکاشت، ص. ۱.۶ | ناکاشته، ص. ۱.۶

- کار، نا. ۲.۱ | کارزار نا. ۲.۲ | کارگاه، نا. ۲.۲ | کارگر، ص. نا. ۲.۲

| کارمند، ص. نا. ۲.۲ | کارنده، نا. ۲.۲ | کارستان، ق. نا. ۲.۲

| کاره، ص. ۲.۲ | کاری، ص. ۲.۲ | کارندگی، نا. ۲.۳ | کارزارگاه نا. ۲.۳

کارگاهی، ص. ۲.۳ | کارگری، نا. ۲.۳ | کارمندی، نا. ۲.۳ | بکار، ص. ق. ۲.۵

برکار، ص. ۲.۵ | بیکار، ص. نا. ۲.۵ | ناکار، ص. ۲.۵ | همکار، ص. نا. ۲.۵

باکاره، ص. ۲.۶ | برکاری، نا. ۲.۶ | بیکاره، ص. نا. ۲.۶ | بیکاری، نا. ۲.۶

ناکارگر، ص. ۲.۶ | ناکاره، ص. ۲.۶ | همکاری، نا. ۲.۶ | ناکارگی، نا. ۲.۷

| کارزاری ص. ۲.۳ | نابکار، ص. ۲.۹ | نابکاره، ص. ۲.۱۰ | نابکاری، نا. ۲.۱۰

کالفتَن / [kaloftan]

کالیدَن [kalidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : کالید، بن ۲ : کال

◊ **کالفتَن**

- کالیدن، نا. ۱

- کالیده، ص. ۱.۲ | کالیدگی، نا. ۱.۳

- کال، ص. ۲.۱ | کالفه، ص. ۲.۲

کامیدَن [kamidan] آ. گذ. • بن ۱ : کامید، بن ۲ : کام

- کامیدن، نا. ۱

- کام، نا. ۲.۱ | کامش، نا. ۲.۲ | کامگار، ص. ۲.۲ | کامور، ص. ۲.۲

کامگاری، نا. ۲.۳ | کاموری، نا. ۲.۳ | ناکام، ص. ۲.۵ | همکام، ص. ۲.۵

کاویدَن [kavidan] آ. گذ. • بن ۱ : کاوید، بن ۲ : کاو

- کاویدن، نا. ۱ | کاویدنی، ص. ۲ | بازکاویدن، نا. ف. گذ. ۳ | برکاویدن، نا. ذ. گذ. ۳ |

درکاویدن، نا. ف. گذ. ۳ | ناکاویدن، نا. ۳ | واکاویدن، نا. ذ. گذ. ۳ | ناکاویدنی، ص. ۴

- کاویده، ص. ۱.۲ | ناکاویده، ص. ۱.۶

- کاو، ص. نا. ۲.۱ | کاوش، نا. ۲.۲ | کاونده، ص. نا. ۲.۲ | بازکاونده، ص. نا. ۲.۶

کاهیدَن [kustan] ← کاستَن

کبیدَن / [kabidan] کبیدن

کراشیدَن [karaʃidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : کراشید، بن ۲ : کراش

- کراشیدن، نا. ۱

- کراشیده، ص. ۱.۲

- کراشنده، ص. ۲.۲

گردن [kardan] ج. گذ. • بن ۱ : کرد، بن ۲ : کن

- کردن، نا. ۱ | کناییدن، نا. ف.گذ. ۱ - | کردنی، ص. ۲ | درکردن، نا. ف.گذ. ۳ |
 فراکردن، نا. ف.گذ. ۳ | برکردن، نا. ف.گذ. ۲ | فروکردن، نا. ف.گذ. ۳ | ناکردن، نا. ف.گذ.
 ۲ | ۰ کدانیدن
 ورکردن، نا. ف.گذ. ۳ | ناکردنی، ص. ۴ | ۰ کدانیدن
 - برکرده، ص. ۱.۶ | فراکرده، ص. ۱.۶ | ورکرده، ص. ۱.۶ | کردار، نا. ۱.۲
 کردگار، ص. نا. ۱.۲ | کردگر، ص. نا. ۱.۲ | کرده، ص. ۲ | کدانیده، ص. ۱-۲ |
 کرداری، ص. ۱.۳ | کردگی، نا. ۱.۳ | ناکرده، ص. ۱.۶
 - کننده، ص. نا. ۲.۲ | کنندگی، نا. ۲.۳ | کنش، نا. ۲.۲ | واکنش، نا. ۲.۶
 گرشیدن [karʃidən] آ. گذ. ۰ بن ۱ : گرشید، بن ۲ : گرش
 - گرشیدن، نا. ۱
 - گرش، نا. ۲.۱ | گرشه، نا. ۲.۲
کشتن / [kaʃtan]
 گشتن [koʃtan] آ. گذ. ۰ بن ۱ : کشت، بن ۲ : کش
 - کشتن، نا. ۱ | کشنگاه، نا. ۲ | کشتنی، ص. ۲ | بازکشتن، نا. ف.گذ. ۳ |
 فروکشتن، نا. ف.گذ. ۳ | ناکشتن، نا. ۲ | ناکشتنی، ص. ۴
 - کشت، نا. ۱.۱ | کشتار، نا. ۱.۲ | کشتگاه، نا. ۱.۲ | کشته، ص. ۱.۲
 کشتارگاه، نا. ۱.۳ | بازکشت، نا. ۱.۵ | ناکشته، ص. ۱.۶
 - کشا، ص. ۲.۲ | کشنده، ص. نا. ۲.۲
 گشیدن [keʃidan] آ. گذ. ۰ بن ۱ : گشید، بن ۲ : کش
 - گشیدن، نا. ۱ | کشانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | کشیدنی، ص. ۲ | کشانیدنی، ص. ۲-۰ |
 بازگشیدن، نا. ف.گذ. ۳ | برگشیدن، نا. ف.گذ. ۳ | درگشیدن، نا. ف.گذ. ۳ |
 فراگشیدن، نا. ف.گذ. ۳ | فروگشیدن، نا. ف.گذ. ۳ | واکشیدن، نا. ف.گذ. ۳ |
 ورگشیدن، نا. ف.گذ. ۳ | همگشیدن، نا. ف.گذ. ۳ | اندربرگشیدن، نا. ف.گذ. ۵ |
 - گشیده، ص. ۱.۲ | کشانیده، ص. ۱-۲ | گشیدگی، نا. ۱.۳ | بازگشیده، ص. ۱.۶ |

برکشیده، ص. ۱.۶ | درکشیده، ص. ۱.۶ | ناکشیده، ص. ۱.۶ | درکشیدگی، نا. ۱.۷
 - کش، نا. ۲.۱ | کشا، ص. ۲.۲ | کشش، نا. ۲.۲ | کشنده، ص. نا. ۲.۲ |
 کشاننده، ص. ۲-۲.۰ | کشه، نا. ۲.۲ | کشنندگی، نا. ۲.۲ | فروکش، نا. ۲.۵ |
 ناکش، ص. ۲.۵ | برکشنده، ص. نا. ۲.۶

کفتن [kaftan] / شکافتن

گلندیدن [kalandidan] آ. گذ. • بن ۱: گلنید، بن ۲: گلنده
 - گلنیدن، نا. ۱

- گلنده، نا. ۲.۱ | گلنگر، ص. ۲.۲ | گلنده، نا. ۲.

کمیدن [kamidan] آ. گذ. • بن ۱: کمید، بن ۲: کم

- کمیدن، نا. ۱

- کم، ص. ۲.۱ | کمی، نا. ۲.۲

کندن [kandan] آ. گذ. • بن ۱: کند، بن ۲: کن

- کندن، نا. ۱ | کندنی، ص. ۲ | برکندن، نا. ف.گذ. ۳ | واکندن، نا. ف.گذ. ۳ |
 فراکندن، نا. ف.گذ. ۳ | فرکندن، نا. ف.گذ. ۳ | فروکندن، نا. ف.گذ. ۳ | ناکندن، نا. ۳ |
 ناکندنی، ص. ۴

- کنده، ص. ۱.۲ | کندگی، نا. ۱.۳ | کندهگر، نا. ۱.۳ | کندهوش، ص. ۱.۳ |

کندهگری، نا. ۱.۴ | کندومند، ص. ۱.۲ | فرکند، ص. ۱.۵ | برکنده، ص. ۱.۶ |

فرکنده، ص. ۱.۶ | فروکنده، ص. ۱.۶ | ناکنده، ص. ۱.۶ | برکنگی، نا. ۱.۷

- کنش، نا. ۲.۲ | فرکن، نا. ۲.۵

کنوریدن [kanuridan] آ. گذ. • بن ۱: کنورید، بن ۲: کنور

- کنوریدن، نا. ۱

- کنور، نا. ۲.۱ | کنوره، ص. ۲.۲

کوییدن [kuftan] ← کوفتن

کوچیدن [kuʃidan] آ. ناگذ. بن ۱ : کوچید، بن ۲ : کوچ

- کوچیدن، نا. ۱ | کوچانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | کوچانیدنی، ص. ۲-

- کوچیده، ص. ۱.۲ | ناکوچیده، ص. ۱.۶

- کوچ، نا. ۲.۱ | کوچان، ص. نا. ق. ۲-۱ | کوچگاه، نا. ۲.۲ | کوچانده، ص. ۲-۲

کوشیدن [kuʃidan] آ. ناگذ. بن ۱ : کوشید، بن ۲ : کوش

- کوشیدن، نا. ۱ | کوشیدنی، ص. ۲ | بازکوشیدن، نا. ف.ناگذ. ۳ |

واکوشیدن، نا. ف.ناگذ. ۳

- کوشیده، ص. ۱.۲

- کوشش، ص. ۲.۲ | کوشش، نا. ۲.۲ | کوشه، ص. ۲.۲ | کوشایی، نا. ۲.۳ |

همکوش، ص. ۲.۵

کوفتن [kuftan] ج. گذ. بن ۱ : کوفت، بن ۲ : کوب ← کوبیدن

- کوفتن، نا. ۱ | کوبانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | برکوفتن، نا. ف.گذ. ۳ |

فروکوفتن، نا. ف.گذ. ۲ | واکوفتن، نا. ف.گذ. ۳

- کوفت، نا. ۱.۱ | کوفته، ص. ۱.۲ | کوفتگر، ص. نا. ۱.۲ | کوفتگری، نا. ۱.۳ |

کوفتگی، ص. ۱.۳ | ناکوفته، ص. ۱.۶ | واکوفته، ص. ۱.۶

- کوب، نا. ۲.۱ | کویان، ق. ۲-۱ | کوبنده، ص. نا. ۲.۲ | کوبه، نا. ۲.۲ |

کوبنده‌گی، نا. ۲.۳

کیبیدن [kibidan] آ. ناگذ. بن ۱ : کیبید، بن ۲ : کیب

۰ کَبِيدن

- کیبیدن، نا. ۱ | کیبانیدن، نا. ف.گذ. ۱-

- کیبیده، ص. ۱.۲ | کیبیدگی، نا. ۱.۳

- کیب، نا. ۲.۱ | کیبیش، نا. ۲.۲ | کیبنده، ص. ۲.۲

گ [g]

گادَن [gadan] آ. گذ. • بن ۱ : گاد، بن ۲ : گا(ی)

گاییدَن

- گادن، نا. ۱ | ناگادنی، ص. ۴ | ناگادن، ص.

- گاده، ص. ۱.۲ | گاییدگی، نا. ۱۰.۳ | بی گاده، ص. ۱۰.۶ | ناگاده، ص.

- گانگاه، نا. ۲۰.۲ | گاینده، ص. ۲۰.۲ | گایه، نا. ۲۰.۳ | گایندگی، نا.

گالیدَن [galidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : گالید، بن ۲ : گال

- گالیدن، نا. ۱

- گال، ص. ۳. ۱ | گاله، ص. ۲. ۲

گامیدَن [gamidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : گامید، بن ۲ : گام

- گامیدن، نا. ۱

- گام، نا. ۲. ۱

گاییدَن / گادَن [gajidan]

گُداختَن [godaxtan] ج. گذ. ناگذ. • بن ۱ : گداخت، بن ۲ : گدار ← گدازیدن

- گداختن، نا. ۱ | گدازیدن، نا. ف. گذ. ۱- | گداختنی، ص. ۲ | ناگداختن، نا. ۳

- گداخته، ص. ۱. ۲

- گدار، نا. ۲. ۱ | گدازان، ص. نا. ۲-۱ | گدازا، ص. نا. ۲. ۲ | گدازش، نا. ۲. ۲

| گدازگر، نا. ۲. ۲ | گدازنده، ص. نا. ۲. ۲ | گدازه، نا. ۲. ۲ | گدازشگر، نا. ۲. ۳

| گدازندگی، نا. ۲. ۳ | ناگدازا، ص. ۲. ۶ | ناگدازنده، ص. ۲. ۶

گُدازیدَن [godaxtan] ← گُداختَن

گُذارَدَن [gozaʃtan] ← گُذاشتَن

گُذاشتَن [gozaʃtan] ج. گذ. • بن ۱ : گذاشت، بن ۲ : گزار ← گذارَدَن

- گذاشت، نا. ۱ | گذاشتني، ص. ۲ | باز گذاشت، نا. ف. گذ. ۳ | بر گذاشت، نا. ف. گذ. ۳

درگذاشتن، نا. ف.کذ. ۳ | ناگذاشتن، نا. ۳ | درگذاشتنی، ص. ۴ | ناگذاشتنی، ص. ۴
واگذاردنی، ص. ۴ | فراغذاشتن، نا. ف.گذ. ۳ | فروگذاشتن، نا. ف.گذ. ۳
- گذاشته، ص. ۱.۲ | گذاشتگی، نا. ۱.۳ | فروگذشت، نا. ۱.۵ | بازگذاشته، ص. ۶
فروگذاشته، ص. ۱.۶ | ناگذاشته، ص. ۱.۶ | واگذاشته، ص. ۱.۶
- گذار، نا. ۲.۱ | گذارش، نا. ۲.۲ | گذارنده، ص. ۲.۲ | گذاره، نا. ۲.۲ | گذاری، ص. ۲.۲
گذاری، ص. ۲.۲ | گذارندگی، نا. ۲.۳ | بازگذار، ص. ۵ | فروگذار، ص. ۵ | گذاری، ص. ۲.۵
واگذار، نا. ۲.۵ | درگذارنده، ص. ۲.۶ | فروگذارنده، ص. ۶ | واگذارنده، ص. ۶ |
واگذاری، نا. ۲.۶

گذشتن [gozaʃtan] ج. ناگذ.

بن ۱ : گذشت، بن ۲ : گذر ← گذردان
- گذشتن، نا. ۱ | گذراندن، نا. ف.گذ. ۱- | گذشتنی، ص. ۲ | گذراندنی، ص. ۲-
بازگذشتن، نا. ف.ناگذ. ۳ | برگذشتن، نا. ف.ناگذ. ۳ | درگذشتن، نا. ف.ناگذ. ۳ |
ناگذشتن، نا. ۳ | برگذراندن، نا. ف.گذ. ۳- | درگذراندن، نا. ف.گذ. ۳-
برگذشتنی، ص. ۴ | ناگذشتنی، ص. ۴

- گذشت، نا. ۱.۱ | گذشته، ص. نا. ۱.۲ | گذرانده، ص. ۱-۲ | گذشتگی، نا. ۱.۳ |
باگذشت، ص. ۱.۵ | بی گذشت، ص. ۱.۵ | درگذشت، نا. ۱.۵ | بازگذشته، ص. ۱.۶
بی گذشتی، نا. ۱.۶ | درگذشته، ص. ۱.۶ | ناگذشته، ص. ۱.۶ | درگذشتگی، نا. ۱.۷
- گذر، نا. ۲.۱ | گذرا، ص. ۲.۲ گذری، ص. ۲.۲ | گذران، ص. نا. ۲-۲ |
گذربان، ص. نا. ۲.۲ | ناگذر، ص. ۲.۵ | گذرگاه، نا. ۲.۲ | گذرنده، ص. ۲.۲
بی گذر، ص. ۲.۵ | ناگذران، ص. ۲-۵ | درگذرنده، ص. ۲.۶

گذردن [gozardan] ← گذشتن

گراشیدن [garafsidan] / خراشیدن

گرامیدن [geramidan] آ. گذ.

بن ۱ : گرامید، بن ۲ : گرام

- گرامیدن، نا. ۱

- گرامی، ص. ۲.۲

گرازیدن [gorazidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : گرازید، بن ۲ : گراز

- گرازیدن، نا. ۱

- گرازیده، ص. ۱.۲ | گرازیدگی، نا. ۱.۳

- گرازان، ص. ق. ۲.۲ | گرازانش، نا. ۲.۲

گرانیدن [geranidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : گرانید، بن ۲ : گران

- گرانیدن، نا. ۱

- گران، ص. ۲.۱ | گرانی، نا. ۲.۲ | گرانیگاه، نا. ۲.۳

گراهیدن / [gerahidan]

گرایستن [gerajestn] آ. ناگذ. • بن ۱ : گرایست، بن ۲ : گرا ← گراییدن

◊ گراهیدن

- گرایستن، نا. ۱ | گراییدنی، ص. ۲ | برگراییدن، نا. ف.ناگذ. ۳

فروگراییدن، نا. ف.ناگذ. ۳ | ناگراییدن، نا. ۳ | ناگراییدنی، ص. ۴

- گرایسته، ص. ۱.۲ | ناگراییده، ص. ۱.۶

- گرای، نا. ۲.۱ | گرایش، نا. ۲.۲ | گراینده، ص. نا. ۲.۲ | گرایندگی، نا. ۲.۳ | ۲.۳

واگرا، نا. ۲.۵ | واگرایی، نا. ۲.۶

گراییدن [gerajidan] ← گرایستن

گردیدن [gaʃtan] ← گشتان

گرفتن [gereftan] ج. گذ. • بن ۱ : گرفت، بن ۲ : گیر

- گرفتن، نا. ۱ | گیرانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | گرفتنی، ص. ۲ | بازگرفتن، نا. ف.گذ. ۳

برگرفتن، نا. ف.گذ. ۳ | درگرفتن، نا. ف.گذ. ۳ | فراگرفتن، نا. ف.گذ. ۳

فروگرفتن، نا. ف.گذ. ۳ | ناگرفتن، نا. ۳ | درگیرانیدن، نا. ف.گذ. ۳- | ناگرفتنی، ص. ۴

- گرفت، نا. ۱.۱ | گرفتار، ص. ۱.۲ | گرفته، ص. ۱.۲ | گرفتاری، نا. ۱.۳ | ۱.۳

- گیرانیده، ص. ۱-۲ | گرفتگی، نا. ۱.۳ | برگرفت، نا. ۱.۵ | ناگرفت، ق. ۱.۵
 بازگرفته، ص. ۱.۶ | ناگرفته، ص. ۲.۶ | بازگرفتگی، نا. ۲.۷ | نابرگرفته، ص. ۲.۹
 - گیر، نا. ۲.۱ | گیران، ق. ۲-۱ | گیرا، ص. ۲.۲ | گیرانه، نا. ۲-۲ | گیرانی، نا. ۲-۲
 گیرش، نا. ۲.۲ | گیرنده، ص. ۲.۲ | گیره، نا. ۲.۲ | گیرایی، نا. ۲.۳ |
 گیرندگی، نا. ۲.۳ | درگیر، ص. ۲.۵ | فروگیر، ص. نا. ۲.۵ | واگیر، نا. ۲.۵
 بازگیرنده، نا. ۲.۶ | بازگیری، نا. ۲.۶ | درگیرنده، ص. ۲.۶ |
 درگیری، نا. ۲.۶ | ناگیرا، ص. ۲.۶ | واگیره، نا. ۲.۶ | واگیری، نا. ۲.۶
گرمیدَن [garmidan] آ. گذ. • بن ۱: گرمید، بن ۲: گرم
 - گرمیدن، نا. ۱
 - گرم، نا. ۲.۱ | گرما، نا. ۲.۲ | گرمییر، نا. ۲.۲ | گرمش، نا. ۲.۲
 گرمک، نا. ۲.۲ | گرمگاه، نا. ۲.۲ | گرمه، نا. ۲.۲ | گرمی، نا. ۲.۲ |
 گرمییری، ص. ۲.۳
گرویدَن [geravidan] آ. ناگذ. • بن ۱: گروید، بن ۲: گرو
 - گرویدن، نا. ۱ | گروانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | گرویدنی، ص. ۲ | ناگرویدن، نا. ۳
 - گرویده، ص. ۱.۲ | گرویدگی، نا. ۱.۳ | ناگرویده، ص. ۱.۶ | ناگرویدگی، نا. ۱.۷
 - گروونده، ص. نا. ۲.۲ | گروندگی، نا. ۲.۳ | ناگروونده، ص. ۲.۶
گریختَن [gorixtan] ج. ناگذ. • بن ۱: گریخت، بن ۲: گریز
 - گریختن، نا. ۱ | گریزانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | گریختنگاه، نا. ۲ | گریختنی، ص. ۲
 واگریختن، نا. ف. ناگذ. ۳ | ناگریختنی، ص. ۴
 - گریخته، ص. ۱.۲ | گریختگی، نا. ۱.۳ | ناگریخته، ص. ۱.۶
 - گریز، نا. ۲.۱ | گریزان، ص. ۲-۱ | گریزش، ص. ۲.۲ | گریزگاه، ص. ۲
 گریزنده، ص. ۲.۲
گریستَن [geristan] آ. ناگذ. • بن ۱: گریست، بن ۲: گر(ای) ← گرییدن

- گریستن، نا. ۱ | گریانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | گریستنی، ص. ۲ | گریانیدنی، ص. ۲-
ناگریستن، نا. ۱

- گریسته، ص. ۱.۲ | گریستگی، نا. ۱.۳ | ناگریسته، ص. ۱.۶

- گریان، ص. ۲-۱ | گرینده، ص. ۲.۲ | گریه، نا. ۲.۲ | گریاننده، ص. ۲-۲
گریانی، نا. ۲-۲ | گریه مند، ص. ۲.۳ | گریه ناک، ص. ۲.۳ | گریانندگی، نا. ۲-۳
ناگریان، ص. ۲-۵ | ناگریانی، نا. ۲-۶

گزاردن [gozardan] آ. گذ. • بن ۱: گزارد، بن ۲: گزار

- گزاردن، نا. ۱ | گزاردنی، ص. ۲ | بازگزاردن، نا. ف.گذ. ۳ | برگزاردن، نا. ف.گذ. ۳
درگزاردن، نا. ف.گذ. ۳ | ناگزاردن، نا. ۳ | ناگزاردنی، ص. ۴
- گزارده، ص. ۱.۲ | ناگزارده، ص. ۱.۶

- گزارا، ص. نا. ۲.۲ | گزارش، نا. ۲.۲ | گزارنده، ص. نا. ۲.۲ | گزاره، نا. ۲.۲
گزارشگر، ص. نا. ۲.۳ | گزارشگری، نا. ۲.۴ | برگزاری، نا. ۲.۶

گزاییدن [gazajidan] / گزیدن

گزردن [gozardan] / گزبردن

گزیدن [gazidan] آ. گذ. • بن ۱: گزید، بن ۲: گز
○ **گزاییدن**

- گزیدن، نا. ۱ | گزانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | ناگزیدن، نا. ۳

- گزیده، ص. ۱.۲ | گزانیده، ص. ۱-۲ | گزیدگی، نا. ۱.۳

- گزان، ص. ق. ۲-۱ | گزش، نا. ۲.۲ | گزنده، ص. ۲.۲

گزیدن [gozidan] ب. گذ. • بن ۱: گزید، بن ۲: گزین

- گزیدن، نا. ۱ | گزیدنی، ص. ۲ | برگزیدن، نا. ف.گذ. ۳ | ناگزیدن، نا. ۳

- گزیده، ص. ۱.۲ | برگزیده، ص. ۱.۶ | برگزیدگی، نا. ۱.۷

- گزین، ص. ۲.۱ | گزینش، نا. ۲.۲ | گزیننده، ص. نا. ۲.۲ | گزینه، نا. ۲.۲

گزینندگی، نا. ۲.۳ | برگزین، ص. ۲.۵ | برگزیننده، ص. نا. ۲.۶

گزیردن [gozirdan] آ. ناگذ. • بن ۱ : گزیرد، بن ۲ : گزیر

◊ گُزَرَدَن

- گزیردن، نا. ۱

گزیر، نا. ۲.۱ | گزیرش، نا. ۲.۲ | گزیرگاه، نا. ۲.۲ | گزیرنده، نا. ۲.۲ | گزیره، نا. ۲.۲

گزیرنندگی، نا. ۲.۳ | ناگزیر، ص. ۲.۵ | بی گزیر، ص. ۲.۵ | ناگزیری، ص. ۲.۶

گساردان [gosardan] آ. گذ. • بن ۱ : گسارد، بن ۲ : گسار

◊ گُسَارِدَن

- گساردن، نا. ۱ | گساردنی، ص. ۲ | ناگساردنی، ص. ۴

- گسarde، ص. ۱.۱ | گساردگی، نا. ۱.۳ | ناگسarde، ص. ۱.۶

- گسارتنه، نا. ۲.۲ | گسارتندگی، نا. ۲.۳

گساریدن [gosaridan] / گُسَارِدَن

گستردان [gostardan] آ. گذ. • بن ۱ : گسترد، بن ۲ : گستر

- گستردن، نا. ۱ | گسترانیدن، نا. ف. گذ. ۱ - | گستردنی، ص. ۲

بازگستردن، نا. ف. گذ. ۳ | فروگستردن، نا. ف. گذ. ۳ | ناگستردن، نا. ۳ |

ناگستردنی، ص. ۴

- گسترد، ص. ۱.۲ | ناگسترانید، ص. ۱-۲ | گستردگی، نا. ۱.۳ | ناگسترد، ص. ۱.۶

- گسترش، نا. ۲.۲ | گسترنده، ص. نا. ۲.۲ | گستراننده، ص. نا. ۲-۲

گسستان [gosastan] ج. گذ. • بن ۱ : گسست، بن ۲ : گسل ← گسلیدن

◊ گُسِيختَن

- گسستن، نا. ۱ | گسلانیدن، نا. ف. گذ. ۱ - | گسستنی، ص. ۲ |

بازگسستن، نا. ف. گذ. ۳ | درگسلیدن، نا. ف. گذ. ۳ | فروگسلیدن، نا. ف. گذ. ۳ |

ناگسستن، نا. ۳ | بگسلاندن، نا. ف. گذ. ۳ - | درگسلانیدن، نا. ف. گذ. ۳ |

فروگسلانیدن، نا. ذ. ۳- | ناگستنی، ص. ۴ | ناگسلاندنی، ص. ۴-

- گستته، نا. ۱.۲ | گسلانیده، ص. ۱-۲ | گستگی، نا. ۱.۳ | ناگستته، ص. ۱.۶-
ناگسلانیده، ص. ۱-۶

- گسل، نا. ۲.۱ | گسلش، نا. ۲.۲ | گسلنده، ص. ۲.۲ | گسلاننده، ص. ۲-۲ |
گسلنده‌گی، نا. ۲.۳ | ناگسل، ص. ۲.۵

گُسَلِیدَن [gosalidan] ← گُسَتَّن

گُسِيختَن [gosixtan] / گُسَتَّن

گُشادَن [goʃudan] ← گُشودَن

گَشَّتَن [gaʃtan] ب. ناگذ. ۰ بن ۱ : گشت، بن ۲ : گرد ← گرديدَن

- گشتن، نا. ۱ | گرداندن، نا. ذ. ۳- | گشتنه، ص. ۲ | بازگشتن، نا. ذ. ناگذ. ۳ |

برگشتن، نا. ذ. ناگذ. ۳ | درگشتن، نا. ذ. ناگذ. ۳ | فروگشتن، نا. ذ. ناگذ. ۳ |

ناگشتن، نا. ۳ | واگشتن، نا. ذ. ناگذ. ۳ | ورگشتن، نا. ذ. ناگذ. ۳ |

بازگرداندن، نا. ذ. ۳- | برگرداندن، نا. ذ. ۳- | درگرداندن، نا. ذ. ۳- |

واگرداندن، نا. ذ. ۳- | بازگشتنگاه، نا. ۴ | ناگشتنی، ص. ۴

- گشت، نا. ۱.۱ | گشته، ص. ۱.۲ | گردانده، ص. ۱-۲ | گشتی، ص. نا. ۱.۲ |

گشتیا، ص. نا. ۱.۳ | بازگشت، نا. ۱.۵ | برگشت، نا. ۱.۵ | واگشت، نا. ۱.۵ |

بازگشته، ص. ۱.۶ | برگشته، ص. ۱.۶ | ناگشته، ص. ۱.۶ | برگردانیده، ص. نا. ۱-۶ |

برگشته‌گی، نا. ۱.۷ | بازگردیدگی، نا. ۱.۷ | برگردانیدگی، نا. ۱-۷ |

بی برگشت، ص. نا. ۱.۸

- گردا، ص. نا. ۲.۲ | گردانه، نا. ۲-۲ | گرداش، نا. ۲.۲ | گردن، نا. ۲.۲ |

گردنده، ص. ۲.۲ | گردون، ص. نا. ۲.۲ | گرداننده، ص. نا. ۲-۲ |

گردشگاه، نا. ۲.۳ | گردشی، ص. ۲.۳ | گردونه، نا. ۲.۳ | بازگرد، نا. ۲.۵ |

بازگردان، ص. ۲-۵ | واگردان، نا. ۲-۵ | بازگرداش، نا. ۲.۶ | بازگردنده، ص. ۲.۶ |

برگرداننده، ص. نا. ۲-۶

گشیدن [goʃnidan] آ. گذ. ۰ بن ۱: گشید، بن ۲: گشن

- گشیدن، نا. ۱

- گشن، نا. ۲.۱ | گشته، نا. ۲.۲

گشودن [goʃudan] ج. گذ. ۰ بن ۱: گشود، بن ۲: گشا ← گشادن

◊ کشادن

- گشودن، نا. ۱ | گشایانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | گشودنی، ص. ۲

بازگشودن، نا. ف. گذ. ۳ | برگشودن، نا. ف. گذ. ۳ | درگشادن، نا. ف. گذ. ۳

فروگشادن، نا. ف. گذ. ۳ | ناگشودن، نا. ۳ | واگشودن، نا. ف. گذ. ۳ | ناگشودنی، ص. ۴

- گشاد، ص. نا. ۱.۱ | گشوده، ص. ۱.۲ | گشادی، نا. ۱-۲ | گشودگی، نا. ۱.۳

| ناگشاد، ص. ۱.۵ | برگشوده، ص. ۱.۶ | ناگشوده، ص. ۱.۶ | واگشاده، ص. ۱.۶

- گشایش، نا. ۲.۲ | گشاینده، ص. نا. ۲.۲ | گشایندگی، نا. ۲.۳ | بازگشا، نا. ۲.۵
بازگشایی، نا. ۲.۶

گفتن [goftan] ج. گذ. ۰ بن ۱: گفت، بن ۲: گو(ای)

- گفتن، نا. ۱ | گویانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | گفتنی، ص. ۲ | بازگفتن، نا. ف. گذ. ۳

ناگفتن، نا. ۳ | فروگفتن، نا. ف. گذ. ۳ | واگفتن، نا. ف. گذ. ۳ | ورگفتن، نا. ف. گذ. ۳

ناگفتنی، ص. ۴ | واگفتنی، ص. ۴

- گفت، نا. ۱.۱ | گفتار، نا. ۱.۲ | گفته، ص. ۱.۲.۰ | گفتاره، نا. ۱.۳ | گفتاری، ص. ۱.۳
واگفت، نا. ۱.۵ | ناگفته، ص. ۱.۶ | واگفته، ص. ۱.۶

- گویان، ص. ق. ۲-۱ | گویا، ص. ق. ۲.۲ | گویاک، ص. ۲.۲ | گویش، نا. ۲.۲

گوینده، ص. نا. ۲.۲ | گویه، نا. ۲.۲ | گویایی، نا. ۲.۳ | گویندگی، نا. ۲.۳

بازگو، ص. نا. ۲.۵ | بازگویی، نا. ۲.۶ | فرگویا، نا. ۲.۶ | ناگویا، ص. ۲.۶

واگویه، نا. ۲.۶

گماشتن [gomaʃtan] ج. گذ. • بن ۱: گماشت، بن ۲: گمار ← گماردن

- گماشتن، نا. ۱ | گماشتنی، ص. ۲ | برگماشتن، نا. ف. گذ. ۳ | ناگماشتن، نا. ۲ | فرآگماشتن، نا. ف. گذ. ۳ | ناگماشتنی، ص. ۴

- گماشته، ص. ۱.۲ | گماشتگی، نا. ۱.۳ | ناگماشته، ص. ۱.۶ | برگماشته، ص. ۱.۶

- گمار، نا. ۲.۱ | گمارا، ص. نا. ۲.۲ | گمارنده، ص. نا. ۲.۲ | گماره، نا. ۲.۲ | گمارنندگی، نا. ۲.۳

گمانیدن [gomanidān] آ. گذ. • بن ۱: گمانید، بن ۲: گمان

- گمانیدن، نا. ۱

- گمان، نا. ۲.۱ | گمانمند، ص. ۲.۲ | گمانه، نا. ۲.۲ | گمانی، ص. ۲.۲

بی گمان، ص. ۲.۵ | ناگمان، ص. ۲.۵ | بی گمانی، نا. ۲.۶

گمیختن [gomixtan] / میختن

گنجیدن [gondʒidān] آ. ناگذ. • بن ۱: گنجید، بن ۲: گنج

- گنجیدن، نا. ۱ | گنجانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | گنجیدنی، ص. ۲

در گنجیدن، نا. ف. ناگذ. ۳ | ناگنجیدن، نا. ۳ | ناگنجیدنی، ص. ۴

- گنجیده، ص. ۱.۲ | گنجانیده، ص. ۱-۲ | ناگنجیده، ص. ۱.۶

- گنج، نا. ۲.۱ | گنجان، ص. ۲-۱ | گنجا، ص. ۲.۲ | گنجنده، ص. ۲.۲

گنجاننده، ص. ۲-۲ | گنجایش، نا. ۲.۳ | گنجایه، نا. ۲.۳ | گنجایی، نا. ۲.۳

گنجندگی، نا. ۲.۳ | گنجایشی، ص. ۲.۴ | ناگنج، ص. ۲.۵ | ناگنجنده، ص. ۲.۶

گندیدن [gandidān] آ. ناگذ. • بن ۱: گندید، بن ۲: گند

- گندیدن، نا. ۱ | گندانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | گندیدنی، ص. ۲ | ناگندیدن، نا. ۳

ناگندیدنی، ص. ۴

- گندیده، ص. ۱.۲ | گندیدگی، نا. ۱.۳ | ناگندیده، ص. ۱.۶

- گند، نا. ۲.۱ | گندا، ص. ۲.۲ | گندنده، ص. ۲.۲ | گندومند، ص. ۲.۲

گنده، ص. ۲.۲ | گنداننده، ص. ۲-۲ | گندنگی، نا. ۲.۳ | گندگی، نا. ۲.۳

گواریدن [gowaridan] آ. ناگذ. • بن ۱: گوارید، بن ۲: گوار

۰ گواردن

- گواریدن، نا. ۱ | گوارانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | گواریدنی، ص. ۲ | ناگواریدن، نا. ۳

ناگواریدنی، ص. ۴

- گوارد، ص. ۱.۱ | گواریده، ص. ۱.۲ | گوارانیده، ص. ۱-۲ | گواریدگی، نا. ۱.۳

دزگوارد، ص. ۱.۵ | ناگوارد، ص. ۱.۵ | ناگواردی، نا. ۱.۶ | ناگواریده، ص. ۱.۶

ناگواریدگی، نا. ۱.۷

ص. ۱-۲ | گوارا، ص. ۲.۲ | گوارش، نا. ۲.۲ | گوارنده، ص. ۲.۲ | گواراننده، ص. ۲-۲

- گواران،

گوارایی، نا. ۲.۳ | گوارشی، ص. ۲.۳ | گوارندگی، نا. ۲.۳ | دزگوار، ص. ۲.۵

ناگوار، ص. ۲.۵ | دزگواری، ص. ۲.۶ | ناگوارنده، ص. ۲.۶ | ناگواره، ص. ۲.۶

ناگواری، نا. ۲.۶ | ناگوارایی، نا. ۲.۷ | ناگوارندگی، نا. ۲.۷

گوازیدن [gowažidan] آ. ناگذ. • بن ۱: گوازید، بن ۲: گواز

- گوازیدن، نا. ۱

- گواز، نا. ۲.۱ | گوازه، نا. ۲.۲

گوالیدن [gowažidan] آ. ناگذ. • بن ۱: گوالید، بن ۲: گوال

- گوالیدن، نا. ۱ | گوالانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | گوالیدنی، ص. ۲ | ناگوالیدن، نا. ۳

- گوالیده، ص. ۱.۲

- گوال، نا. ۲.۱

گوریدن [guridan] آ. ناگذ. • بن ۱: گورید، بن ۲: گور

- گوریدن، نا. ۱ | گورانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | گوریدنی، ص. ۲

- گوریده، ص. ۱.۲ | گورانیده، ص. ۱-۲

- گورنده، ص. ۲ | گوراننده، ص. ۲-۲ | گورندگی، نا. ۲.۳
- گوزیدن [guzidan] آ. پاگذ. • بن ۱: گوزید، بن ۲: گوز
- گوزیدن، نا. ۱
- گوز، نا. ۲.۱ | گوزنده، ص. ۲ | گوزندگی، نا. ۲.۳
- گوشیدن [guʃidan] آ. گذ. • بن ۱: گوشید، بن ۲: گوش
- گوشیدن، نا. ۱
- گوش، نا. ۲.۱ | گوشوار، نا. ۲ | گوشور، ص. ۲ | گوشی، ص. نا. ۲.۲
- گوشوارک، نا. ۲.۳ | گوشواره، نا. ۲.۳ | گوشوری، نا. ۲.۳ | درگوشی، ص. ق. ۲.۶
- گهولیدن [gahulidan] آ. گذ. • بن ۱: گهولید، بن ۲: گهول
- گهولیدن، نا. ۱
- گهولی، نا. ۲.
- گیجیدن [giðidan] آ. ناگذ. • بن ۱: گیجید، بن ۲: گیج
- گیجیدن، نا. ۱
- گیجیده، ص. ۱.۲
- گیج، ص. ۱ | گیجگاه، نا. ۲.۲ | گیجه، ص. نا. ۲.۲ | گیجی، نا. ۲.۲

ل [l]

- لاییدن [labidan] / لاییدن
- لاسیدن [lasidan] آ. ناگذ. • بن ۱: لاسید، بن ۲: لاس
- لاسیدن، نا. ۱ | لاسیدنی، ص. ۲
- لاس، نا. ۲.۱ | لاسنده، ص. ۲.۲ | لاسی، ص. ۲.۲
- لاشیدن [laʃidan] آ. گذ. • بن ۱: لاشید، بن ۲: لاش
- لاشیدن، نا. ۱

- لاش، نا. ۱ | ۲.۱ | لاشه، نا. ۲
- لafیدن [lafidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : لافید، بن ۲ : لاف
- لافیدن، نا. ۱
- لاف، نا. ۱ | لافان، ق. ۲ | ۲.۲ | لافگاه، نا. ۲ | ۲.۲ | لافنده، ص. ۲ | ۲.۳ | لافندگی، نا. ۳
- لاندَن [ləndan] آ. گذ. • بن ۱ : لاند، بن ۲ : لان
- لاندن، نا. ۱ | لاندنی، ص. ۲
- لانده، ص. ۱.۲ | لاندگی، نا. ۳
- لاننده، ص. ۲
- لاییدَن [la jidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : لایید، بن ۲ : لا(ی)
- ◊ لاییدَن
- لاییدن، نا. ۱ | لاییدنی، ص. ۲
- لاییده، ص. ۱.۲
- لابه، نا. ۲ | لاینده، ص. ۲ | ۲.۲ | لابهگر، ص. ۳ | ۲.۳ | لایندگی، نا. ۳
- لخشیدَن [laxʃidan] / لغزیدَن
- لَرَزِیدَن [laqzidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : لغزید، بن ۲ : لغز
- لرزیدن، نا. ۱ | لرزانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | لرزیدنی، ص. ۲ | ۲.۳ | نالرزانیدن، نا. ۳- | نالرزانیدنی، ص. ۴-
- لرزیده، ص. ۱.۲ | لرزیدگی، نا. ۳
- لرز، نا. ۲ | ۲.۱ | لرزان، ص. ق. ۲-۱ | لرزش، نا. ۲.۲ | ۲.۲ | لرزنده، ص. ۲
- لرزاننده، ص. ۲-۲ | لرزانک، نا. ۲-۲ | لرزانی، نا. ۲-۲ | لرزندگی، نا. ۲.۳
- لِشْتَن [leʃtan] ج. گذ. • بن ۱ : لشت، بن ۲ : ليس ← لیسیدَن
- ◊ لِشْتَن
- لشن، نا. ۱ | لیسانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | لیسیدنی، ص. ۲ | ۲.۱ | والیسیدن، نا. ف. گذ. ۳

نالیسیدنی، ص. ۴

- لیسیده، ص. ۱.۲ | لیسیدگی، نا. ۱.۳

- لیس، نا. ۲.۱ | لیسک، نا. ۲.۲ | لیسنده، ص. نا. ۲.۲ | لیسندگی، نا. ۲.۳

لَغَيْدَن [laqzidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : لغزید، بن ۲ : لغز

لَخَشِيدَن، شَخْشِيدَن

- لغزیدن، نا. ۱ | لغزانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | لغزیدنی، ص. ۲

برشخشیدن، نا. ذ. ناگذ. ۳ | برشخشیدن، نا. ذ. ناگذ. ۳ | فرولغزیدن، نا. ف.گذ. ۳

نالغزیدن، نا. ۳ | فرولغزانیدن، نا. ف.گذ. ۳- | نالغزیدنی، ص. ۴

- لغزیده، ص. ۱.۲ | لغزیدگی، نا. ۱.۳ | نالغزیده، ص. ۱.۶

- شخص، نا. ۲.۱ | لغزا، ص. ۲.۲ | لغزان، ص. ۲-۱ | لغزش، نا. ۲.۲

لغزنه، ص. ۲.۲ | لخشنی، نا. ۲-۲ | لغزاننده، ص. ۲-۲ | لغزانی، نا. ۲-۲

لغزشگاه، نا. ۲.۳ | لغزشی، ص. ۲.۳ | لغزنده، نا. ۲.۳ | نالغزان، ص. ۲-۵

نالغزنده، ص. ۲.۶

لَقِيدَن [laqidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : لقید، بن ۲ : لق

- لقیدن، نا. ۱ | لقانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | لقیدنی، ص. ۲ | نالقیدنی، ص. ۴

- لقیده، ص. ۱.۲ | لقیدگی، نا. ۱.۳

- لق، ص. ۲.۱ | لقنه، ص. ۲.۲ | لقی، نا. ۲.۲ | لقندگی، نا. ۲.۳

لُكِيدَن [lokidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : لکید، بن ۲ : لک

- لکیدن، نا. ۱

- لک، نا. ۲.۱ | لکه، نا. ۲.۲

لَمِيدَن [lamidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : لمید، بن ۲ : لم

- لمیدن، نا. ۱ | لمیدنی، ص. ۲ | واللمیدن، نا. ف.ناگذ.

- لمیده، ص. ۱.۲ | لمیدگی، نا. ۱.۳ | واللمیده، ص. ۱.۶

- لم، نا. ۲.۱

لُنْبَانَدَن [lombandan] / لُنْبَانِيَدَن

لُنْبَانِيَدَن [lombanidan] آ. گذ. • بن ۱ : لنبانید، بن ۲ : لنبان

۰ لُنْبَانَدَن

- لنبانیدن، نا. ۱ | لنبانیدنی، ص. ۱

- لنبانیده، ص. ۱.۲ | لنباندگی، نا. ۱.۳

- لنباننده، ص. نا. ۲.۲ | لنبانندگی، نا. ۲.۳

لُنْدِيَدَن [londidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : لندید، بن ۲ : لند

- لندیدن، نا. ۱ | لندیدنی، ص. ۲

- لندیده، ص. ۱.۲ | لندیدگی، نا. ۱.۳

- لندنده، ص. نا. ۲.۲ | لندندگی، نا. ۲.۳

لَنْكِيَدَن [langidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : لنگید، بن ۲ : لنگ

- لنگیدن، نا. ۱ | لنگانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | لنگیدنی، ص. ۲ | فرولنگیدن، نا. ف. ناگذ. ۲-

- لنگیده، ص. ۱.۲ | لنگیدگی، نا. ۱.۳

- لنگ، نا. ۲.۱ | لنگان، ق. ۲-۱ | لنگنده، ص. ۲.۲ | لنگانی، نا. ۲-۲

لنگندگی، نا. ۲.۳

لوچیدَن [lufjidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : لوچید، بن ۲ : لوج

- لوچیدن، نا. ۱ | لوچانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | لوچانیدنی، ص. ۲-۲ |

والوچیدن، نا. ف. ناگذ. ۳ | والوچانیدن، نا. ف. گذ. ۳-

- لوچیده، ص. ۱.۲ | لوچانیده، ص. ۱-۲ | لوچیدگی، نا. ۱.۳

- لوج، ص. ۲.۱ | لوجی، نا. ۲.۲ | لوجنده، ص. ۲.۲ | لوجاننده، ص. ۲-

لوچندگی، نا. ۲.۳ | لوجانندگی، نا. ۲-۳

لوسيَدَن [lusidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : لوسيد، بن ۲ : لوس

- لوسیدن، نا. ۱

- لوس، ص. نا. ۲.۱ | لوسانه، نا. ۲.۲

لوشیدن [luʃidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : لوشید، بن ۲ : لوش

- لوشیدن، نا. ۱ | لوشانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | لوشانیده، ص. ۱-۲

- لوش، ص. ۲.۱

لوغیدن [luqidan] آ. گذ. • بن ۱ : لوغید، بن ۲ : لوغ

- لوغیدن، نا. ۱ | لوغانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | لوغیدنی، ص. ۲

- لوغیده، ص. ۱.۲ | لوغیدگی، نا. ۱.۳

- لوغ، نا. ۲.۱ | لوغنده، ص. نا. ۲.۲ | لوغندهگی، ص. ۲.۳

لولیدن [lulidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : لولید، بن ۲ : لول

- لولیدن، نا. ۱ | لولیدنی، ص. ۲

- لولیده، ص. ۱.۲ | لولیدگی، نا. ۱.۳

- لولنده، ص. ۲.۲ | لولندهگی، نا. ۲.۳

لهیدن [lehidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : لهید، بن ۲ : له

- لهیدن، نا. ۱ | لهانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | لهیدنی، ص. ۲

- لهیده، ص. ۱.۲ | لهیدگی، نا. ۱.۳

- له، ص. ۲.۱ | لهنده، ص. ۲.۲ | لهندهگی، نا. ۲.۳

لیزیدن [lizidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : لیزید، بن ۲ : لیز

- لیزیدن، نا. ۱ | لیزانیدن، نا. ف.گذ. ۱ - | لیزیدنی، ص. ۲ | نالیزیدنی، ص. ۴

- لیزیده، ص. ۱.۲ | لیزیدگی، نا. ۱.۳

- لیز، ص. ۲.۱ | لیزی، نا. ۲.۲

لیسیدن [lisidan] ← لشتَن

لیشتَن [listan] ← لشتَن

لییدن [lijidan] آ. گذ. • بن ۱ : لیید، بن ۲ : لی

- لییدن، نا. ۱

- لییده، ص. ۱.۲

[m] م

ماسیدن [masidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : ماسید، بن ۲ : ماس

- ماسیدن، نا. ۱ | ماسانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | ناماسیدنی، ص. ۳

- ماسیده، ص. ۱.۲ | ماسیدگی، نا. ۱.۳

- ماسنده، ص. ۲.۲ | ماسندگی، نا. ۲.۳

مالیدن [malidan] آ. گذ. • بن ۱ : مالید، بن ۲ : مال

- مالیدن، نا. ۱ | مالاندن، نا. ف.گذ. ۱- | مالیدنی، ص. ۲ | بازمالیدن، نا. ف.گذ. ۳

| درمالیدن، نا. ف.گذ. ۳ | فرومالیدن، نا. ف.گذ. ۳ | ورمالیدن، نا. ف.گذ. ۳

هممالیدن، نا. ف.گذ. ۳ | ورمالاندن، نا. ف.گذ. ۳- | نامالیدنی، ص. ۴

- مالیده، ص. ۱.۲ | مالیدگی، نا. ۱.۳ | درمالیده، ص. ۶ | نامالیده، ص. ۱.۶

| ورمالیده، ص. ۱.۶

- مالش، نا. ۲.۲ | مالنده، ص. نا. ۲.۲ | ماله، نا. ۲.۲ | مالشگر، ص. نا. ۲.۳

مالندگی، نا. ۲.۳ | مالشگری، نا. ۲.۴ | ناماں، ص. ۲.۵ | درمالی، نا. ۲.۶

ماندن [mandan] آ. ناگذ. • بن ۱ : ماند، بن ۲ : مان

- ماندن، نا. ۱ | ماندنی، ص. ۲ | واماندن، نا. ف.ناگذ. ۳ | فروماندن، نا. ف.ناگذ. ۳

| درماندن، نا. ف.ناگذ. ۳ | بازماندن، نا. ف.ناگذ. ۳ | ناماندنی، ص. ۴

- مانده، ص. ۱.۲ | ماندگی، نا. ۱.۳ | واماند، نا. ۱.۵ | بازمانده، ص. ۱.۶

| بمانده، ص. ۱.۶ | درمانده، ص. ۱.۶ | نامانده، ص. ۱.۶ | فرومانده، ص. ۱.۶

وامانده، ص. ۱.۶ | بازماندگی، نا. ۱.۷ | درماندگی، نا. ۱.۷

فروماندگی، نا. ۱.۷ | واماندگی، نا. ۱.۷

- مانا، ص. نا. ۲.۲ | بمانی، نا. ۲.۶

مانستن [manestan] آ. ناگذ. • بن ۱: مانست، بن ۲: مان ← مانیدن

- مانستن، نا. ۱

- مانسته، ص. نا. ۱.۲ | مانستگی، نا. ۱.۳

- مانند(ه)، ص. نا. ۲.۲ | مانندا، ص. ۲.۳ | مانندگی، نا. ۲.۳

بی مانند، ص. نا. ۲.۶ | ناماننده، ص. ۲.۶

مانیدن [manidan] ← مانستن

مخیدن [maxidan] آ. ناگذ. • بن ۱: مخید، بن ۲: مخ

- مخیدن، نا. ۱ | برمخیدن، نا. فناگذ. ۳ | درمخیدن، نا. فناگذ. ۳

- مخیده، ص. ۱.۲ | برمخیده، ص. ۱.۶

- مخنده، ص. ۲.۲ | برمخ، نا. ۲.۵

مرُدن [mordan] ج. ناگذ. • بن ۱: مرد، بن ۲: میر

- مردن، نا. ۱ | میراندن، نا. فگذ. ۱-۱ | مردنی، ص. ۲ | فرومودن، نا. فناگذ. ۳

نامردن، نا. ۳ | فرمیراندن، نا. فگذ. ۳-۳ | نامردنی، ص. ۴

- مردار، نا. ۱.۲ | مرده، ص. ۱.۲ | میرانده، ص. ۱-۲ | مرداری، ص. ۱.۳

مردگی، نا. ۱.۳ | فرموده، ص. ۱.۶ | نامرده، ص. ۱.۶

- میران، ص. ۲-۱ | میرا، ص. ۲.۲ | میرایی، نا. ۲.۳ | میرنده، ص. ۲.۲

میراننده، ص. ۲-۲ | میرندگی، نا. ۲.۳ | میراندگی، نا. ۲-۳

مرَزیدن [marzidan] آ. ناگذ. • بن ۱: مرزید، بن ۲: مرز

- مرزیدن، نا. ۱

- مرزیده، ص. ۱.۲

- مرز، نا. ۲.۱ | مرزنده، ص. ۲.۲

مَرْوُسِيدَن [marusidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : مرسید، بن ۲ : مرس

- مرسیدن، نا. ۱

- مرسیده، ص. ۱.۲ | مرسیدگی، نا. ۱.۳

- مرسنده، ص. ۲.۲

مَزِيدَن [mazidan] آ. گذ. • بن ۱ : مزید، بن ۲ : مز

- مزیدن، نا. ۱ | مزیدنی، ص. ۲ | برمزیدن، نا. ۳. گذ. ۳ | نامزیدن، نا. ۳

- مزیده، ص. ۱.۲ | مزیدگی، نا. ۱.۳

- مزنده، ص. نا. ۲.۲ | مزه، نا. ۲.۲ | مزهگاه، نا. ۲.۳ | مزندهگی، نا. ۲.۳

بی مزه، ص. ۲.۶ | بی مزگی، نا. ۲.۷

مشَتَّن [moʃtan] - گذ. • بن ۱ : مشت، بن ۲ : -

- مشتن، نا. ۱

- مشت، نا. ۱.۱ | مشتو، نا. ۱.۲ | مشته، نا. ۱.۲ | مشتواره، نا. ۱.۳

مَكَيَّدَن [makidan] آ. گذ. • بن ۱ : مکید، بن ۲ : مک

◊ مژیدن

- مکیدن، نا. ۱ | مکانیدن، نا. ۳. گذ. ۱ - | مکیدنی، ص. ۲ | درمکیدن، نا. ۳. گذ.

نامکیدن، نا. ۳ | نامکیدنی، ص. ۴

- مکیده، ص. ۱.۲ | نامکیده، ص. ۱.۶

- مک، نا. ۲.۱ | مکش، نا. ۲.۲

منَگِيدَن [mangidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : منگید، بن ۲ : منگ

- منگیدن، نا. ۱

- منگان، ص. ۳. ۲

مولَيَّدَن [mulidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : مولید، بن ۲ : مول

- مولیدن، نا. ۱ | فرومولیدن، نا. ۳. گذ. ۳

- مول، نا. ۲.۱ | مولش، نا. ۲.۲

موییدن [mu'jidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : مویید، بن ۲ : مو(ای)

- موییدن، نا. ۱

- موبیا، ص. ۲.۲ | موبیان، ص. ق. ۲.۲ | موبینده، ص. ۲.۲ | موبیه، نا. ۲.۲

موبیهگر، ص. نا. ۲.۳ | موبیهگری، نا. ۲.۴

میختن [mixtan] ج. ناگذ. • بن ۱ : میخت، بن ۲ : میز ← میزیدن

◊ گُمیختن

- میختن، نا. ۱ | میختنی، ص. ۲

- میز، نا. ۲.۱ | میزا، ص. ۲.۲ | میزان، ص. ۲.۲ | میزک، نا. ۲.۲

میزندگی، ص. ۲.۳ | میزندگی، نا. ۲.۳

میزیدن [mizidan] ← میختن

ن [n]

نازیدن [nazidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : نازید، بن ۲ : ناز

- نازیدن، نا. ۱ | نازیدنی، ص. ۲ | نانا زیدنی، ص. ۴

- ناز، نا. ۲.۱ | نازش، نا. ۲.۲ | نازی، نا. ۲.۲

نالیدن [nalidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : نالید، بن ۲ : نال

- نالیدن، نا. ۱ | نالانیدن، نا. ف.گذ. ۱-

- نالیده، ص. ۱.۲

- نالان، ص. ق. ۲-۱ | نالش، نا. ۲.۲ | ناله، نا. ۲.۲ | نالنده، ص. ۲

نالانی، نا. ۲-۲ | نالندگی، نا. ۲.۳ | نالهگر، ص. ۲.۳ | نالهگری، نا. ۲.۴

نامیدن [namidan] آ. گذ. • بن ۱ : نامید، بن ۲ : نام

- نامیدن، نا. ۱ | نامیدنی، ص. ۲ | نانا میدنی، ص. ۴

- نامیده، ص. ۱.۲ | ننامیده، ص. ۶
- نام، نا. ۲.۱ | دشنام، ص. ۲.۵
- ناویدَن [navidan] آ. ناگذ. • بن ۱: ناوید، بن ۲: ناو
- ناویدن، نا. ۱ | ناوانیدن، نا. ف.گذ. ۱ -
- ناو، نا. ۲.۱ | ناوش، نا. ۲.۲
- بِشِّتَن [nebeftan] / بِشِّتَن [nepeftan] / بِشِّتَن [nepestan]
نُشَرِيدَن [nesaridan] آ. گذ. • بن ۱: نشارید، بن ۲: نشار
- نشاریدن، نا. ۱
- نشار، نا. ۲.۱
- نشارگر، ص. ۲.۲
- نُخْچِيزِيدَن [naxtʃizidan] آ. گذ. • بن ۱: نخچیزید، بن ۲: نخچیز
- نخچیزیدن، نا. ۱
- نخچیز، ص. ۲.۱
- نِشَستَن [neʃastan] ج. ناگذ. • بن ۱: نشست، بن ۲: نشین
- نشستن، نا. ۱ | نشاندن، نا. ف.گذ. ۱ - | نشستنگاه، نا. ۲ | نشستنی، ص. ۲ |
نشاندنی، ص. ۲ - | بازنشستن، نا. ف.ناگذ. ۳ | برنشستن، ف.ناگذ. ۳ | درنشستن، ف.ناگذ. ۳ |
فرونشستن، نا. ف.ناگذ. ۳ | ناشستن، نا. ۳ | ورنشستن، نا. ف.ناگذ. ۳ |
برنشستنی، ص. ۴ | درنشستنی، ص. ۴ | نانشستنی، ص. ۴ | بازنشاندن، نا. ف.گذ. ۳ - |
درنشاندن، نا. ف.گذ. ۳ - | فرونشاندن، نا. ف.گذ. ۳ - | برهم نشاندن، نا. ف.گذ. ۵ - |
نشست، نا. ۱.۱ | نشستگاه، نا. ۱.۲ | نشسته، ص. ۱.۲ | نشانده، ص. ۱-۲ |
نشستگی، نا. ۱.۳ | هم نشست، ص. ۱.۵ | بازنشسته، ص. ۱.۶ | برنشسته، ص. ۱.۶ |
برنشستی، ص. ۱.۶ | فرونشسته، ص. ۱.۶ | نانشسته، ص. ۱.۶ | هم نشستی، نا. ۱.۶ |

- بازنشانده، ص. ۱-۶ | درنشانده، ص. ۱-۶ | بازنشستگی، نا. ۱.۷
 - نشان، نا. ۲-۱ | نشیننده، ص. ۲.۲ | نشینه، نا. ۲.۲ | نشانگاه، نا. ۲-۲ |
 نشانگر، ص. ۲-۲ | نشاننده، نا. ۲-۲ | نشانوار، نا. ۲-۲ | نشانه، نا. ۲-۲ |
 نشانی، نا. ۲-۲ | نشینندگی، نا. ۲.۳ | نشانگی، نا. ۲-۳ | نشانه‌گاه، نا. ۲-۳ |
 هم نشین، ص. ۲.۵ | هم نشان، ص. ۲-۵ | هم نشینی، نا. ۲.۶ |
 درنشاننده، نا. ۲-۶ | هم نشانی، ص. ۲-۶

نِشْكُنْجِيدَن [neʃkonʃidan] / شِكْجِيدَن

- نِفْرِيدَن [nefridan] ب. گذ. • بن ۱: نفرید، بن ۲: نفرين
 - نفریدن، نا. ۱
 - نفرين، نا. ۲.۱

نِكَنْدَن [nekandan] / نِكَنْدَن

- نِكُوهِيدَن [nekuhidan] آ. گذ. • بن ۱: نکوهید، بن ۲: نکوه
 - نکوهیدن، نا. ۱ | نکوهیدنی، ص. ۲ | نانکوهیدن، نا. ۳ | نانکوهیدنی، ص. ۴
 - نکوهیده، ص. ۱.۲ | نکوهیدگی، نا. ۱.۳ | نانکوهیده، ص. ۱.۶
 - نکوهنده، ص. نا. ۲.۲ | نکوهش، نا. ۲.۲ | نکوهی، نا. ۲.۲

نِگَارِيدَن [negaridan] ← نِگاشَتَن

- نِگاشَتَن [negaʃtan] ج. گذ. • بن ۱: نگاشت، بن ۲: نگار ← نِگارِيدَن
 - نگاشتن، نا. ۱ | نگاشتنی، ص. ۲ | نانگاشتن، نا. ۳ | نانگاشتنی، ص. ۴
 - نگاشته، ص. ۱.۲ | نانگاشته، ص. ۱.۶
 - نگار، نا. ۲.۱ | نگارنده، ص. نا. ۲.۲ | نگاره، نا. ۲.۲ | نگارش، نا. ۲.۲ |
 نگارگر، ص. نا. ۲.۲ | نگاری، نا. ص. ۲.۲ | نگارین، ص. ۲.۲ | نگارگری، نا. ۲.۳ |
 بنگار، ص. ۲.۵ | بی‌نگار، ص. ۲.۵

نِگَاهِيدَن [negahidan] آ. گذ. • بن ۱: نگاهید، بن ۲: نگاه

- نگاهیدن، نا. ۱
- نگاه، نا. ۲.۱ | نگاهبان، ص. نا. ۲.۲ | نگاهبانی، نا. ۲.۳
- نگریستن [negaristan] آ. گذ. • بن ۱: نگریست، بن ۲: نگر
نگریستن، نا. ۱ | نگریستنی، ص. ۲ | بازنگریستن، نا. ف.گذ. ۲
- درنگریستن، نا. ف.گذ. ۳ | فرونگریستن، نا. ف.گذ. ۳ | نانگریستن، نا. ۱
- ورنگریستن، نا. ف.گذ. ۳ | نانگریستنی، ص. ۴
- نگریسته، ص. ۱.۲ | نانگریسته، ص. ۱.۶
- نگران، ص. ۲.۲ | نگرش، نا. ۲.۲ | نگرنده، ص. نا. ۲.۲ | نگرانی، نا. ۲.۳
- بی نگرش، ص. ۲.۶
- نگندن [negandan] - گذ. • بن ۱: نگند، بن ۲: -
- نکندن
- نگندن، نا. ۱
- نگندن، ص. ۱.۲
- نمادان [nomadan] ← ← نمودان
- نمودان [nomudan] ج. گذ. • بن ۱: نمود، بن ۲: نما ← نمادان
- نمودن، نا. ۱ | نمایانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | نمودنی، ص. ۲ | بازنمودن، نا. ف.گذ. ۳
- نانمودن، نا. ۳ | وانمودن، نا. ف.گذ. ۳ | بازنمودنی، ص. ۴ | نانمودنی، ص. ۴
- نمود، نا. ۱.۱ | نماد، نا. ۱.۱ | نمودار، ص. نا. ۱.۲ | نمودش، نا. ۱.۲
- نمودگار، نا. ۱.۲ | نموده، ص. ۱.۲ | نمودی، ص. ۱.۲ | نموداری، نا. ۱.۳
- بی نمود، ص. نا. ۱.۵ | نانموده، ص. ۱.۶
- نما، نا. ۲.۱ | نمایان، ص. ۲-۱ | نمایش، نا. ۲.۲ | نماینده، نا. ۲.۲
- نمایه، نا. ۲.۲ | نمایشگاه، نا. ۲.۳ | نمایشی، ص. ۲.۳ | نماینده‌گی، نا. ۲.۳
- نمونه، نا. ۲.۳ | نمونش، نا. ۲.۳ | نمایه، نا. ۲.۳

نمیدَن [namidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : نمید، بن ۲ : نم

- نمیدَن، نا. ۱

- نمیدَه، ص. ۲

- نم، نا. ۱ | نمناک، ص. ۲.۲ | نمی، نا. ۲.۲

نواخَن [navaxtan] ج. گذ. (۱) • بن ۱ : نواخت، بن ۲ : نواز ← نوازیدَن

- نواختن، نا. ۱ | نواختنی، ص. ۲ | نانواختن، نا. ۳ | نانواختنی، ص. ۴

- نواخت، نا. ۱.۱ | نواخته، ص. ۱.۲ | نانواخته، ص. ۱.۶

- نوازش، نا. ۲.۲ | نوازنده، ص. نا. ۲.۲ | نوازشگر، ص. نا. ۲.۳

نوازنده‌گی، نا. ۲.۳ | نوازشگری، نا. ۲.۴ | نوازشگری، نا. ۲.۴

نواخَن [navaxtan] ج. گذ. (۲) • بن ۱ : نواخت، بن ۲ : نواز ← نوازیدَن

- نواختن، نا. ۱ | نواختنی، ص. ۲

- نواخت، نا. ۱.۱

- نوازش، نا. ۲.۲ | نوازنده، ص. نا. ۲.۲ | نوازشگر، ص. نا. ۲.۳

نوازنده‌گی، نا. ۲.۳ | نوازشگری، نا. ۲.۴

نوازیدَن [navazidan] ← نواختن (۱)

نوازیدَن [navazidan] ← نواختن (۲)

نواییدَن [navajidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : نوایید، بن ۲ : نوا

- نواییدَن، نا.

- نوا، نا. ۲.۱ | نواگر، ص. ۲ | نوان، ق. ۲.۲ | بانوا، ص. ۲.۵ | هم نوا، ص. ۲.۵

نوَشَتَن [navafstan] ب. گذ. • بن ۱ : نوشَت، بن ۲ : نورد ← نورديَدَن

- نوشَتن، نا. ۱ | نوردانیدَن، نا. ف. گذ. -۱ | نوشَتنی، ص. ۲ | درنوشَتن، نا. ف. گذ. ۳ |

فرونوشَتن، نا. ف. گذ. ۳ | نانوشَتن، نا. ۳ | وانورديَدَن، نا. ف. گذ. ۳

- نوشَته، ص. ۱.۲ | درنوشَته، ص. ۶ | نانورديَدَه، ص. ۱.۶ | درنوشتگی، نا. ۱.۷

- نورد، نا. ۲.۱ | نوردنگ، ص. ۲
- نوشتن [nevestan] ج. گذ. • بن ۱: نوشت، بن ۲: نویس
نوشتن، نپشن ۰
- نوشتن، نا. ۱ | نویسانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | نوشتنی، ص. ۲ | بازنوشتمن، نا. ف.گذ. ۳
- فرونوشتمن، نا. ف.گذ. ۳ | نانوشتمن، نا. ۳ | وانوشتمن، نا. ف.گذ. ۳ | نانوشتمنی، ص. ۴
- نوشتن، نا. ۱.۱ | نوشته، ص. ۱.۲ | نانوشه، ص. ۱.۶
- نویسا، ص. ۲.۲ | نویسنده، نا. ۲.۲ | نویسه، نا. ۲.۲ | نویسایی، نا. ۲.۳ | نویسادار
نانویسا، ص. ۲.۵ | نانویسا، ص. ۲.۶ | نانویسنده، ص. ۲.۶
- نوشیدن [nuʃidan] آ. گذ. • بن ۱: نوشید، بن ۲: نوش
- نوشیدن، نا. ۱ | نوشانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | نوشیدنی، ص. ۲ | نانوشیدن، نا. ۳
- نانوشیدنی، ص. ۴
- نوشیده، ص. ۱.۲ | نوشیدگی، نا. ۱.۳
- نوش، ص. نا. ۲.۱ | نوشه، ص. نا. ۲.۲ | نوشین، ص. ۲.۲
- نوفیدن [nufidan] آ. ناگذ. • بن ۱: نوفید، بن ۲: نوف
- نوفیدن، نا. ۱
- نوف، نا. ۲.۱ | نوفان، ق. ۲.۲ | نوفه، نا. ۲.۲
- نویدن [navidan] آ. ناگذ. • بن ۱: نوید، بن ۲: نو
- نویدن، نا. ۱ | نوانیدن، نا. ف.گذ. ۱- | نویدنی، ص. ۲ | نانویدنی، ص. ۴
- نویده، ص. ۱.۲ | نانویده، ص. ۱.۶
- نو، نا. ۲.۱
- نهادن [nahadan] آ. گذ. • بن ۱: نهاد، بن ۲: نه ← نهیدن
- نهادن، نا. ۱ | نهادنی، ص. ۲ | بازنهادن، نا. ف.گذ. ۳ | برنهادن، نا. ف.گذ. ۳
- فرانهادن، نا. ف.گذ. ۳ | فروننهادن، نا. ف.گذ. ۳ | نانهادن، نا. ۳

وانهادن، نا. ف.گذ. ۳ | نانهادنی، ص. ۴ | برهمنهادن، نا. ف.گذ. ۵

- نهاد، نا. ۱ | نهاده، ص. ۱.۲ | نهادی، ص. ۱.۲ | نهادگی، نا. ۱.۳
برنهاد، نا. ۱.۵ | نانهاده، ص. ۱.۶

- نهان، ص. ۲.۲ | بی‌نهان، ص. ۲.۶ | نانهان، ص. ۲.۶ | وانهنه، ص. ۲.۶

نهاریدن [neharidan] آ. ناگذ. • بن ۱: نهارید، بن ۲: نهار
- نهاریدن، نا. ۱

- نهار، نا. ۲.۱

نهفتن [nahoftan] آ. گذ. • بن ۱: نهفت، بن ۲: نهنت

- نهفتن، نا. ۱ | نهفتنی، ص. ۲ | بازنهمفت، نا. ف.گذ. ۳ | نانهمفت، نا. ۳ |
نانهمفتی، ص. ۴

- نهفت، ص. ۱.۱ | نهفتگاه، نا. ۱.۲ | نهفته، ص. ۱.۲ | نهفتگی، ۱.۳
نانهفته، ص. ۱.۶

نهیبیدن [nahibidan] آ. ناگذ. • بن ۱: نهیبید، بن ۲: نهیب

- نهیبیدن، نا. ۱

- نهیب، نا. ۲.۱ | نهیبه، نا. ۲.۲

نهیدن [nahidan] ← نهادن

نیازیدن [nijazidan] آ. گذ. • بن ۱: نیازید، بن ۲: نیاز

- نیازیدن، نا. ۱

- نیاز، نا. ۲.۱ | نیاش، نا. ۲.۲ | نیازگار، ص. ۲.۲ | نیازگر، ص. ۲.۲

نیازمند، ص. نا. ۲.۲ | نیازی، ص. نا. ۲.۲ | نیاشگاه، نا. ۲.۳

نیوشیدن [nijusfidan] آ. گذ. • بن ۱: نیوشید، بن ۲: نیوش

- نیوشیدن، نا. ۱ | نیوشیدنی، ص. ۲ | نانیوشیدن، نا. ۳ | نانیوشیدنی، ص. ۴

- نیوشیده، ص. ۱.۲ | نانیوشیده، ص. ۱.۶

- نیوش، نا. ۲.۱ | نیوشنده، ص. نا. ۲.۲ | نیوشه، نا. ۲

و [v]

واریدن [varidan] آ. گذ. • بن ۱ : وارید، بن ۲ : وار

- واریدن، نا. ۱ | فراواریدن، نا. ۳. گذ. ۳

ورزیدن [varzidan] آ. ناگذ. گذ. • بن ۱ : ورزید، بن ۲ : ورز
برَزِيدَن ۰

- ورزیدن، نا. ۱ | ورزانیدن، نا. ۳. گذ. ۱ - | ورزیدنی، ص. ۲ | ناورزیدنی، ص. ۴
ناورزیدن، نا. ۳

- ورزیده، ص. ۱.۲ | ورزیدگی، نا. ۱.۳ | ناورزیده، ص. ۱.۶

- ورز، نا. ۲.۱ | ورزان، ق. ۲-۱ | ورز، نا. ۲.۲ | ورزش، نا. ۲.۲ | ورزگر، نا. ۲
ورزنده، ص. نا. ۲.۲ | ورزه، نا. ۲.۲ | ورزه، نا. ۲.۲ | ورزی، ص. ۲

برزگی، نا. ۲.۳ | ورزشگاه، نا. ۲.۳ | ورزشی، ص. ۲.۳ | ورزندگی، نا. ۲.۳
وزیدن [vazidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : وزید، بن ۲ : وز

- وزیدن، نا. ۱ | وزانیدن، نا. ۳. گذ. ۱ - | وزیدنگاه، نا. ۲ | وزیدنی، ص. ۲
بروزیدن، ف. گذ. ۳ | ناوزیدن، نا. ۳ | ناوزیدنی، ص. ۴

- وزیده، ص. ۱.۲ | ناوزیده، ص. ۱.۶

- وزش، نا. ۲.۲ | وزنده، ص. ۲.۲ | وزندگی، نا. ۲.۳

وَشْتَنَ [vaʃtan] ← وَشْتِيدَن

وَشْتِيدَن [vaʃtidan] آ. گذ. • بن ۱ : وشید، بن ۲ : وشت ← وشتَن

- وشیدن، نا. ۱

- وشت، نا. ۲.۱

وَيَدَنَ / وَيَدِيدَن [vidan] / vididēn

ویدیدن [vididan] آ. ناگذ. • بن ۱ : ویدید، بن ۲ : وید

◊ ویدن

- ویدیدن، نا. ۱

- ویدیده، ص. ۲

- وید، ص. نا. ۲.۱ | ویدا، ص. نا. ۲.۲ | ویده، ص. ۲.۲

ویشیدن [viʃidan] - گذ. • بن ۱ : ویشید، بن ۲ : -

- ویشیدن، نا. ۱

- ویشیده، ص. ۲

[h] ه

هاچیدن [hatʃidan] - گذ. • بن ۱ : هاچید، بن ۲ : هاچ

- هاچیدن، نا. ۱ | هاچانیدن، نا. ف. گذ. ۱

هارونیدن [harunidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : هارونید، بن ۲ : هارون

- هارونیدن، نا. ۱

- هارون، نا. ۲.۱

هازیدن [hazidan] آ. گذ. • بن ۱ : هازید، بن ۲ : هاز

- هازیدن، نا. ۱ | هازیدنی، ص. ۲

- هازیده، ص. ۱.۲ | هازیدگی، نا. ۱.۳

- هازنده، ص. نا. ۲.۲

هاسیدن [hasidan] / هراسیدن

هراسیدن [harasidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : هراسید، بن ۲ : هراس

◊ هاسیدن

- هراسیدن، نا. ۱ | هراسانیدن، نا. ف. گذ. ۱- | هراسیدنی، ص. ۲

- ناهراسیدن، نا. ۳ | ناهراسیدنی، ص. ۴
- هراسیده، ص. ۱.۲ | ناهراسیده، ص. ۱.۶
- هراس، نا. ۲.۱ | هراسان، ق. ۲-۱ | هراسناک، ص. ۲.۲ | هراسنده، ص. ۲.۲
- هراسه، نا. ۲.۲ | ناهراس، ص. ۲.۵ | ناهراسان، ص. ۲-۵ | ناهراسنده، ص. ۲.۶
- هراشیدن** [haraʃidən] آ. ناگذ. • بن ۱ : هرشید، بن ۲ : هراش
- هرشیدن، نا. ۱ | هراشانیدن، نا. ف.گذ. ۱
- هراش، نا. ۲.۱
- هستن** [hastan] - ناگذ. • بن ۱ : هست، بن ۲ :
- هستن، نا. ۱
- هست، نا. ۱.۱ | هستی، نا. ۱.۲ | ناهست، نا. ۱.۵ | نیست، ص. نا. ۱.۵
- نیسته، ص. ۱.۶ | نیستی، نا. ۱.۶
- هشتَن** [heʃtan] ج. گذ. • بن ۱ : هشت، بن ۲ : هل ← هلیدن
- هشتَن، نا. ۱ | هلیدنی، ص. ۲ | بهشتَن، نا. ذ.گذ. ۳ | فروهشتَن، نا. ف.گذ. ۳
- ناهشتَن، نا. ۳ | واهشتَن، نا. ف.ناگذ. ۳
- هشتَه، ص. ۱.۲ | بهشتَه، ص. ۱.۶ | فروهشتَه، ص. ۱.۶ | ناهشتَه، ص. ۱.۶
- فروهشتگی، نا. ۱.۷
- هلیدن** [heʃtan] ← هشتَن
- هنجیدن** [hangardan] / آهنجیدن
- هنگاریدن** [hangaridən] آ. ناگذ. • بن ۱ : هنگارید، بن ۲ : هنگار
- هنگاریدن، نا. ۱
- هنگار، نا. ۲.۱
- هیختَن** [hixtan] / آهیختَن

ی [j]

یابیدن [jabidan] ← یافتن

یارستن [jarestan] آ. ناگذ. • بن ۱ : یارست، بن ۲ : یار

آرستن .

- یارستن، نا. ۱

- آرسته، ص. ۱۰.۲ | یارستگی، نا. ۱۰.۳

- یار، نا. ۲.۱ | یارا، نا. ۲.۲ | یارک، نا. ۲.۲ | یارش، نا. ۲.۲ | یارگر، ص. ۲.۲

یارمند، ص. ۲.۲ | یاره، نا. ۲.۲ | یاری، نا. ۲.۲ | یارایی، نا. ۲.۳ | یارگی، نا. ۲.۳

| یارمندی، نا. ۲.۳ | یاریگر، ص. ۲.۳ | یاریگری، نا. ۲.۴ |

بی یار، ص. ۲.۵ | بی یاری، نا. ۲.۶

یازیدن [jazidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : یازید، بن ۲ : یاز

- یازیدن، نا. ۱

- یازیدگی، نا. ۱۰.۳

- یازان، ص. ق. ۲.۲ | یازنده، ص. ۲.۲ | یازه، نا. ۲.۲ | یازش، نا. ۲.۲

| یازنده‌گی، نا. ۲.۳

یافتن [jaftan] ج. گذ. • بن ۱ : یافت، بن ۲ : یاب ← یابیدن

- یافتن، نا. ۱ | یابانیدن، نا. ف. گذ. -۱ | یافتنی، ص. ۲

| بازیافتن، نا. ف. گذ. ۳ | دریافتن، نا. ف. گذ. ۳ | فرایافتن، نا. ف. گذ. ۳

| نایافتن، نا. ۳ | دریابانیدن، نا. ف. گذ. -۲ | دریافتنی، ص. ۴

| نایافتنی، ص. ۴ | وادریافتن، نا. ف. گذ. ۵

- یافت، نا. ۱۱.۱ | یافته، ص. ۱۰.۲ | بازیافت، نا. ۱۰.۵ | دریافت، نا. ۱۰.۵

| نایافت، ص. ۱۰.۵ | بازیافتنی، نا. ۱۰.۶ | دریافتگر، نا. ۱۰.۶ | دریافته، ص. ۱۰.۶

| دریافتنی، نا. ۱۰.۶ | نایافته، ص. ۱۰.۶ | دریافتگی، نا. ۱۰.۷

- یابا، ص. ۲ | یابش، نا. ۲.۲ | یابنده، ص. نا. ۲.۲ | نایاب، ص. ۲.۵
- نایابان، ص. ۲-۵ | دریابنده، ص. ۲.۶ | دریابنده‌گی، نا. ۲.۷
- یخیدن [jaxidan] آ. ناگذ. • بن ۱ : یخید، بن ۲ : یخ
- یخیدن، نا. ۱ | یخانیدن، نا. ۳.گذ. ۱-
- یخیده، ص. ۱.۲
- یخ، نا. ۲.۱ | یخنده، ص. ۲.۲ | یخ آگین، ص. ۲.۲ | یخی، ص. ۲.۲
- یخین، ص. ۲.۲ | یخچه، ص. ۲.۲ | یخندگی، نا. ۲.۳
- یوزیدن [juzidan] آ. گذ. • بن ۱ : یوزید، بن ۲ : یوز
- یوزیدن، نا. ۱ | یوزانیدن، نا. ۳.گذ. ۱-
- یوزنده، ص. ۲.۲ | یوزه، نا. ۲.۲ | یوزگی، نا. ۲.۳ | دریوزه، نا. ۲.۶
- دریوزه‌گر، نا. ۲.۷ | دریوزگی، نا. ۲.۷ | دریوزه‌گری، نا. ۲.۸

پانویس ها

- ۱- در زبان فارسی، گروههای دستوری بدین قرارند : نام، صفت، فعل، قید، ضمیر، صوت و حرف.
- ۲- *Sémantique*. معنا شناسی به چگونگی برآمد معنی در دستگاه زبانی می-پردازد. این حوزه پژوهش بخش گسترده‌تری است که نشانه‌شناسی (*sémiotique*) نام دارد.
- ۳- در این نوشته واژه "معنی" را برای آنچه به کار می گیریم که در واژگان نامه برای تبیین واژه‌ها (نک. ۱-۱) آمده است. پیداست که معنی واژه‌های زیر با متنه (*contexte*) دگرگونی هایی می‌پذیرد. گفتو در باره این دگرگونی‌ها در حوزه پژوهش این نوشته نیست.
- ۴- در حوزه واج‌شناسی (*phonologie*) کارکرد کوچکترین واحد اظهار شفاهی مورد پژوهش قرار می‌گیرد. اوشناسی (*phonétique*) حوزه پژوهش درباره ویژگی‌های فیزیکی و فیزیولوژی آواها و تولید آن‌هاست.
- ۵- در حوزه نویسه‌شناسی (*graphémologie*) کارکرد کوچکترین واحد نوشتاری زبان مورد پژوهش است. خط‌شناسی (*graphétique*) به ویژگی‌های فیزیکی و صوری خط و تولید آن می‌پردازد.
- ۶- این تبیین و دیگر تبیین‌هایی که در پی می‌آید از لغتنامه دهخدا برگرفته شده‌اند.
- ۷- رسم بر آن است که این تبیین را تبیین هم‌معنایی بنامند (*Définition synonimique*). پیداست که از دید معناشناسانه هیچ جفت واژه هم‌معنی در یک زبان نمی‌تواند وجود داشته باشد. واژه‌هایی که هم‌معنی قلمداد می‌شوند، در واقع واژه‌هایی‌اند که معنی آنها به یک حوزه مفهومی مشترک وابسته‌اند و در متنه که داده‌های آن زمینه‌هایی باشند را فراهم آورده می‌توانند به جای یکدیگر به کار روند.
- ۸- *Définition paraphrastique*. با توجه به اینکه فعل و جهی این گزاره‌ها به ندرت آورده می‌شود و نهاد این گزاره‌ها هم خود سروواژه است و نوشته نمی‌شود، گزاره تبیینی را می‌توان شبه گزاره نیز نامید.
- ۹- واژگان را معادل فرانسوی *Lexique* آورده‌ایم که به معنی مجموع واژه‌های یک زبان است.

۱۰- Allomorph همه وندهای متجانس دارای ریشه تاریخی مشترکند. وروبر هم هردو از وند **abar** ایرانی میانه به ما رسیده‌اند. آن‌چه این دو وند و نمونه‌های دیگر وندهای متجانس، را از هم جدا می‌کند معنی و یا معنای مختلفی است که واژه‌های مشتق دارای بن مشترک، که با این وندها ساخته شده‌اند، با هم دارند.

۱۱- توجه کنیم که برخی از وندها می‌توانند هم به عنوان وند دستوری و هم وند اشتفاقی به شمار آیند. پسوند **ه** در واژه دیده‌ام وندی دستوری است و در واژه دیده اشتفاقی. افزون بر این، واژه‌هایی مانند باید و شاید که در اصل واژه‌های مشتق دستوری‌اند با اشتفاق صفر (نک.^۳) و تغییر گروه دستوری خود، می‌توانند به شمار واژه‌های مشتق واژگانی درآیند. در این مورد، واژه مترسک، که هم دارای وند دستوری است و هم وند اشتفاقی، ساختاری ترکیبی دارد.

۱۲- یادآوری کنیم که تجزیه واژه به واحدهای سازنده آن بستگی به حوزه زمانی برگزیده شده دارد. برای نمونه، آونی در واژه‌های نشستن و آراستن در زبان ایرانی باستان (**â** و **ni-š as-ta** و **Â-râst-â**) پیشوند بوده‌اند. در فارسی امروز این هردو در واژه ادغام شده‌اند و دیگر وند به شمار نمی‌آیند. داده‌های تاریخی این نوشته عموماً از کتابهای م. ابولقاسی (۱۳۷۴) برگرفته شده‌اند. در دیگر موارد، نام مرجع ذکر شده است.

۱۳- بن‌های واژه مشتق فارسی نسبت به وندهای آن تغییرات کمتری در روند اشتفاق می‌پذیرند. چنین است که گروه‌های اشتفاق را بر مبنای چندی و چونی وندها تعیین می‌کنیم.

۱۴- می‌گوییم گزاره ممکن چرا که برای تبیین مورد ارجاع واژه، همیشه امکان تولید گزاره‌های نو وجود دارد. گزاره‌های تبیینی متفاوت واژگان نامه دلیلی بر این مدعاست. ناگفته نگذاریم که گزاره تبیینی واژگان نامه گزاره‌ای حداقلی است.

۱۵- نوشتن درباره واژه‌های چند معنی (lexeme polysémique)، مانند واژه خوردن و واژه‌های متجانسی که معانی مختلفی دارند (lexème homonymique) مانند تپیدن، و جایگاهی که این گونه واژه‌ها در واژگان نامه‌های فارسی دارند مجازی دیگر می‌خواهد. در حوزه پژوهش حاضر به برخی ناهمانگی‌های ساختاری در لغتنامه دهخدا برخورده‌ایم که به سه نمونه آن اشاره می‌کنیم: ۱. واژه خفیدن دوبار به عنوان سروواژه آمده است در حالی که معنی یکی از این سروواژه‌ها که "سرفه کردن" باشد به عنوان معنی پنجم دیگر سروواژه آمده است. این مسئله چگونگی رابطه این دو سر واژه را در ابهام می‌گذارد، ۲. فعل کراشیدن به خراشیدن ارجاع داده شده است. این دو فعل در هیچکدام از معانی ثبت شده با هم نسبتی ندارند. چ- گزاره تبیینی افگنده، که به افگنده ارجاع داده شده است تنها دارای ۵ معنی است:

"انداختن، نهادن، جاری ساختن، بریدن و برابری کردن". واژه افکندن، که به نوبه خود به افگندن ارجاع داده شده است، در واژگان نامه نام برده دارای بیش از ۱۵ معنی است. بسیاری از این معنی‌ها هیچ رابطه‌ای با معنی‌های آوردمشده برای افگندن ندارد. از این جمله‌اند: "منسوب کردن"، "واداشتن" و "اویختن". در این موارد تنها یک خفیدن را ثبت کرده ایم. خراشیدن و کراشیدن را جدا آورده‌ایم و افگندن را، بنا بر سامد بالای تبدیل که به گ در واژگان فارسی و معنی‌های مشترک، به عنوان مصحف افکنن نوشته‌ایم.

۱۶- بدینسان، واژه‌های مشتق فعل‌های ترکیبی مانند زمین خوردن و اصطلاحات فعلی مانند از دست رفتن بیرون از این حوزه پژوهشی است.

۱۷- میدانیم که لغتنامه دهخدا تنها یک واژگان نامه نیست. آمیختگی نامه‌ای عام و خاص و اطلاعات فراوان و گسترده‌ای که در آن آمده است این مجموعه را بیشتر در طبقه‌دانه‌المعارف می‌نشاند تا در طبقه واژگان‌نامه‌ها. این مسئله برای پژوهش‌های واژگان‌شناسی اگر سود بیشتری نرساند مانع ایجاد نمی‌کند.

۱۸- توضیح دهیم که میان واژه‌های ثبت شده در لغتنامه چاپی دهخدا و روایت الکترونیکی آن تفاوت‌هایی دیده می‌شود. برای نمونه، واژه‌های بروونده، دانشورانه، ژکارنده، هلیدنی و بازچین تنها در روایت الکترونیکی آمده است و در چنین مواردی داده‌های هردو روایت چاپی و الکترونیکی را در نظر گرفتایم.

۱۹- وجود برخی واژه‌های کم کاربرد از جمله واژه‌های متون ادبی از ارزش پژوهش موجود به عنوان پژوهشی همزمانی نمی‌کاهد. نخست آن که بخش غالب این پژوهش به ساختارهای واژگانی می‌پردازد و با توجه به این که ساختارهای زبانی تقدم علی بر واحدهای زبانی دارند و وجود واژه‌های یاد شده کوچکترین مانع برای پیشبرد کار نبوده‌اند. در واقع با بررسی واحدهای زبانی، در تمام سطوح آن، ساختارهای آنان را کشف می‌کنیم و می‌توانیم بر این مبنای واژه‌مسازی کنیم. این روند درجهت معکوس ناشدنی است. دوم آنکه مبنای پژوهش هم زمانی را بر واژه‌های جاری و روزمره نهادن از سویی به معنی فروکاهیدن نقش زبان‌شناس به میرزا بنویسی و قایع نگاراست و از دیگر سو بدلترین درک از فهم پژوهش همزمانی را به نمایش می‌گذارد و نهایتاً به نادیده انگاشتن بخش بزرگی از گنجینه واژگانی می‌انجامد.

۲۰- با توجه به این که این گونه بن‌ها نمی‌توانند به تنها‌ی در زنجیره پیام زبانی بیایند واژه به شمار نمی‌روند و برای این که چرا در لغتنامه دهخدا به آنها گروه

دستوری نسبت داده شده است (نم. افسا، نعت، فاعلی و خوانی، حاصل مصدر) هیچ توضیحی نیافتیم.

۲۱- این بخش به تمامی، با اندک تغییراتی، از کتاب نگارنده (حافظیان. م ۱۳۸۳، ص ۲۷-۲۲) برگرفته شده است.

۲۲- توجه کنیم که از نظر ریخت شناسی نویسه یا نویسه‌هایی که در گذر از بن ۱ به بن ۲ دگرگونی می‌پذیرند وندهای دستوری اند. در نتیجه بن‌های ۱ و ۲ بdst آمده از این دگرگونی بدون اشتقاق صفر (نک. ۳) به گروه مشتق‌های واژگانی تعلق ندارند.

۲۳- ناگفته نماند که در تمامی بن‌های ۱ فطها نویسه پایانی یا د است یا ت. این نویسه‌ها چه به تنها ی و چه در داخل یک گروه نویسه‌ای در تمامی تغییرات به چشم می‌خورند.

۲۴- شاید نیازی به گفتن نباشد که از همه فعل‌های ساده، میانوندی و پیشوندی می-توان با اشتقاق صفر "نام" ساخت.

۲۵- واژه‌ای که از ترکیب نا / نه ، به عنوان پیشوند اشتقاقی ، و فعل ساده یا میانوندی بdst می‌آید به گروه دستوری "نام" تعلق دارد و بر خلاف آنچه مرسوم گشته است، "فعل منفی" نیست. فعل در دستگاه زبانی واژه‌ای است که بر انجام کاری دلالت می‌کند نه بر نفی آن. نفی فعل در جمله، یا به عبارت دیگر در محور همنشینی، با ارجاع به فاعل آن ممکن می‌باشد. نه در جمله ای مانند "من به بازار نمی‌روم"، وند دستوری متجانس نا است که در جمله تحقق پذیرفته است.

۲۶- وند **abar** از ایرانی میانه ریشه تاریخی این دو وند است.

۲۷- این هر سه وند از **abāz** ایرانی میانه آمده است. پیشوند فا در واژه‌های فاخریدن / بازخریدن و فاداشتن / واداشتن متجانس وندهای باز و وا می‌باشد.

۲۸- این وند کوتاه شده واژه فرود است که از ایرانی میانه به ما رسیده است.

۲۹- این وند کوتاه شده واژه فراز از ایرانی میانه است.

۳۰- از **fra** اوستایی به فارسی امروز رسیده است. (نک. لغت نام دهخدا)

۳۱- از دو وند **ig** و **th** میانه نتیجه شده است.

۳۲- این وند از **en** ایرانی میانه به فارسی امروز رسیده است.

- ۳۳- از وند **ag** ایرانی میانه آمده است.
- ۳۴- از وند **iṣn** ایرانی میانه آمده است.
- ۳۵- از وند **ūg / og** ایرانی میانه به فارسی امروز رسیده است. (نک. کلбاسی ۱۳۷۱، ۱ ص).
- ۳۶- این وند در ایرانی میانه **ândag** بوده است.
- ۳۷- این وند از وند **ēnāc** ایرانی میانه نتیجه شده است.
- ۳۸- از **enzāre** ایرانی میانه آمده است.
- ۳۹- از وند **ānag** ایرانی میانه به فارسی امروز رسیده است.
- ۴۰- از وند **wārag** ایرانی میانه به دست آمده است.
- ۴۱- از وند **āg** ایرانی میانه به دست آمده است.
- ۴۲- از وند **war** ایرانی میانه آمده است. وند اور هم از همین وند است.
- ۴۳- وند ان در لغزان، بن دو فعل میانوندی لغزانیدن، که با اشتقاق صفر به لغزان (صفت) تبدیل شده است، میانوند است. در واژه موبیان وند ان پسوند به شمار می-رود، چرا که فعل *موبیانین وجود ندارد.
- ۴۴- به پانویس ۴۳ مراجعه کنید.
- ۴۵- وند **isag** از ایرانی میانه ریشه مشترک وندهای ایز و ایزه است.
- ۴۶- در شمار اندکی از فعلهای مشتق میانوندی میانوند ان دو بار پی در پی آمده است (نم. *تپانانیدن*). این گونه تغییرات از روند اشتقاق نتیجه نشده اند و در نتیجه آن هارا مصحف به شمار آورده ایم.
- ۴۷- برای ساده تر کردن تعیین گروههای دستوری و پرهیز از آشتفتگی های نا-خواسته ای که نام گذاری هایی چون "صفت مفعولی"، "نعت فاعلی" و غیره می تواند به وجود بیاورد، نام گذاری گروههای دستوری را در حد توانمان بر مبنای همان هفت گروهی انجام داده ایم که در صفحه ۱ آورده ایم.

کتابنامه

ابولقاسمی م. (۱۳۷۴)، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران، سمت.

انوری ح./ گیوی (۱۳۷۳) دستور زبان فارسی ۲، تهران، فاطمی.

حافظیان م. (۱۳۸۳)، ساختار شناسی و شکل های تصریفی فعل های فارسی، مشهد
گل آفتاب.

کلباسی ا. (۱۳۷۱)، ساخت اشتقاقي واژه در فارسی امروز، تهران، مؤسسه مطالعات
و تحقیقات فرهنگی.

لغت نامه دهخدا (دوره ۵۰ جلدی)، ۱۳۳۷، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

نائل خانلری پ. (۱۳۴۹)، تاریخ زبان فارسی، ساختمان فعل، تهران بنیاد فرهنگ.

نائل خانلری پ. (۱۳۷۳)، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران، توس.

واژگان نامه برهان قاطع (دوره ۵ جلدی)، ۱۳۶۲، تهران، انتشارات امیرکبیر

Bibliographie

- CORBIN D.** (1987), *Morphologie dérivationnelle et structuration du lexique*, 2 Vol., Tübingen, Max Niemeyer Verlag, Villeneuve d'Ascq, P.U.L.
- CORBIN D.** (1991), « La formation des mots : structures et interprétations », *Lexique* 10, Villeneuve d'Ascq, P.U.L.
- CRONIER S.** (1997), *Implémentation d'une base de données dans le cadre de l'analyse du traitement des formants de mots dans le Grand Dictionnaire Encyclopédique Larousse*. UFR de Lettres Modernes, Université Charles de Gaulle Lille III, Silexe.
- GRUAZ C.** (1990), *Du signe au sens, pour une grammaire homologique des composants du mot*, Rouen, PUR.
- HAFEZIAN M.** (2001), *Les verbes persans, Morphologie et Conjugaisons*, Paris, l'Harmattan.
- KLEIBER G.** (1990), *La sémantique du prototype, catégorie et sens lexical*, Paris, PUF.
- LAURSEN B.** (1988), « Ensembles lexicaux, problèmes de description et de délimitation », *Cahiers de lexicologie*, n° 73, pp. 131-147.
- LEHMANN A., MARTIN-BERTHET F.** (1998), *Introduction à la lexicologie, sémantique et morphologie*, Paris, Dunod.
- MOINFAR M. Dj.** (1978), *Grammaire comparée de l'arabe et du persan, 2ème fascicule, Grammaire du persan*, Paris, Jean Favard.
- REY A.** (1970), *La lexicologie*, Paris, Klincksieck.
- REY-DEBOVE J.** (1971), *Étude linguistique et sémiotique des dictionnaires français contemporains*, Paris, Mouton.

Les déverbaux persans Morphologie et Structures

L'objet d'étude du présent livre s'inscrit dans le domaine de la morphologie dérivationnelle là où le processus de la création de nouvelles unités lexicales à partir de l'agglutination et / ou la troncation d'un nombre restreint d'éléments affixaux et radicaux est au cœur de la recherche. Les unités lexicales créées par le processus dérivationnel font partie des constituants syntaxiques et sont commutables par d'autres unités lexicales appartenant au même paradigme.

L'étude sur les déverbaux persans s'est réalisée, dans ce livre, en trois étapes :

- a. La délimitation des unités minimales de la forme morphématique, autrement dit les morphes, par les épreuves de commutation. Les morphes se divisent en morphes radicaux (Radical I et Radical II des verbes persans) et morphes affixaux (préfixe, infixé et suffixe). Le point de départ de nos analyses a été le verbe simple persan, synchroniquement parlant.
- b. La détermination des types de relations que les morphes contractent entre eux afin de former de nouvelles unités construites et la définition des structures morphologiques issus de ces relations.
- c. La présentation de la distribution des constituants des déverbaux dans les structures morphologiques identifiées.

Au-delà d'exposer les fondements morphologiques des déverbaux persans d'aujourd'hui, les résultats de cette étude ouvrent la voie à la création de nouvelles unités lexicales dans un cadre théorique justifié et déterminé.

Mohsen Hafezian Ph.D

Collection : Pendere

ISBN:978-2-923709-03-1



Centres d'activités
d'intérêts et culturelles

Multissage Inc.
www.multissage.com
Canada, Montréal